

16	<u>سید رضی کیست؟</u>
17	<u>هدف سید رضی از جمع آوری این کتاب</u>
<b>درس اول</b>	
21	<u>چگونگی جواب حضرت به همام</u>
23	<u>معنای تقوا</u>
24	<u>«احسان» در کنار «تقوا»</u>
27	<u>توحید نخستین هدف مکتبهای الهی</u>
28	<u>معارف، زیر بنای اخلاق</u>
29	<u>خلاصه بحث:</u>
30	<u>سؤال و تمرین:</u>
<b>درس دوم</b>	
31	<u>روزی رسان خداست</u>
34	<u>نگاهی به صحنه اجتماع</u>
36	<u>پرسش و پاسخ</u>
37	<u>بی نیازی و رزاقیت الهی</u>
40	<u>مرتب باید حکیم باشد</u>
41	<u>خلاصه بحث:</u>
<b>درس سوم</b>	
43	<u>نهج البلاغه و تقوا</u>
45	<u>قرآن و تقوا</u>
51	<u>خلاصه بحث</u>
<b>درس چهارم</b>	
62	<u>خلاصه بحث</u>
63	<u>سؤال و تمرین:</u>
<b>درس پنجم</b>	
68	<u>آگاهی پرهیزگاران از سه مطلب مهم:</u>
69	<u>محبت خدا جایگزین همه چیز</u>
71	<u>خلاصه بحث</u>
<b>درس ششم</b>	
81	<u>خلاصه بحث</u>
82	<u>سؤال و تمرین:</u>
<b>درس هفتم</b>	
91	<u>خلاصه بحث</u>
92	<u>سؤال و تمرین:</u>
<b>درس هشتم</b>	

95	<u>دنیا محل حوادث است</u>
97	<u>صبر در مقابل دشمنان اسلام</u>
98	<u>پرهیزگاران اسیر دنیا نمی شوند</u>
100	<u>خلاصه بحث</u>
101	<u>سؤال و تمرین:</u>
<b><u>درس نهم</u></b>	
105	<u>عبادت در سحر</u>
110	<u>خلاصه بحث</u>
111	<u>سؤال و تمرین:</u>
<b><u>درس دهم</u></b>	
114	<u>الف: اهمیت تلاوت قرآن</u>
115	<u>ب: چگونه قرآن بخوانیم</u>
116	<u>ج: تدبیر در آیات قرآن</u>
116	<u>عبادتها و آثار آن</u>
119	<u>چگونه عبادت کنیم؟</u>
121	<u>خلاصه بحث</u>
122	<u>سؤال و تمرین:</u>
<b><u>درس یازدهم</u></b>	
123	<u>جدیت در عبادت</u>
128	<u>هدف از عبادت</u>
131	<u>خلاصه بحث</u>
132	<u>سؤال و تمرین:</u>
<b><u>درس دوازدهم</u></b>	
134	<u>مالک اشتر با جوان بی ادب چه کرد؟</u>
138	<u>خلاصه بحث</u>
139	<u>سؤال و تمرین:</u>
<b><u>درس سیزدهم</u></b>	
143	<u>خوف از چه چیز و چه کس؟</u>
144	<u>از مقامات اهل معرفت:</u>
145	<u>نسبت عجیب</u>
146	<u>بهلول دیوانه</u>
148	<u>خلاصه بحث:</u>
149	<u>سؤال و تمرین:</u>
<b><u>درس چهاردهم</u></b>	
151	<u>مراقبت شدید</u>
154	<u>لزوم توجه پرهیزکاران به دو عامل فریبنده:</u>
154	<u>به دو حدیث توجه فرمایید</u>
157	<u>متقین در مقابل تعریف دیگران</u>

158	<u>خلاصه بحث</u>
159	<u>سؤال و تمرین:</u>
	<b><u>درس یازدهم</u></b>
161	<u>ثبات و استقامت در دین</u>
162	<u>نقطه ضعف در انسان</u>
164	<u>یگانه بینی متقین</u>
165	<u>مانع خطرناک</u>
167	<u>ایمانی مقرون با یقین</u>
168	<u>خلاصه بحث</u>
169	<u>سؤال و تمرین:</u>
	<b><u>درس شانزدهم</u></b>
172	<u>خشوع در عبادت</u>
173	<u>خشوع در نماز</u>
174	<u>و اما روایات:</u>
175	<u>متقین در حال فقر</u>
176	<u>شکلیابی در سختی ها</u>
177	<u>خلاصه بحث</u>
178	<u>سؤال و تمرین</u>
	<b><u>درس هفدهم</u></b>
179	<u>تحصیل رزق حلال</u>
181	<u>نشاط در راه حق</u>
182	<u>احتراز از طمع</u>
185	<u>خلاصه بحث</u>
186	<u>سؤال و تمرین:</u>
	<b><u>درس هیجدهم</u></b>
187	<u>شکرگزاری</u>
189	<u>یاد خدا</u>
191	<u>خلاصه بحث</u>
	<b><u>درس نوزدهم</u></b>
193	<u>شب ترسان و صبح فرحناک</u>
194	<u>نفس سرکش را چگونه رام کنیم؟</u>
196	<u>خطر پیش روی پرهیزگاران</u>
196	<u>معنای زهد</u>
197	<u>بردباری عالمانه</u>
198	<u>گفتار توأم با عمل</u>
200	<u>خلاصه بحث</u>
201	<u>سؤال و تمرین:</u>
	<b><u>درس بیستم</u></b>

203	<a href="#">آرزوهای انسان</a>
205	<a href="#">یک قانون کلی</a>
207	<a href="#">لغزشهای مختصر</a>
207	<a href="#">خشوع باطنی</a>
208	<a href="#">قناعت و میانه روی</a>
208	<a href="#">کم خوری</a>
209	<a href="#">امور متقین آسان انجام می شود و دینشان محکم است</a>
210	<a href="#">خلاصه بحث</a>
211	<a href="#">سؤال و تمرین:</a>
	<b><a href="#">درس بیست و یکم</a></b>
213	<a href="#">انسان و شهوات</a>
214	<a href="#">خشم، سم مهلک</a>
216	<a href="#">توجه دل در تمام حالات</a>
217	<a href="#">سه خصلت جوانمردانه</a>
218	<a href="#">احترام متقابل</a>
219	<a href="#">خلاصه بحث:</a>
220	<a href="#">سؤال و تمرین:</a>
	<b><a href="#">درس بیست و دوم</a></b>
221	<a href="#">بد زبانی</a>
223	<a href="#">سخن نرم</a>
225	<a href="#">فقط اعمال نیک</a>
226	<a href="#">وجود با برکت</a>
227	<a href="#">استقامت مردان خدا</a>
227	<a href="#">خلاصه بحث:</a>
228	<a href="#">سؤال و تمرین:</a>
	<b><a href="#">درس بیست و سوم</a></b>
229	<a href="#">عدالت با دشمن</a>
231	<a href="#">محبت زیادی از عوامل گناه است</a>
235	<a href="#">خلاصه بحث:</a>
236	<a href="#">سؤال و تمرین:</a>
	<b><a href="#">درس بیست و چهارم</a></b>
237	<a href="#">اعتراف به حق</a>
238	<a href="#">حفاوت کامل از چند امر</a>
241	<a href="#">تذکر و عدم نسیان</a>
241	<a href="#">نامگذار یهای مغرضانه</a>
244	<a href="#">سبک نام بردن</a>
245	<a href="#">به همسایگان آزار نرسانید</a>
246	<a href="#">خلاصه بحث:</a>

247	<u>سؤال و تمرین:</u>
	<b><u>درس بیست و پنجم</u></b>
249	<u>شماآت و سرزنش</u>
250	<u>همّت بلند</u>
252	<u>سکوت طلاست</u>
254	<u>تیسیم یا قهقهه</u>
255	<u>خلاصه بحث:</u>
257	<u>سؤال و تمرین:</u>
	<b><u>درس بیست و ششم</u></b>
259	<u>نه ستمگر باش و نه ستمکش!</u>
260	<u>چگونگی عفو .الم</u>
266	<u>خلاصه بحث:</u>
267	<u>سؤال و تمرین:</u>
	<b><u>درس بیست و هفتم</u></b>
269	<u>پنج مطلب</u>
270	<u>یکی از علل سعادتها و شقاوتها</u>
270	<u>اولین گام</u>
271	<u>سه حدیث در زمینه مجالست</u>
273	<u>همه باید توجه کنند</u>
274	<u>کبریایی، مخصوص خداوند متعال است</u>
276	<u>مکر و خدعه</u>
277	<u>«نیت»، روح اعمال است</u>
278	<u>خلاصه بحث:</u>
279	<u>سؤال و تمرین:</u>
	<b><u>درس بیست و هشتم</u></b>
281	<u>تفاوت انسانها در پذیرش موعظه</u>
283	<u>خود را بی نیاز می دانند</u>
284	<u>به علی ابن ابی طالب (علیه السلام) اعتراض می شود</u>
284	<u>اجل هر انسانی در زمان و با سبب مخصوص فرا می رسد</u>
285	<u>الف - مرگ برای همه</u>
285	<u>ب - اجل دو نوع است</u>
286	<u>به دو نکته توجه شود</u>
288	<u>ج - اجل به دست خداست</u>
288	<u>د - انسان و لحوات آخر عمر</u>
290	<u>تحقیقی از فیض کاشانی</u>
292	<u>همام در چه حالی درگذشت؟</u>
293	<u>خلاصه بحث:</u>
295	<u>سؤال و تمرین:</u>

نام کتاب: سیمای تقوا پیشگان

نویسنده: حسین اوسطی

بار ریشه ای بر اندام و اعضای من انداخته و مرا به یاد مرگ خود و نزدیکانم افکنده است. نمی دانم که این تأثر، به دلیل عقیده من به گوینده آن، یا به سبب نیت پاک وی و یا بر اثر یقین و اخلاص گوینده آن است (1).

با هزاران تأسف باید اعتراف کرد که این اکسیر و کیمیای نفوس و این کلمات الهام بخش - اعم از خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار حضرت - سده های متمادی پنهان مانده و امت اسلامی موفق نشده است به طور کامل از آنها بهره برداری کند. امید است در سایه پر برکت انقلاب اسلامی ایران زمینه ای فراهم آید تا بتوانیم این چهره درخشنده را از پشت ابرها بیرون کشیم و به جهانیان معرفی کنیم.

**سید رضی کیست؟**

بهتر است ابتدا به گوشه ای از شخصیت سید رضی (رحمه الله -) گرد آورنده این کتاب گرانبها - اشاره کنیم. در عظمت و جلالت نفسانی او همین بس که در بیش از هزار سال قبل به فکر انجام چنین کار عظیمی افتاد و توانست خطبه ها، نامه ها و جملات کوتاه حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) را به ترتیب در یک مجموعه گردآوری کند.

با این که مرحوم سید رضی جوان بود و بیش از ۴۷ سال نداشت که به عالم بقا رحلت کرد، (2) با این حال کتابهای ارزنده ای از قبیل تفسیر و حقایق التنزیل و... به ویژه «نهج البلاغه» را از خود به یادگار گذاشت.

او عالمی ادیب و شاعری فصیح بود؛ قرآن را در مدت کوتاهی پس از سی سالگی حفظ کرد؛ صاحب هیبت و جلالت و از ورع و تقوای زیادی

1- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۵۲

2- گفته می شود «سید رضی» در سال ۳۵۹ هجری متولد و در سال ۴۰۶ هجری وفات یافته است.

برخوردار بود. در شرف و فضیلت سید رضی همین بس که استادش مرحوم شیخ مفید اعلی الله مقامه درباره او و برادرش «سید مرتضی» خوابی بس مبارک دید: «در عالم رؤیا دیدم که فاطمه زهرا (علیها السلام)، دست دو پسر خود امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) را گرفته و نزد من آورد و فرمود:

«یا شیخ! عَلمُهُمَا الْفِقهَةُ»؛ «ای شیخ! به این دو فرزند من فقه بیاموز.»

از خواب برخاستم و در تحیر بودم که معنا و مفهوم این خواب چیست. در همان روز، خانمی دست دو فرزند خود «سیدمرتضی» و «سید رضی» را گرفته و نزد من آورد و همان جمله ای را که حضرت زهرا (علیها السلام) در عالم خواب به من فرموده بود، تکرار کرد. من فهمیدم که این دو کودک به مقامات عالی خواهند رسید (1)».

البته همین طور هم شد و این دو برادر تا آنجا برای اسلام و مسلمین مفید واقع شدند که به آنها لقب «عَلْمُ الْهُدَى» دادند؛ یعنی نشانه و علامتی که مردم به واسطه آن، راه هدایت و صراط مستقیم را می یابند و راهنمایی می شوند.

### هدف سید رضی از جمع آوری این کتاب

یکی از دلایل بارز و روشن سید در تألیف این کتاب، خیرگی وی در برابر فصاحت و بلاغت کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است؛ چرا که بعد از «قرآن مجید» هیچ کلامی در فصاحت و بلاغت به پایه این کلمات نمی رسد. به عنوان نمونه، وی در ذیل بعضی از خطبه ها مانند خطبه بیست یکم که حضرت می فرماید:

1- منهاج البراعه، ج ۱، ص ۲۳۶

صفحه

۱۸

«فَأَنَّ الْغَايَةَ أَمَامَكُمْ وَإِنَّ وَرَائِكُمُ السَّاعَةَ تَحْدُوْكُمْ تَحْفَوُوا تَلْحَقُوا، فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوْلَائِكُمْ آخِرُكُمْ.»

می نویسد: این کلمات در مقایسه با هر کلامی بجز کلام خدا و رسول خدا، گوی سبقت در فصاحت و بلاغت را می رباید و بر تمام کلمات برتری پیدا می کند.

شاهد دیگر، نامی است که بر این کتاب گذاشته است: «نهج البلاغه»؛ یعنی راه و روش بلاغت. و از اینکه گاهی تنها بخشی از خطبه های حضرت را آورده، معلوم می شود تا آنجا که فصاحت و بلاغت کلام حضرت را می فهمیده، آورده و از ذکر باقی خطبه صرف نظر کرده است. با این حال باید توجه داشت که ملاحظه بلاغت بدین معنی نیست که سید رضی به ابعاد دیگر این کلمات توجه نداشته است، بلکه می توان گفت که این عالم بزرگوار کوشیده است در قالب این الفاظ برگزیده و زیبا، معارف اسلامی را به گوش جهانیان برساند. و اگر نظری به مقام معنوی وی بیفکنیم یقین خواهیم کرد که خود به این مطالب و معانی عشق میورزیده و در مقام رساندن آنها به دیگران نیز بوده است. دلیل این مطلب، عباراتی است که در ذیل بعضی از کلمات حضرت بیان کرده است. به عنوان مثال در ذیل خطبه هشتاد و یکم معروف به «خطبه غرا» که در آن از موضوعات مختلف سخن به میان آمده و محتوای مواعظ بسیار عالی است، چنین می نویسد: در خبر آمده است که وقتی حضرت (علی) علیه السلام (این خطبه را می خواند پوست بدنش لرزه در می آمد و چشمها گریان می شد و دلها در اضطراب می افتاد.» این نوع عبارات و امثال آن نشان می دهد که سید رضی (رحمه الله) به بعد معنوی این کلمات نیز توجه داشته و تنها به بُعد فصاحت و بلاغت کلام مولا نظر نداشته است. سید رضی (رحمه الله)، «نهج البلاغه» را به سه بخش تقسیم می کند:

صفحه

۱۹

1- خطبه ها، ۲- نامه ها و ۳- سخنان کوتاه.

بخش اول شامل ۲۳۹ خطبه، بخش دوم شامل ۷۹ نامه و بخش سوم شامل ۴۸۰ جمله کوتاه است.

دانشمندان بزرگی از شیعه و سنی، در گذشته و حال بر این کتاب شرح و تفسیر نوشته اند. در مقدمه شرح ابن ابی الحدید، از سید هبت الله شهرستانی نقل شده که تاکنون بیش از پنجاه شرح مفصل و مختصر بر این کتاب نوشته شده است.

در این کتاب برآنیم تا پیرامون یکی از خطبه های مهم امیرالمؤمنین(علیه السلام)؛ (خطبه همّام) که در آن اوصاف و حالات پرهیزگاران آمده است، سخن بگوییم. این خطبه سرمشقی عالی برای علاقه مندان راه تکامل و نشاندهنده مسیر صحیح و صراط مستقیم برای پویندگان راه الله است. گر چه بدون هیچ گونه گزافی، من در خود صلاحیت این کار را نمی بینم؛ زیرا لازمه بیان بسیاری از مسایل بلند و بالایی عرفانی و معنوی، درک و وصول به آن است و کسی چون بنده بی بضاعت نمی تواند در این وادی گام بگذارد و وظیفه گران خویش را به سر منزل مقصود برساند، ولی آنچه که انگیزه اقدام به این کار شد، عشق و علاقه باطنی اینجانب به پاکان عالم بود و آگاهی هرچه بیشتر از حالات و حتی تاریخ زندگی این رادمردان الهی.

عشقست هر چه هست، بگفتیم و گفته اند \*\*\* عشقت به وصل دوست رساند به ضرب دست

صفحه

۲۰

نکته آخر این که: این مباحث در محفل با صفای برادران عزیز سپاه پاسداران مطرح شده است، آن هم در اوایل انقلاب اسلامی که جامعه اصولاً از یک تحول روحی برخوردار شده و نسیم الهی بر آنان وزیده بود در نتیجه به این گونه مباحث توجه خاصی می شد (1). لذا باید بگوییم:

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود \*\*\* این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

در پایان یاد آور می شوم هرگونه راهنمایی و اصلاحی از صاحب نظران و اندیشمندان موجب امتنان نویسنده خواهد بود.

والسلام علینا و علی عبادالله الصالحین

حسین اوسطی

1- این جلسات در طی بیش از یکسال، در صبح روزهای پنجشنبه برگزار می شد.

صفحه

۲۱

درس اول

فَقَالَ مَوْلَانَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ (لِهَمَّامٍ: «يَا هَمَّامُ! إِتَّقِ اللَّهَ وَأَحْسِنْ فَاِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ(1)»)

چگونگی جواب حضرت به همّام

شخصی از شیعیان امیرالمؤمنین(علیه السلام) (به نام همّام که سید رضی) رحمه الله(او را مردی عابد توصیف می کند (2) نزد حضرت آمد و از ایشان خواست که اوصاف متقین را به طور کامل برای او بیان فرماید، به طوری که چهره زیبایی آنان برای او مجسم و به خوبی با آنها آشنا شود. امام(علیه السلام) (ابتدا از جواب ظفره رفته، تناقل (3) فرمودند و سپس در پاسخ به این تقاضا، جمله ای



1- نحل: ۱۲۸. توجه داشته باشید که اصل آیه بدون فاء است: «إِنَّ اللَّهَ...»

2- پس از مراجعه به چند کتاب رجالی که در اختیار نگارنده بود، معلوم شد بیش از آنچه که سید رضی فرموده چیز دیگری اضافه نکرده اند. بنابر این بجز ویژگی عبادت، چیز دیگری از او در دست نیست. فقط در کتاب «قاموس الرجال» از «کنز الفوائد» کراچی نقل شده است که این هم‌ام پسر برادر «ربیع ابن خثیم» است که در عبادت و زهد معروف بوده است.

3- تتاقل: کاهلی از پاسخ دادن، تأمل در جواب و مکث کردن در پاسخ است.

صفحه

۲۲

کوتاه فرمودند: «إِتَّقِ اللَّهَ وَأَحْسِنُ» و به دنبال آن این آیه شریفه را تلاوت کردند: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ.»

در تتاقل امام نسبت به جواب، می‌توان توجیهاتی از این قبیل بیان کرد: این کار جنبه تعلیم به غیر داشته و حضرت خواسته است بدین وسیله به دیگران بفهماند که در جواب دادن تعجیل نکنند؛ زیرا در اثر عجله چه بسا جوابها که به خطا می‌رود، و چنانچه بر جواب هم مسلط باشند، تأمل و تأی، آن را زیباتر و متین‌تر می‌کند.

قال أمير المؤمنين (عليه السلام): «لسانُ العاقلِ وراءَ قلبه، وقلبُ الأحمقِ وراءَ لسانه(1)»

(علی) علیه السلام (می‌فرماید: «گفتار عاقل پس از تفکر و تأمل است و فکر احمق در پس گفتار اوست»).

مزن بی تأمل به گفتار دم \*\*\* نکو گوی، اگر دیر گویی چه غم

و یا می‌توان گفت تأمل حضرت برای مطالعه در استعداد و ظرفیت سؤال کننده بوده تا به میزان عقل و معرفت او سخن بگوید. و ما در همین خطبه مشاهده می‌کنیم که هم‌ام از جواب کوتاه حضرت قانع نمی‌شود و در نتیجه، امام این خطبه مهم را بیان می‌فرماید که در آخر آن، هم‌ام صیحه می‌زند و از دنیا می‌رود. به هر حال علت تتاقل حضرت در جواب، کاملاً روشن نیست.

امام پس از چند لحظه، خطاب به هم‌ام می‌فرماید: «إِتَّقِ اللَّهَ وَأَحْسِنُ؛ «تقوا پیشه کن و نیکی نما! حضرت می‌خواهد به طور ضمنی به او بگوید: تو خود از تقوای پیشگان باش که اگر به این مرحله رسیدی، قهراً متقین و پرهیزگاران را خواهی شناخت و مقامات و روحیات آنان را لمس

1- طوائف الحكم، ج ۱، ص ۱۰

صفحه

۲۳

خواهی کرد. همچنین اعمال و کردار خود را نیک گردان که خداوند متعال در قرآن مجید خود را یار پرهیزکاران و نیکوکاران معرفی کرده است: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ.»

به مناسبت گواهی گرفتن حضرت از این آیه شریفه، به طور اختصار به معنا و تفسیر آن می‌پردازیم:

معنای تقوا

«تقوا» از ماده «وقایه» به معنای حفظ و حراست اشیا است، به طوری که نگذاریم ضرری به آن وارد شود؛ مثل کسی که مال خود را در جای امنی نگهداری می کند تا دست دزدان به آن نرسد و یا قالی را از آتش و رطوبت دور می کند تا به آن آسیبی وارد نشود. به این عمل «وقایه» گفته می شود (1).

اما تقوا در زبان قرآن و روایات بر حفظ روح و نفس انسانی از آنچه که برای آن ضرر دارد، اطلاق می شود؛ مثلاً در قرآن آمده است: «فُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً (2)». یعنی این نفس نفیس خود را با پلیدیها آلوده نکن و آن را از هر عملی که باعث خشم و غضب الهی است حفظ کن.

از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد که معنای تقوا چیست؟ حضرت فرمود: «أَنْ لَا يُفْتَكَّكَ اللَّهُ حَيْثُ أَمَرَكَ، وَلَا يَرَاكَ حَيْثُ نَهَاكَ (3)»؛ (نسبت به آنچه که از جانب خدا بدان مأموری شانه خالی نکن و نسبت به آنچه که از آن نهی شده ای دوری منما).

اگر بخواهیم خود را از هر آلودگی حفظ کنیم لازم است در تمام

---

1- مفردات راغب.

2- تحریم: ۶

3- سفینة البحار.

---

صفحه

۲۴

---

ابعاد زندگی و در تمام برخوردهای اجتماعی، راه صحیح را انتخاب کرده و مطابق با شرع و عقل و انصاف حرکت کنیم؛ مثلاً در برابر دشمن باید اصول اخلاق اسلامی را رعایت کرد، با اسیران بر طبق دستورات عمل کرد، با منحرفان رعایت انصاف و ادب کرد، از دروغ و تهمت پرهیز نمود و حتی در میدان جنگ و کارزار که عرصه خشم است، همان گونه که در اصول تعلیمات جنگی اسلام وارد شده است عمل کرد؛ یعنی نباید به افراد بی دفاع حمله کرد و نباید متعرض کودکان و پیران از کار افتاده شد، حتی چهار پایان را نباید از بین برد و مزارع را نباید نابود کرد، آب را نباید به روی دشمن بست و... و خلاصه اینکه برای حفظ و حراست نفس و روح باید به طور کامل اصول و عدالت را برای دوست و دشمن رعایت کرد.

«احسان» در کنار «تقوا»

کلمه «احسان» به معنای نیکی کردن و «محسن» به معنای نیکوکار است.

در آیه شریفه جای طرح یک سؤال باقی است، و آن این که تقوا که به معنای حفظ کردن خود است - و این حقیقت هم در انتخاب راه صحیح و هم در تمام ابعاد زندگی جلوه می کند و انسان را از هر آلودگی پاک نگه می دارد - چرا در کنار کلمه «مُحْسِنُونَ» قرار گرفته است؟ مگر متقین همان محسنین نیستند؟ به عبارت دیگر، محسنون و نیکوکاران با متقین و پرهیزگاران چه تفاوتی دارند که در این آیه، جدای از هم ذکر شده اند.

نظیر این آیه در جای دیگری از قرآن آمده است: {إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ (1)}؛ یعنی خداوند متعال به عدل و احسان دستور می دهد. باتوجه

---

1- نحل: ۹۰

به این که عدالت، شریفترین و عالیترین خصلتها است و اقتضای آن این است که حق هر صاحب حقی به او واگذار شود، و خداوند متعال در کنار توصیه و فرمان به عدالت، به احسان هم توصیه می کند، قهراً این سؤال می شود که دو کلمه «عدالت» و «احسان» چه تفاوتی با هم دارند؟

در پاسخ باید گفت: تقوا به معنای حفاظت نفس از آلودگی، و عدل به معنای هر چیزی را در جای خود نهادن است که هر گونه انحراف، افراط، تفریط، تجاوز از حد و تجاوز به حقوق دیگران را از آدمی دور می کند. اما همین عدالت با همه قدرت و تأثیر عمیقش، در مواقع بحرانی کار ساز نیست. از این رو بلافاصله دستور احسان صادر می شود.

مثلاً دشمن غداري به جامعه حمله نموده و یا توفان و سیل و زلزله، بخشی از مملکت را ویران کرده است. در چنین وضعیتی استثنایی، مالیاتهای عادلانه و سایر قوانین عادی که پیشتر اعمال می شد، مشکل را حل نمی کند. در اینجا باید همه کسانی که از نظر نیروی فکری و جسمی و مالی امکانات بیشتر دارند، دست به فداکاری بزنند و تا آنجا که قدرت دارند ایثار کنند.

گاهی در مسایل جزئی هم محتاج به احسان می شویم؛ مثل این که کسی خانه ای را به مدت یک سال اجاره می دهد، پس از پایان مدت، لازم است که مستأجر ملک را تخلیه کند و صاحب خانه شرعاً می تواند بگوید: من راضی نیستم حتی یک روز در خانه من بمانی. با توجه به این که مستأجر در مقام ادبیت مالک نیست و در تکاپوی مسکن است، در چنین وضعیتی احسان اقتضا می کند که چند ماهی به او مهلت داده شود تا در فشار قرار نگیرد.

در حدیثی از (علی) علیه السلام (در معنای آیه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ»

والاحسان» می خوانیم:

«الْعَدْلُ الْإِنصَافُ، وَالْإِحْسَانُ النَّفْضُ(1)»؛

«عدل آن است که حق مردم را به آنها برسانی و احسان آن است که بر آنها تفضل کنی».

از این جا معلوم می شود که احسان، هم زینت بخش عدالت و هم مکمل تقواست. به همین جهت، امیرمؤمنان (علی) علیه السلام (در تقاضای بیان صفات پرهیزکاران، تنها به ذکر همین آیه قناعت کرد و فرمود: {إِنَّ اللَّهَ وَأَحْسِنَ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ} ولي همّام با این بیان کوتاه قانع نشد و عطش او فرو ننشست، امام ناچار به بیان مشروح تری پرداخت و جامع ترین خطبه را در زمینه صفات پرهیزکاران با بیش از یکصد خصلت، ایراد کرد.

حضرت در طلّیعه سخن، حمد و ثنای الهی را بجا آورد و بر پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) درود فرستاد و سپس فرمود:

«أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ. آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ، لِأَنَّهُ لَا تَضْرُةَ مَعْصِيَةٍ مِنْ عَصَاةٍ وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعَةٍ.»

«بعد از حمد و ثنای الهی، باید بدانیم که خداوند سبحان، همه موجودات را خلق کرد بی آن که نیازی به اطاعت و بندگی آنان داشته باشد و در حالی که از سرکشی و معصیت آنها مصون است؛ زیرا مخالفت مخلوقات هیچ گونه ضرری به خالق نمی زند و عبادت و بندگی دیگران نیز برای حق تعالی سودی ندارد».

### توحید نخستین هدف مکتبهای الهی

بدون شک نخستین و والاترین هدف مکتبهای الهی و برنامه های پیامبران به ویژه حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله)، مسأله توحید و شناخت آفریدگار جهان است.

معرفت خداوند علاوه بر ایجاد تکامل انسانی و معنوی و اتصال موجود خاکی به عالم علوی، خود ضامن سعادت اجتماعی و برقراری نظام عالی زندگی و خورشیدی است که جامعه ایده آل انسانی در پرتو آن می تواند به وجود آید. شاید طرح مدینه فاضله افلاطون و دیگر فلاسفه و مربیان بشری، نسیمی برخاسته از این وادی بوده باشد.

در قرآن کریم و سخنان پیامبر خدا و ائمه هدا (علیهم السلام) تکیه بسیاری به موضوع خداشناسی شده است و مردم با بیانه‌ها و روشهای گوناگون، در جریان شناخت آفریدگار جهان و جلوه های زیبا و عرفانی آن قرار گرفته اند.

امیرالمؤمنان (علی) علیه السلام (که ممتازترین شاگرد مکتب وحی و پیامبر است، با الهام از کتاب خدا در این باره داد سخن داده و عالیترین درسهایی خداشناسی را در ضمن گفتار و خطبه ها و شرح اوصاف جمال و جلال و نعوت (1) کمالی و افعال الهی و سایر مسایل، بیان فرموده است.

شناخت مرتبه معرفت (علی) علیه السلام (از همین بیانات اعجاز آمیز در الهیات تا حدودی میسر است، حتی اگر کسی بخواهد خدا را هم بشناسد لازم است به این کلمات مراجعه کند.

«ابن ابی الحدید» معتزلی در ضمن شرح خطبه ۸۳ نهج البلاغه

1- نعوت: جمع نَعْتٌ؛ یعنی صفات.

می گوید: بدان که توحید و عدل و مباحث شریف الهی جز از طریق کلام این مرد (علی) علیه السلام ((شناخته نشده است. گفتار دیگران و یاران بزرگ پیامبر اصلاً متضمن چیزی از معارف و علوم الهی نیست و آنها مرد این میدان نبودند تا این معارف و مباحث را تصور کنند و اگر هم تصور می کردند نمی توانستند به زبان بیاورند، و باید گفت که این بزرگترین فضیلت (علی) علیه السلام (است.

همین شخص در ضمن شرح خطبه ۱۸۵ نهج البلاغه می گوید: احدی از اعراب، دارای هنر حکمت و بحث در امور الهی نبود و این کار در کوچک و بزرگ آنها سابقه نداشت. نخستین فرد عربی که در این علوم خوض کرد، علی بود که مباحث دقیق توحید و عدل در سخنانش بسیار است.

او در شرح جمله «دائم لا یأمد» می گوید: این نیز از دقایق علم الهی است و عرب کمتر از آن است که این جمله را بفهمد یا بتواند بگوید. آری؛ این مرد (علی) علیه السلام ((از جانب خداوند تأیید شده است (1).

## معارف، زیر بنای اخلاق

اگر علی بن ابی طالب (در طلیعه سخن، آن هم در زمینه اوصاف متقین، مسایل توحیدی را گوشزد می کند، از آن جهت است که توحید زیر بنای تمام مسایل اخلاقی و عرفانی است و اگر تواضع و احسان و عبادات، بر اساس توحید پایه گذاری نشود، هیچ فایده ای ندارد.

از مرحوم آیت الله شاه آبادی - آن مرد بزرگ علم و عرفان - نقل شده

---

1- الهیات در نهج البلاغه، ص ۲۲

صفحه

۲۹

است که می فرمود: اگر اصول اعتقادات و معارف انسانی درست بشود، تمام مسایل اخلاقی و بلکه عبادی به دنبالش اصلاح می شود.

آنگاه که از حضرت یوسف از تعبیر خواب سؤال می شود و آن دو جوان زندانی به ایشان می گویند: خواب ما را تعبیر کن. ایشان، ابتدا با ذکر مسایل توحیدی شروع می کند و می فرماید:

{یا صاحِبِ السَّجْنِ! أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ(1)}

«ای دو رفیق زندانی من، آیا خدایان متفرق و از هم جدای بی حقیقت، بهتر هستند و در نظام خلقت مؤثرترند یا خدای یکتای قاهر؟»

خلاصه بحث:

همان که مردی عابد بود از حضرت تقاضای بیان اوصاف متقین را کرد و امام (علیه السلام) ابتدا تأملی کرد که حقیقت این تأمل به طور کامل روشن نیست؛ گرچه دو توجیه در این مورد گفته شد. سپس حضرت او را به تقوا و نیکوکاری امر کرد و آیه {إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ} را قرائت کرد. ما نیز به مناسبت این آیه، نقش همراهی احسان با تقوا و عدل را بیان کردیم و گفتیم که احسان عبارت از ایثارها و تفضلات است. آنگاه امام وارد اصل خطبه شد و در طلیعه آن، از توحید سخن گفت.

آری؛ او مرد میدان توحید بود و در این زمینه سخن بسیار گفته است. انبیا و علمای بزرگ نیز توجه خاصی به این مسأله بنیادی داشته اند و باید عقاید و توحید، زیر بنای اخلاق و احکام قرار بگیرد.

---

1- یوسف: ۳۹

صفحه

۳۰

سؤال و تمرین:

1- دو توجیهی که در تأمل حضرت در پاسخ به درخواست همام بیان شد کدامند؟

- 2- جواب کوتاه حضرت به همام چه بود؟
- 3- تقوا از چه ماده‌ای است و در زبان آیات به چه معنا آمده است؟
- 4- چرا در آیه شریفه، هم به تقوا توصیه شده و هم به احسان؟
- 5- احسان جامعه و احسان فرد در کجا تجلی می‌کند؟
- 6- حدیثی از (علی) علیه السلام (در معنای عدل و احسان بیاورید).
- 7- حضرت در طلیعه سخن، نظر انسانها را به چه نکته‌ای جلب می‌کند؟
- 8- نخستین و والاترین هدف مکتبهای الهی چه بوده است؟
- 9- ابن ابی الحدید در زمینه کلمات توحیدی و مرتبه معرفت (علی) علیه السلام (چه می‌گوید؟
- 10- آیت الله شاه آبادی در زمینه تقدّم معارف اسلامی چه فرموده است؟
- 11- سخنان حضرت یوسف به دو زندانی، پیش از تعبیر خوابشان چه بود؟
- 12- خلاصه بحث را بنویسید.

صفحه

۳۱

درس دوم

قال الإمام (عليه السلام): «فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ، وَوَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ.»

«خداوند متعال رزق بندگان را تقسیم کرده و هر کسی را نسبت به نصیب دنیوی خود، در جایگاه مخصوص خودش قرار داده است.»

**روزی رسان خداست**

همان گونه که «خلقت» از جانب خداوند متعال است، «روزی» نیز در انحصار اوست. در قرآن، هم آفریدن را به خدا نسبت می‌دهد و هم روزی رسانی را {اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ} (1)؛ خداوندی که شما را آفرید، روزی تان را نیز می‌رساند.»

در قرآن، تسبیح پروردگار که به معنای تنزیه و مبرّا دانستن حق از هر نقص و عجزی است، گاهی به ذات اقدس الهی تعلق گرفته است:

«وَسَبِّحْهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً»؛ «خدا را در بامدادان و نزدیک مغرب تسبیح کنید.» و

1- روم: ۴۰

صفحه

۳۲

گاهی هم به اسم خدا اطلاق می شود: «سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» «اسم خدا را تسبیح کن».

در «قاموس قرآن» آمده: تسبیح ذات الهی معلوم است، اما تسبیح اسم خدا عبارت است از این که اسمای حسناي الهی را به غیر خدا نسبت ندهیم؛ مثلاً بعضی اهلک (میراندن) را به دهر نسبت می دهند و می گویند: «وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»، و نیز بعضی سایر اسمای الهی را به موجودات دیگر نسبت می دهند و حال آن که اسمای الهی از قبیل «علم» و «قدرت» و «رازقیت» و... به آن معنایی که به خداوند نسبت داده می شود، به هیچ چیز دیگری نمی توان نسبت داد؛

{وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا(1)}

«نیست جنبنده و موجود متحرکی، مگر این که رزق او بر خداوند متعال است».

مرحوم فیض کاشانی(رحمه الله) می گوید: پروردگار متعال در قرآن کریم ابتدا خبر از آفریدن و خلقت و روزی رساندن داده است:

{اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ(2)}

«خداوند همان کسی است که شما را آفرید، سپس روزی داد».

آنگاه به خبر صرف اکتفا فرموده و وعده می دهد که تأمین کننده رزق

---

1- هود: ۶؛ کلمه دابه شامل تمام انسانها و حیوانات، از ریز و درشت، پرنده و چرنده و خزنده می شود و تمام این موجودات، صبح که از آشیانه خود بیرون می آیند گرسنه اند و شب که به خانه ولانه بر می گردند سیرند و تماماً به رزقشان می رسند.

2- روم: ۴۰

---

صفحه

۳۳

خواهد بود:

{إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ(1)}

«همانا خداوند توانا و نیرومند، رزق دهنده شما خواهد بود».

و در مرحله سوّم از وعده فراتر رفته روزی مخلوقات خویش را ضمانت نموده است؛ چنانچه می فرماید:

{وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا(2)}

«نیست جنبنده و موجود متحرکی، مگر این که رزق او بر خداوند متعال است».

با این که مراحل سه گانه «خبر»، «وعده» و «ضمانت» در کلام الهی آمده است، اما از آن رو که انسان در میان همه موجودات نسبت به رزق و روزیش تشویش خاطر دارد، خداوند متعال برای رفع تشویش خاطر انسانها و آرامش بخشیدن به قلوب ایشان، سوگند یاد کرده می فرماید:

{قَوْلَ رَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطَفُونَ(3)}

«سوگند به پروردگار آسمان و زمین که همانا رزق شما حق است، همان گونه که شما درک می کنید و سخن می گوید.»

با توجه به تمام این خبرها و وعده ها و ضمانتها و قسمها، خداوند متعال با تأکید فراوان انسانها را به توکل امر می کند و می فرماید:

---

1- الذاریات: ۵۸

2- هود.

3- الذاریات: ۲۳

---

صفحه

۳۴

{وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ(1)}

«توکل بر خداوندی کن که مرگ و فنا ندارد.»

و نیز فرموده است:

{وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ(2)}

«بر خدا توکل کنید، اگر مؤمن هستید.»

سپس مرحوم فیض می فرماید: کسی که با تمام این توصیه ها و بشارتها آرامش قلبی در مورد رزقش پیدا نکند، به مصیبت بزرگی مبتلاست، حتی نقل شده است که فرشتگان آسمان پس از نزول آیه {فَوَرَبِّ السَّمَاءِ} گفتند: وای بر این انسان که خداوند را به خشم آورده و در مورد روزیش آرامش پیدا نکرده است، تا آنجا که پروردگار برای حتمیت رزق آنها، قسم یاد می کند.

### نگاهی به صحنه اجتماع

امروزه و نیز در طول تاریخ، برای جوامع بشری مصایب بزرگی از قبیل سیل و زلزله و جنگهای خطرناک پیش آمده است و افراد بسیاری دچار امراض و فقر و هزاران سختی و دشواری شده اند؛ ولی کمتر شنیده شده است و بلکه شنیده ایم که حتی در چنین وقایع و حوادث خطرناکی، فردی از افراد و یا گروه و بخشی از جامعه از حیث گرسنگی تلف شده باشند. البته مسأله قحطی که بیشتر در گذشته اتفاق می افتاد و

---

1- فرقان: ۵۸

2- مائده: ۲۳

---

صفحه

۳۵



گروهی با کمبود مواد غذایی مواجه می شدند، امتحان و آزمایشی بود که به مطلب ما ارتباطی ندارد. امروز که بیش از سه سال است از جنگ تحمیلی عراق با ایران می گذرد و حدود دو میلیون نفر آواره داریم، و عزیزان مملکت ما به طرق مختلف به مقام شهادت نایل می شوند و گاهی رزمندگان در خط اول جبهه در مضیقه آب و غذا قرار می گیرند، نشنیده ایم که حتی یک نفر هم از گرسنگی مرده باشد. فقر و بی پولی در جوامع بشری زیاد است، اما کسی که در اثر فقر و عدم توانایی نسبت به تهیه لقمه نانی جان داده باشد بسیار کم، بلکه نایاب است.

حضرت آیت الله آقای مشکینی می فرمودند: اوایل طلبگی ام که در طبقه بالای مدرسه فیضیه حجره داشتم، عصر جمعه ای در دالان مدرسه به یکی از دوستان برخوردم که به من گفت: «فلانی پول داری پنج ریال به من قرض بدهی؟» (1) «من هم تمام داراییم را که فقط پنج ریال بود، به او دادم؛ بدون این که در این فکر بیفتم که امشب برای شام چه باید کرد. به حجره رفتم و چون عصر جمعه بود، مشغول دعای سمات شدم. در اثنای دعا، شخصی در حجره را کوبید. وقتی در را گشودم، دیدم یکی از آشنایان بازاری است. به من گفت: «آمیرزا علی! به فکرم افتاد که بیایم و به شما پنج تومان بدهم تا خرج تحصیل خود کنی». پول را گرفتم و او رفت. به پروردگار خود گفتم:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ الْفَائِلُ وَقَوْلِكَ حَقٌّ وَوَعْدُكَ صِدْقٌ؛ {مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا} (2)»

1- این واقعه حدود چهار سال قبل یعنی نزدیک سال ۱۳۲۰ شمسی اتفاق افتاده است که در آن موقع پنج ریال ارزشی داشته است.

2- انعام: ۱۶۰

صفحه

۳۶

«پروردگارا! تو گفته ای و گفته تو حق است و کلام تو راست، که هر کس کار نیکویی انجام دهد، خداوند، ده برابر به آن پاداش می دهد.»

پنج ریال دادم و پنجاه ریال رساندی. اذان مغرب گفته شد. برای شرکت در نماز جماعت به مسجدبالاسر حضرت معصومه (علیها السلام) رفتم. در صف جماعت به یکی از روحانیون فاضل برخوردم (ظاهراً استادش بوده) که دارای زن و فرزند بود. به من گفت: «پنج تومان پول داری به من قرض بدهی؟» و من پنج تومان را به او دادم. بعد از نماز آمدم در حرم حضرت معصومه (علیها السلام) تا زیارت کنم. رو به قبله مشغول زیارتنامه خواندن بودم که یکی از اهالی مشکین شهر را دیدم. به من گفت: «خوب شد شما را دیدم. امانتی نزد من هست که باید آن را به شما بدهم». دست برد و پنجاه تومان به من داد و گفت: «این پول را فلانی داده است». آن را گرفتم و به خدای خویش گفتم: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الْفَائِلُ وَقَوْلِكَ حَقٌّ وَوَعْدُكَ صِدْقٌ؛ {مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا}» پنج تومان دادم و پنجاه تومان رساندی!

و بالأخره آن شب را گرسنه نماند و خداوند متعال برایش رساند. و قرآن هم می فرماید:

{وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ} (1)

«خداوند متعال بهترین روزی رسانهاست.»

پرسش و پاسخ

در مورد روزی رسانی و رزاقیت خدا، سوالی مطرح است و آن این که: اگر خدا متکفل روزی انسانهاست، چرا بعضی از ملت‌های زیر ستم مانند

سیاهان آفریقا هر روز از شدت گرسنگی تلفات می دهند؟

جواب این اشکال روشن و واضح است؛ زیرا خدا رازق است، اما نه به این معنی که شخصی ما را داخل یک اتاق در بسته کند و هیچ کسی را راه ندهد، با این حال رزق ما از آسمان نازل شود. گرچه در بعضی از مواقع برای بعضی از اولیای الهی - مانند حضرت مریم - رزق آنان از آسمان نازل شده است، اما این موارد جنبه استثنایی دارد. پس اگر دست ظالمی بالای سر ما قرار گیرد و نگذار دازاد باشیم و دنبال روزی خودمان برویم، قطعاً از گرسنگی جان خواهیم داد؛ زیرا امور این جهان بر اساس علل و اسباب تنظیم شده است.

بنابر این، امروز که ابرجانیان عالم مثل آمریکا و غرب که همچون زالو به جان ملتها افتاده و خون آنان را می مکند، و به صغیر و کبیر رحم نمی کنند، و طلای سیاهان آفریقا را می برند و حتی گندمهای مازاد بر احتیاج خود را به آنها نمی دهند و سیاست خود را بر گرسنه نگه داشتن آنها بنا نهاده اند تا گرسنگان نتوانند در برابر آنها بایستند، دیگر توقعی جز مرگ دسته جمعی این مردم مظلوم و به استثمار و استضعاف کشیده شدن آنان نخواهیم داشت. آری؛ خداوند متعال به آنها روزی داده، اما ظالم نان را گرفته و به سر مظلوم می زند و می گوید: بمیر!

### بی نیازی و رزاقیت الهی

اکنون که در زمینه مسایل توحیدی و رزق و رزاقیت سخن گفتیم، اینک به این نکته می پردازیم که چرا مولا امیر المؤمنین (علیه السلام) در ابتدای خطبه ای که در مورد اوصاف پرهیزگاران است، در زمینه بی نیازی حق از عبادت بندگان، و رزاقیت پروردگار سخن می گوید.

به طور کلی هر انسانی در مسیر عبودیت و خود سازی به سدهای

فراوانی بر می خورد که باید آنها را بشکند تا خود را به مقصد برساند. در میان تمام موانع، دو مانع ویژه وجود دارد:

اول تشویش خاطر در مورد رزق است؛ چرا که اگر بخواهد مراعات اصول انسانی و دینی را داشته باشد، چگونه می تواند کسب روزی کند؟ همین اضطراب و دلهره آدمی نسبت به آینده، منجر به بسیاری از جنایتها و خیانتها می شود، و خلاصه برای کسب لقمه ای نان، چه حقکشیها و تزییع حقوق انجام می گیرد.

عن الحسین بن علی (علیه السلام) (قال: قال امیر المؤمنین) علیه السلام: «(أهلک الناس اثنان: خَوْفُ الْفَقْرِ وَطَلْبُ الْفَخْرِ (1)» (امام حسین) علیه السلام (از پدر بزرگوارش حضرت امیر المؤمنین) علیه السلام (نقل می فرماید: «دو چیز آدمی را هلاک می کند: اول ترس از فقر و نداری؛ و دوم فخر فروشی بر دیگران».)

تا این تشویش خاطر از بین نرود، امکان وصول به مقامات عالی برای کسی حاصل نمی شود. علمای اخلاق می فرمایند: کسی که می خواهد به مراتب کمال برسد، اولین وسیله ای که باید تهیه و آماده سازد، «ثبات قلب» است؛ یعنی تشویش خاطر نداشته باشد و بداند که خداوند متعال رازق اوست تا بتواند در مسیر عبودیت و بندگی و تهذیب اخلاق گام بردارد.

دوم این که: گروهی از نظر روحی ضعیف هستند تا آنجا که با خواندن یک دعای کمیل و یا باز کردن یک گره از کار یک بیچاره، دچار عجب شده و خود را از دیگران بزرگتر و بهتر می‌پندارند، گویی که به خدا هم سودی رسانده اند! و خود را، هم از خلق و هم از خالق طلبکار می‌دانند. شیطان بسیاری از افراد را در مسیر عبودیت و سیر و سلوک، در چنین دامی

---

1- خصال شیخ صدوق، ص ۶۸

---

صفحه

۳۹

---

می‌افکند و آنها را در همین دام هلاک می‌کند.

از این جهت حضرت علی(علیه السلام) در بیان اوصاف متقین - که در واقع راهنمایی برای سالکان و طالبان فضیلت و کمال و کسانی است که بخواهند خود را به مقامات پرهیزکاران و انسانهای نمونه نزدیک کنند - تذکر بسیار مهمی می‌دهد و می‌فرماید: ای انسان! بدان که اولاً خدا وقتی تو را خلق کرد، از هر گونه عبادت و بندگی تو بی‌نیاز بود. این ماییم که تار و پودمان محتاج به اوست و بالآخره به هر مقامی از علم و عمل که دست یابیم تماماً با توفیقات الهی بوده و ما از خود هیچ نداریم و با تمام وجود لازم است که به درگاه ایزدی بنالیم و بگوییم:

«سَيِّدِي! مَنْ لِي وَمَنْ يَرْحَمُنِي أَنْ لَمْ تُرَحِمْنِي وَفَضَّلَ مَنْ أُوْمَلُّ أَنْ عَدِمْتَ فَضْلَكَ يَوْمَ فَاقَتِي(1)»

«ای مولای من! بغیر از تو چه کسی را دارم و چه کسی به من رحم خواهد کرد، چنانچه تفضل تو از من قطع شود، دیگر به تفضل چه کسی می‌توانم امید داشته باشم؟»

انسان فقر محض است و اگر لحظه‌ای عنایات غنی علی‌الإطلاق از او قطع شود، هیچ و معدوم خواهد شد. و ثانیاً انسان باید بداند که روزی او را تقسیم کرده‌اند و همچون سایه از او جدا ناشدنی است و هیچ کس هم نمی‌تواند در آن دخل و تصرفی کند. بنا بر این باید با آرامش خاطر در مسیر خود سازی و عبودیت گام بردارد و چون در این کار، خداوند دانا و توانا ضامن شده است نباید در سیر الهی الله او وقفه‌ای ایجاد شود.

اینک معلوم می‌شود که این دو تذکر حضرت در ابتدای این خطبه که

---

1- دعای ابوحمزه ثمالی.

---

صفحه

۴۰

---

در مقام بیان اوصاف متقین است، در حقیقت راهنمایی برای تمام انسانهای طالب رشد و کمال است؛ یعنی ای علاقه‌مندان فضیلت و ای عاشقان لقاءالله و ای سالکان کمالات و ای کسانی که می‌خواهید خود را مصداق راستین پرهیزگاران قرار دهید! در اولین قدم لازم است نیاز و فقر خود را در مقابل خداوند بی‌نیاز مشاهده کنید و سپس بر آن ذات بی‌نیاز توکل کرده و حرکت آغاز کنید.

**مرّبی باید حکیم باشد**

مرّبان عالم لازم است همچون طبیبان، درد را بشناسند و آن را با دواي مناسب معالجه کنند و چنانچه در مسیر درمان، احتمال ظهور و بروز دردی دهند، حتماً لازم است پیشگیری کنند، در غیر این صورت گاهی

ضررش بیش از فایده آن خواهد بود و به طور کلی لازم است مرشد و هدایت کننده حکیم باشد. امام سجّاد علیه السلام (فرموده است: «هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ» (1); «کسی که ارشاد کننده حکیمی نداشته باشد هلاک می شود»).

از این رو (علی) علیه السلام (- که بزرگترین طبیب دردهای روحی است، قبل از این که آن مسایل بلند و مقامات و الای انسانهای نمونه و پرهیزگار را بگوید، تذکر لازمی را می دهد تا مبادا در اثنای حرکت، برای طالبان این طریق، خطر مهلکی پیش آید، بنابراین پیشگیری می کند و آنچه را که لازم می داند در ابتدای سخن بیان می فرماید.

---

## 1- منتهی الآمال.

---

صفحه

۴۱

### خلاصه بحث:

راز قیّت به عهده خداوند متعال است؛ همان گونه که خالقیت از اوست. و تسبیح اسم خدا اقتضا می کند که اسمای حُسنای الهی را آنگونه که به خدا نسبت می دهیم به چیز دیگری نسبت ندهیم.

مرحوم فیض آیات قرآن را در زمینه رزاقیت خدا از وعده دادن تا قسم خوردن بیان کرده است. اصولاً در طول تاریخ کمتر شنیده شده است که کسی از گرسنگی جان بدهد، حتی در صحنه های خطرناک از قبیل جنگ و قحطی. به همین مناسبت حکایتی شنیدنی از آیت الله مشکینی نقل شد.

اگر بعضی از ملّتها از گرسنگی می میرند به جهت ظلمی است که استکبار جهانی بر آنان روا می دارد و گرنه روزی آنان را خدا داده است.

دو مانع بزرگ در مسیر تکامل وجود دارد، اوّل عُجب و خودبینی که در اثر کار خوب در انسان پیدا می شود و دوّم تشویش خاطر در مورد رزق. از این جهت است که امیرالمؤمنین در طلّیعه این خطبه برای پویندگان راه حق و حقیقت به این دو مانع اشاره می کند تا آنها با شناخت، از این دو مانع عبور کنند و خود را به سر منزل مقصود برسانند.

---

صفحه

۴۲

## سؤال و تمرین

- 1- «رزق» و «خلقت» در چه چیزی مشترک هستند؟
- 2- «دأبّه» یعنی چه؟
- 3- در چه آیه ای خداوند برای روزی مقسوم انسانی قسم یاد کرده است؟
- 4- چه واقعه ای برای آیت الله مشکینی اتفاق افتاده بود؟
- 5- اگر خداوند روزی رسان است چرا بعضی از سپاهان از شدّت گرسنگی جان می دهند؟

6- یکی از عوامل مهم تشویش خاطر و اضطراب را بنویسید.

7- جمله ای از دعای ابو حمزه بیاورید که درباره احتیاج و فقر انسانی به خدای متعال است.

8- چرا مرّبی باید حکیم باشد؟

9- خلاصه بحث را بیان کنید

صفحه

۴۳

درس سوّم

قال الإمامُ علي(عليه السلام): «قَالُمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْقَضَائِلِ»;

«پرهیزگاران اهل فضیلت و طالب آن هستند».

علي(عليه السلام) در صدر اوصاف پرهیزگاران، جمله ای را به عنوان نمودار و نشانه شخصیت پرهیزگاران بیان می کند که ماهیت آنان را از دیگران جدا می سازد و آن این است: اگر اکثر افراد بشر دنبال مال و ثروت و ریاست هستند و اصولاً امور مادی را زیربنای شخصیت خود قرار داده اند، در مقابل، مردان با تقوا در جست و جوی فضیلت و خریدار کمالاتند و تلاش آنها بر این است که خود را به مقامات انسانی آراسته کنند. بنابراین یک اختلاف کلی در خواسته ها و معشوقه های اینان با سایر مردم مشاهده می شود.

### نهج البلاغه و تقوا

امیرمؤمنان(عليه السلام) قبل از بیان اوصاف و حالات پرهیزگاران، بایک جمله

صفحه

۴۴

آنان را می ستاید و می فرماید: اینها اهل فضیلت هستند. با مراجعه به سخنان حضرت در نهج البلاغه خواهیم دید که بر این موضوع بسیار پافشاری شده و از تقوا و مقام متقین و آثار و ثمرات شیرین آن فراوان سخن به میان آمده است. گرچه سخنان آن حضرت درباره توحید و صفات جمال و جلال نیز بسیار است، و نیز درباره رسول خدا(صلي الله عليه وآله) و وضع نابسامان قبل از بعثت و حالات و روش عملی حضرت فراوان سخن گفته شده است، تا جایی که ابن ابی الحدید می گوید: «گویی علي(عليه السلام) عاشق پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) است؛ زیرا با کمترین مناسبت کلام را متوجه رسول خدا می کند» و همچنین آن حضرت در مسایل و فنون و آثار جنگ به انحای مختلف بیاناتی دارد، اما من گمان نمی کنم که به اندازه تقوا آن هم با این ابعاد، توصیه ای به عمل آمده باشد. در اینجا به چند جمله کوتاه در این زمینه اشاره می کنیم:

«أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ الزَّادُ وَبِهَا الْمَعَادُ، زَادٌ مُبْلَغٌ وَمَعَادٌ مُنْجِحٌ. عِبَادَ اللَّهِ! إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مَحَارِمَهُ وَأَلَزَمَتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ(1)».

«توصیه می کنم شما را ای بندگان خدا به تقوای الهی که یگانه زاد و توشه انسان است و بدان وسیله پیروزمندان به ربّ العزّه رجوع خواهیم کرد. آری توشه ای رساننده به مقصد و بازگشتی پیروزمندان، ای بندگان خدا! تقوای الهی، دوستان خدا را از حرام نگه می دارد و خوف از پروردگار را در دلهای آنان قرار می دهد».

«فَمَنْ أَخَذَ بِالتَّقْوَى عَرِبَتْ عَنْهُ الشَّدَائِدُ بَعْدَ دُنُوبِهَا، وَأَحْلَوْلَتْ لَهُ

«الْأُمُور بَعْدَ مَرَاتِبِهَا، وَأَنْفَرَجْتَ عَنْهُ الْأُمُوجَ بَعْدَ تَرَائِكُمِهَا(1)».

«کسی که به دستگیره محکم تقوا چنگ زند، مشکلات از او دور خواهد شد و تلخیها برای او شیرین می گردد و از امواج متراکم و سهمگین، برایش گشایش خواهد شد».

«إِعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ! إِنَّ التَّقْوَى دَارٌ حَصْنٌ عَزِيزٌ وَالْفُجُورَ دَارٌ حِصْنٌ ذَلِيلٌ(2)».

«بدانید ای بندگان خدا! هر آینه تقوا، خانه ای محکم و عزت بخش است، چنانچه فجور و گناه خانه ای محکم و ذلت آور است».

«إِتَّقِ اللَّهَ بَعْضَ التَّقْوَى وَإِنْ قَلَّ وَاجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ سِتْرًا وَإِنْ رَقَّ(3)».

«مقداری از تقوای الهی را برای خود پیشه کن گرچه کم باشد و بین خود و خدایت پرده ای قرار ده، گر چه بسیار نازک باشد، و بالاخره پرده را یکجا پاره نکن!»

گاهی همان تقوای کم و ضعیف، انسان را از هلاکت ابدی نجات می دهد و احیاناً به سر منزل مقصود می رساند.

### قرآن و تقوا

تقوا کیمیایی است که نه فقط در کلام مولا (علی) علیه السلام (و سایر ائمه هدا) علیهم السلام (فراوان به چشم می خورد، بلکه در آیات قرآن هم بر آن تأکید فراوان شده است که به بخشی از آنها اشاره می شود:

1- تقوا معلول تصمیم و اراده فولادین است و صاحبان آن اراده ای محکم و مقاومتی باطنی دارند:

{إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ(1)}.

«شکیبایی و تقوا پیشه کنید که این دو از امور محکمند».

2- تقوا انسان را از نقشه های شوم دشمنان حفظ می کند:

{إِنَّ تَصَبُّرُوا وَتَقْوَا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً(2).}

«اگر شما مسلمانان صابر و با تقوا شوید، مکر و حيله دشمنان به شما آسیبی نمی رساند.»

3- متقین از حمایت الهی برخوردارند:

{إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ(3).}

«خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کنند و نیکوکار باشند.»

4- تقوا پیشگان مورد علاقه و محبت الهی قرار می گیرند:

{إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ(4)}

«خداوند متعال پرهیزگاران را دوست دارد.»

5- قبول اعمال در گرو تقواست:

{إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ(5).}

«خداوند فقط اعمال و کردار متقین را می پذیرد.»

---

1- آل عمران: ۱۸۶

2- همان: ۱۲۰

3- نحل: ۱۲۸

4- آل عمران: ۷۶

5- مائده: ۲۷

---

صفحه

۴۷

6- میزان ارزش و بهای هر انسانی نزد خداوند متعال، به مقدار تقوا و پرهیزگاری اوست:

{إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ(1).}

«گرامی ترین شما در نزد خداوند، با تقواترین شماست.»

7- تقوا باعث نزول برکات ارضی و سماوی می شود:

{وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْبُرْجِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ(2).}

«چنانچه اهل قریه ها - اجتماع بشری - ایمان آورند و تقوا پیشه کنند، ما درهای برکات آسمانی و زمینی را به روی آنان می گشاییم.»

8- تقوا انسان را از وسوسه هاي شياطين محفوظ مي دارد:

{إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا(3)}.

«تقوا پيشگان به محض تماس شياطين با آنها، متوجه خداوند مي شوند».

9- تقوا باعث نجات يافتن از شدايد و رسيدن به رزق و روزي غير منتظره مي شود:

{مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ(4)}.

«كسي كه تقوا پيشه كند براي او راه نجات از مشكلات باز مي شود و خداوند رزق او را از جايي كه اميد ندارد، مي رساند».

---

1- حجرات: ۱۳

2- اعراف: ۹۶

3- اعراف: ۲۰۱

4- طلاق: ۲

---

صفحه

۴۸

10- تقوا نيروي تشخيص بين حق و باطل را در انسان ايجاد مي كند:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا(1)}.

«اي كساني كه ايمان آورده ايد! اگر تقواي الهي پيشه كنيد، خداوند در شما نيرويي قرار مي دهد كه بتوانيد بين حق و باطل فرق بگذاريد».

11- بهترين زاد و توشه براي سفر آخرت تقواست:

{وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى(2)}.

«زاد و توشه برداريد و بهترين توشه هاي انسان پرهيزگاري است».

12- تقوا كارها را آسان مي كند:

{مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا(3)}.

«براي كسي كه تقوا پيشه كند، امور آسان مي گردد».

13- فقط پرهيزگاران اولياء الله و دوستان خدا هستند:

{إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ(4)}.



«خدا غیر از متقین دوستی ندارد».

14- اینها از خوف و حزن بر کنار هستند؛ زیرا خوف آنان فقط از خداست و اندوه آنان هم با ایمانی که به مقدرات خویش دارند زایل می شود:

{فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ(5).}

---

1- انفال: ۲۹

2- بقره: ۱۹۷

3- طلاق: ۴

4- انفال: ۳۴

5- اعراف: ۳۵

---

صفحه

۴۹

«کسانی که تقوا دارند و در مقام اصلاح برآمدند، نه خوفي بر آنها وارد می شود و نه حزني».

15- در موقع مرگ و در قیامت، به پرهیزگاران بشارت می دهند:

{الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ، لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ(1).}

«آنهايي که ایمان آورده اند و از پرهیزگاران هستند، در دنیا و آخرت به آنها بشارت داده می شود».

16- عاقبت به نفع متقین خواهد بود:

{فَاصْبِرْ! إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ(2).}

«شکیبا باش! که عاقبت امور به سود پرهیزگاران است».

17- در قیامت همه با هم دشمنند، مگر متقین:

{الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ(3).}

«در قیامت تمام دوستان با هم دشمن می شوند مگر پرهیزگاران».

18- تقوا باعث نجات از آتش جهنم است:

{ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُوا الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا(4).}

«سپس تقوایبندگان را نجات می دهیم و ستمگران را در آن رها خواهیم کرد».

---

1- یونس: ۶۳

2- هود: ۴۹

3- زخرف: ۶۷

4- مریم: ۷۲

صفحه

۵۰

19- پرهیزگاران در بهترین جایگاههای بهشت قرار می گیرند:

{إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ، فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ (1)}.

«متقین در باغها و نهروهایی قرار می گیرند که جایگاه صدق و محضر سلطان قادر؛ یعنی خداوند متعال است.»

20- از طرف خداوند توصیه به تقوا به همه امتهایی که دارای شریعت آسمانی بوده اند، انجام گرفته است:

{وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ (2)}.

«ما امتهای صاحب کتاب را، که قبل از شما زیست می کردند، و نیز شما را به تقوای الهی توصیه کرده ایم.»

اینها برخی از آثار و فواید تقوا از دیدگاه قرآن بود. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. اکنون که اهمیت تقوا از دیدگاه نهج البلاغه و قرآن روشن شد، لازم است در این باره بیاندیشیم که باید چه کنیم و چگونه زندگی بگذرانیم و چطور در اجتماع با مردم برخورد کنیم و بالأخره با خدای خویش چگونه ارتباط برقرار کنیم، تا در زمره متقین قرار بگیریم پس برای روشن شدن آن، به بیان حضرت علی(علیه السلام) در خطبه (همام) توجه خواهیم کرد.

1- قمر: ۵۴

2- نساء: ۱۳۱

صفحه

۵۱

خلاصه بحث:

پرهیزگاران بر خلاف بیشتر افراد، طالب فضیلت و کرامت هستند و در نهج البلاغه درباره این موضوع مهم، فراوان سخن به میان آمده است که چهار جمله از آن را تذکر دادیم و چنانچه به قرآن هم مراجعه کنیم خواهیم دید بر تقوا بسیار تکیه شده که بعضی از آیات را در زمینه اهمیت و آثار و فواید دنیوی و اخروی آن آوردیم.

سؤال و تمرین

1- چه جمله ای در صدر اوصاف متقین آمده است؟

2- چه موضوعاتی در نهج البلاغه زیاد به چشم می خورد؟

3- برخی از جملات مربوط به تقوا را از نهج البلاغه بیاورید.

4- چند آیه از آیات قرآن در مورد تقوا ذکر کنید.

5- خلاصه بحث چه بود؟

صفحه

۵۲

صفحه

۵۳

### درس چهارم

قال الإمام عليه السلام: «مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ، وَمَنْبِيُّهُمُ التَّوَاضُّعُ، غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِمْ، وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ»....

«پرهیزگاران گفتاری مطابق حق و واقع دارند. در لباس میانه رو و معتدل هستند. راه و روش آنها بر اساس فروتنی است. از آنچه که خداوند متعال بر آنان حرام کرده چشم می پوشند و به آنچه که برای آنها سودمند است گوش فرامی دهند».

امیر مومنان(علیه السلام) در این جملات که به عنوان اوصاف و نشانه های متقین آمده است، به پنج مسأله مهم که هر یک در مسیر تکامل و خودسازی نقش عظیمی دارند اشاره می کند:

1- مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ: «گفتاری بر اساس حق و مطابق با واقع دارند».

در میان تمام اعضا و جوارح انسان، زبان خصوصیتی دارد که اعضای دیگر فاقد آن هستند و آن اهمیت ویژه زبان در زمینه خیر (امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت و تعلیم و تربیت و...) و شرّ (دروغ، غیبت، تهمت،

صفحه

۵۴

سرزنش و یاوه سرایی، فحش، جدال و مراء و...) است.

این عضو چنان حساس است که رسول خدا درباره آن می فرماید(1):

صبحگاهان تمام اعضای انسان به زبان می گویند که اگر تو در صراط مستقیم باشی ما نیز هستیم و اگر منحرف شوی ما نیز منحرف خواهیم شد. همچنین از پیامبر گرامی سؤال شد: ای رسول خدا! از چه چیز ما بیش از همه به وحشت می افتید؟ حضرت به زبان خویش اشاره کرد و فرمود: این(2)!

ممکن است بعضی تصور کنند که گفتار همانند اعمال نیست؛ یعنی هر کلامی و سخنی که از انسان صادر شود، باعث انحطاط انسان و یا مورد مؤاخذة الهی واقع نمی شود. برای آگاهی از نقش زبان در صلاح و فساد انسان به دو آیه و دو روایت توجه بفرمایید:

{ مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ(3) }

«هرگز سخن و کلامی از دهان خارج نمی شود مگر این که دو فرشته به نام رقیب و عتید مأمور حفظ و نوشتن آن هستند».

{يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَفُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا، يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا(4)}

«ای صاحبان ایمان، پرهیزگار و خدا ترس شوید و همیشه به حق و

---

1- محجة البيضا: عن سعيد بن جبیر مرفوعاً إلی رسول الله (صلي الله عليه وآله) قال: «إذا أصبح ابن آدم، أصبحت الأعضاء كلها تستكفي اللسان: أي تقول اتق الله فينا فانك إن استقمت استقمنا وإن اعوججت اعوججنا».

2- همان.

3- ق: ۱۸

4- احزاب: ۷۱

صفحه

۵۵

---

صواب سخن بگویند تا خداوند اعمال شما را صالح و شایسته گرداند و از گناهان شما درگذرد و هر که از خدا و رسولش اطاعت کند به فوز بزرگ نایل می شود».

از این آیه شریفه به خوبی معلوم می شود که کلام حق و سخن نیک مستقیماً بر شایستگی اعمال ما اثر می گذارد و بلکه باعث آمرزش گناهان می شود.

اما دو روایت از پیامبر گرامی وارد شده است (1) به این مضمون که ایمان ثمره دل و روح پاک است و روح پاک حاصل نمی شود مگر این که زبان در صراط مستقیم باشد.

همچنین معاذ از رسول خدا سوال می کند: آیا انسان به خاطر کلمات و سخنانش مؤاخذه می شود؟ حضرت می فرماید: مگر چیزی غیر از کلام - که کشت و حاصل زبان است - او را به جهنم می افکند؟ همین مختصر از کلمات وحی و سخنان اولیای خدا کافی است که انسان در این زمینه خود را شبیه پرهیزگاران کند و تصمیم بگیرد که زبان خود را در کنترل قوه عاقله اش قرار دهد، و هر چه خیر است بگوید و گرنه سکوت کند. «قل الخیر والافسکت».

2- مَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ؛ «انسانهای متقی در لباس میانه رو و معتدل هستند».

گاهی انسانی در امور مادی خویش اسراف و تبذیر می کند که در این صورت، هم مورد مذمت آیات قرآن قرار می گیرد، و هم از نظر فقه اسلام فعل حرام انجام داده است و حتی خمس آن مقدار از زیاده روی را باید به

---

1- محجة البيضا: قال انس بن مالك قال رسول الله (صلي الله عليه وآله): «لا يستقيم إيمان عبد حتى يستقيم قلبه ولا يستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه».

ولي فقرا، يعني حاكم شرع بپردازد.

و گاهي آنقدر به خود و خانواده خود تنگ مي گيرد كه باعث زحمت مي شود. اين حالت هم ممدوح و نيكونيست بلکه مذمت شده است.

نه چندان بخور كز دهانت در آيد \*\*\* نه چندان كه از ضعف جاننت بر آيد

گاهي هم به اندازه شأن و گلیم خویش پای دراز می کند که در این صورت به اشکال شرعی بر نمی خوریم؛ ولی مراد از اقتصاد و اعتدال در این خطبه این قسم اخیر هم نیست. زیرا اگر شخصیت و شؤن فردی اقتضا می کند که لباس گرانیقیمتی تهیه کند، در صورت خرید آن گناه نکرده، ولی با تهیه آن لباس که عالیترین لباس است دیگر نمی توان گفت که او میانه روی کرده است. میانه روی آن است که نه آن لباس گرانیقیمت را بخرد و نه لباس کهنه بسیار پست بر تن کند؛ بلکه چیزی بین این دو را انتخاب کند و لباس معمولی بپوشد.

به طور کلی اگر کسی بتواند این نحوه میانه روی را در تمام امور مادی خویش پیاده کند بسیار خوب و پسندیده است (1) و ظاهرآ ذکر لباس در این فراز، یا از جهت این است که لباس نمونه بارزی از تمام کارهای دنیوی

1- مثلاً میانه روی در تفریح و گفت و گو و ملاقات و رفت و آمد. حتی در بعضی از روایات، میانه روی در عبادت هم مستحسن شمرده شده و نیز میانه روی در تحصیل علم و مطالعه؛ مثلاً بعضی چنان درس می خوانند که اعصاب خود را از دست می دهند و در مقابل، بعضی در شرایط تحصیل علم، همه اوقات خویش را بر باد می دهند و نیز درباره انفاق، قرآن به میانه روی دستور می دهد و این حال را از اوصاف عبادالرحمان می شمارد:

فرقان: ۶۷؛ «والذین إذا أنفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذلک قواماً»؛ «و آنان کسانی هستند که هنگام انفاق به مسکینان، اسراف نمی کنند و بخل هم نمیورزند بلکه در احسان میانه رو و معتدل هستند».

اوست و اگر در لباسی که اصولاً در انظار مردم می پوشد مقتصد باشد غالباً در مسایل مادی دیگر هم چنین خواهد بود؛ و یا ذکر لباس از این باب است که انسان همیشه در جامعه و در معرض دید است و همه توانایی خریدن لباس فاخر را ندارند، بنابراین لازم است در لباس ظاهر، کمی تعدیل شود. از این رو متقین چه تمکن داشته باشند یا نداشته باشند، در لباس پوشیدن میانه روی را اختیار می کنند.

3- «وَمَشِيهِمُ التَّوَّاضِعُ»؛ «راه و روش متقین بر اساس فروتنی است».

تواضع در مقابل تکبر است، بنابر این معنای آن واضح و روشن است. تواضع در تمام حالات برای انسان با تقوا لازم است؛ مثلاً در هنگام سخن گفتن با افرادی که از نظر سیئی و یا مالی پایینتر هستند بسیار عادی و معمولی باشد تا هر فردی بتواند با او ملاقات کند و سخن بگوید نه آن که هیچ فردی به خود اجازه ندهد با او همکلام گردد و اگر چنین کاری کرد، به او بی اعتنائی شود (1). و در راه رفتن از روی تکبر گام بر ندارد که قرآن هم به این نکته توصیه می کند و می فرماید:

{وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طَوْلًا(2)}.

«هرگز در روی زمین با کبر و ناز راه مرو (و غرور و نخوت مفروش) که نه زمین را می توانی بشکافی و نه در بلندی، به کوهها می رسی.»

1- البته وقار نباید با تکبر اشتباه شود، وقار یک حالت عادی است و هرگز خودبینی نیست و در آن حقارت نسبت به دیگران وجود ندارد؛ مثلاً در احوال امام سجاد(علیه السلام) آمده است که آن حضرت بسیار موقر بوده تا آنجا که فرزدق در قصیده معروف خویش می گوید:

یغضی حیاءً ویغضی من مهابتہ \*\*\* ولا یکلم إلا حین یبتسم

2- اسرا: ۳۷

صفحه

۵۸

و نیز در مقام بیان اوصاف عبدالرحمان می فرماید:

{و عبَاد الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا(1)}.

«و بندگان خاص خدای رحمان آناند که بر روی زمین به تواضع و فروتنی قدم بر می دارند و هرگاه مردم جاهل به آنها خطاب و عتابی کنند، با سلامت نفس و روی خوش، جواب می دهند.»

تواضع در بعضی از موارد ممدوح نیست؛ مثلاً تواضع در برابر افراد متکبر و یا تواضع زنان در مقابل مردان اجنبی و... مسلماً در این موارد گفتن «مخلصم»، «خاکسارم»، «قربان شما» و...! غیر از فساد، حاصل دیگری ندارد. قرآن در این باره به زنان خطاب می کند و می فرماید: {فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ} (2)؛ ای زنان با ایمان! در کلام و سخن گفتن خضوع نکنید؛ یعنی کرشمه در تکلم را رها کنید؛ زیرا آنها که در دل مبتلا به مرض گناه هستند، به شما طمع خواهند ورزید.»

4- {عَضُوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ}. «اهل تقوا از تمام محرّمات الهی چشمپوشی می کنند.»

عَضَ به معنای خیره نشدن در چیزی است، چنانکه در آیه شریفه {قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُنْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ} نیز به همین معنا آمده است؛ یعنی به زنان با ایمان بگویند چشم خود را به مردان نامحرم ندوزند و به آنها خیره نشوند. در این جمله امکان دارد که منظور چشمپوشی از گناهان و آلودگیهای مربوط به چشم از قبیل نگاه کردن به زنان نامحرم و یا

1- فرقان: ۶۳

2- احزاب: ۳۲

صفحه

۵۹

عکسهای زنانه که ما آنها را می شناسیم و نیز نگاه کردن از روی شهوت باشد.

به احتمال قوی مراد از جمله { غَضُوا أَبْصَارَهُمْ... } همان اصطلاح معروف است که می گویند از این مطلب چشمپوشی کن و این جمله اختصاص به امور دیدنی ندارد. پس معنای این جمله چنین می شود: تقوا پیشگان از تمام محرّمات الهی؛ اعم از دیدنی و غیر دیدنی چشمپوشی و خودداری می کنند.

در اینجا لازم است نظر خوانندگان را به موضوع مهمی جلب کنم و آن این که بعضی نسبت به محرّمات، لا ابالی هستند و در چنین حالی در باب عرفان و مسایل بلند و بالایی اسلامی ادعاهایی نیز دارند و حال آن که اولین گام لازم در مسیر تکامل معنوی ترک حرام و عمل به واجبات است.

از امیرمؤمنان(علیه السلام) سؤال شد چه کنیم که آماده سفر آخرت شویم؟ حضرت در جواب فرمودند: عمل به واجبات و ترک محرّمات و نیکو کردن اخلاق را فراموش نکنید(1).

شیطان خیلی می کوشد تا افراد را در وادی حرام بیفکند گرچه به وسیله مستحبات باشد. در مسائل اسلام هرگز عمل استحبایی، با ترک واجب و یا فعل حرام سودا نمی شود و ما نمی توانیم به یک سلسله مسایل به عنوان مستحبات دل خوش کنیم در حالی که در نتیجه عمل به آنها، به گناه و آزار شویم. پس باید نسبت به احکام اسلامی و تکالیف خود کمال مراقبت را داشته باشیم و در تمام حالات، به فرمان مولا گوش کنیم؛ چه در شب عروسی پسر و دخترمان باشد و یا در عزا و مصیبت فقدان عزیزمان.

---

1- سفینه البحار: «قيل لأمير المؤمنين عليه السلام»: (ما الاستعداد للموت؟ قال أداء الفرائض واجتناب المحارم والاشتغال علي المكارم ثم، لا يبالي أوقع علي الموت أم وقع الموت عليه».

صفحه

۶۰

در احوال عالم بزرگ و فقیه عالیقدر شیخ «مرتضی انصاری» نقل شده است که وی در حال احتضار بود. اطرافیان، ایشان را رو به قبله می کردند، ولی ایشان پای خود را از طرف قبله منحرف می کرد. این عمل باعث تعجب دیگران شد و ساعتی بعد که حال ایشان کمی بجا آمد، پرسیدند چرا پای خود را از قبله بر می گردانید. ایشان پاسخ دادند: «قطرات بول بی اختیار از من خارج می شد و نمی خواستم رو به قبله باشم.» این نمونه ای است از تقوای مردی عالم، عامل و بزرگوار.

و اینک به نمونه دیگر از یک زن معتقد و پیرو حقیقی امام صادق(علیه السلام) بنام امّ خالد توجه کنید که خدمت حضرت رسید و از بیماری خویش برای آن حضرت سخن گفت. آنگاه عرض کرد که اطبای عراق برای علاج مرض من، نوشیدن خمر را تجویز کرده اند. حضرت فرمود: چرا عمل نکردی؟ عرض کرد: من در دینم از شما پیروی می کنم، خواستم از شما اجازه بگیرم. حضرت فرمودند: من اجازه نمی دهم؛ زیرا به هنگام مرگ، آنگاه که جانّت به اینجا (اشاره به حلقوم خود کرد) می رسد پشیمان خواهی شد.

5- «وَقَفُّوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَي الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ» (گوشه‌های خویش را برای شنیدن علم و دانشی که برایشان مفید و سودمند است آماده کرده اند).

یک سلسله علوم و دانشها وجود دارد که برای افراد و جامعه مفید نیست؛ مثل علم موسیقی و غنا، علم سحر و یا علمی که انسان را از اسرار مردم آگاه می سازد و یا فوت و فنهای حیل و حقه و کلاه گذاری و... که فقه اسلامی یاد دادن و یاد گرفتن این نوع علوم را حرام و ممنوع اعلام کرده است. ولی بخش دیگری از علوم و دانشها هم هست که برای جامعه و افراد سودمند است. این علوم را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

صفحه

۶۱

1- اول مؤاردی که به عنوان واجب کفای بر عهده افراد جامعه نهاده شده که اگر عده ای به اندازه کفایت دنبال آن علم و رشته رفتند، بر دیگران واجب نیست که آن رشته را دنبال کنند، مانند علم طب و اجتهاد و صنایع و حرفه های لازم مانند ناتوایی، بنایی و ...

2- علمی که فرا گرفتن آنها بر تمام اقشار مسلمان لازم است، آن هم به عنوان واجب عینی و این نوع از علوم در زبان روایات به: علم احکام (آگاهی به حلال و حرام) و معارف (شناخت مبدأ و منتهی الیه جهان) و اخلاق (تهذیب نفس و دور کردن صفات زشت از خویش و زینت دادن روح به صفات نیکو) تقسیم می شود.

پرهیزگاران فقط در پی کسب علوم و دانشهای سودمند حرکت می کنند و کسی که می خواهد در زمره آنان قرار گیرد، دقت می کند که طعام روحش را از چه کسی و از چه جایی می گیرد. او نه فقط کتاب ضاله و گمراه کننده نمی خواند، بلکه از خواندن کتابی که مطالعه اش فایده ای ندارد و در واقع لغو به حساب می آید نیز خودداری می کند. مطالعه باید تنها در جهت یافتن علمی باشد که برای دنیا و آخرت انسان مفید است.

از این دو جمله مولا علی(علیه السلام) درباره چشم - عَضُوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ - و گوش - وَقْفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلِي الْعِلْمِ النَّافِعَ لَهُمْ - می توان نکته لطیفی دریافت و آن این است که اگر آنچه را که چشم نگاه می کند حلال و جایز باشد و آنچه را که گوش دریافت می کند سودمند و مفید باشد، لاجرم تمام واردات مملکت وجود پاک و پاکیزه می شود؛ چون دروازه واردات قلب انسان، منحصر به همین دو طریق، یعنی چشم و گوش است، و دل در اثر رعایت آنچه با این دو طریق دریافت می کند، پاک و پاکیزه می شود، چرا که فقط با پاکیزه ها مانوس بوده است و بس.

صفحه

۶۲

#### خلاصه بحث

**اولاً:** زبان در میان اعضا و جوارح، عضوی حسّاس و سرنوشت ساز است و مرحوم فیض کاشانی روایاتی در این زمینه نقل کرده است و از آیات قرآن هم استفاده می شود که کلام نیک و صحیح، هم در اصلاح اعمال و کردار آدمی مؤثر است و هم در آمرزش گناهان.

**ثانیاً:** بعضی نسبت به خود و خانواده شان اسراف می کنند و برخی سختگیرند، اما پرهیزگاران در امور زندگی میانه رو و معتدلند. اصولاً اعتدال، در تمام امور حتی در عبادت مطلوب است مخصوصاً در لباس که در معرض دید مردم است.

**ثالثاً:** تواضع در برخورد با افراد و نیز در سخن گفتن و راه رفتن، بر هر مسلمانی لازم و ضروری است و در مقابل، تکبر یک صفت زشت و مهلک است که باید هر فردی این حالت را از خود دور کند. با توجه به این دو نکته ضروری است که: ۱ - وقار را نباید با تکبر اشتباه کنیم ۲ - تواضع نسبت به افراد متکبر صحیح نیست؛ زیرا باعث ذلت و خواری انسان می شود.

**رابعاً:** این که چشم را از هر منظره حرام بپوشانیم، بلکه از هر چه که حرام است صرف نظر کنیم. اولین گام برای حرکت به سوی معنویت، انجام دادن واجبات و ترک محرمات است. مانند شیخ انصاری در حال احتضار و آن خانم با ایمان که در حال بیماری، به دقت متوجه انجام وظیفه و تکلیف بودند!

**خامساً:** فرا گرفتن بعضی از علوم، حرام و فرا گرفتن بعضی دیگر بی فایده است، اما علم سودمند گاهی واجب کفایی و گاهی هم واجب عینی است، مثل تحصیل احکام و عقاید و اخلاق. واردات هر انسانی از

صفحه

۶۳



طریق چشم و گوش است. اگر آنچه که از این دو طریق وارد قلب انسانی می شود پاک باشد، باطن انسان هم پاک می شود و او دارای قلب سلیم خواهد شد.

### سؤال و تمرین:

- 1- پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) در مورد پیروانش بیشتر از چه چیزی وحشت می کرد؟
- 2- مفاد آیه ۷۱ سوره احزاب را بیان کنید.
- 3- اقتصاد در معیشت یعنی چه؟
- 4- چرا متقین در لباس، میانه روی را انتخاب کرده اند؟
- 5- در قرآن تواضع بیشتر در چه مواردی مورد تأکید واقع شده است؟
- 6- تفاوت «تکبر» و «وقار» چیست؟
- 7- تواضع نسبت به چه کسانی نیکو نیست؟
- 8- واژه «غض» را معنی کنید.
- 9- درباره چشمپوشی متقین از محرمات، چند احتمال دادیم؟
- 10- روایتی از علی بن ابی طالب درباره آمادگی برای مرگ نقل کنید.
- 11- شیخ انصاری در حال احتضار چه کرد و سؤال «ام خالد» از امام صادق(علیه السلام) چه بود؟
- 12- فرا گرفتن چه علمی حرام است؟
- 13- فرا گرفتن چه علمی واجب عینی است؟
- 14- توجه به پاک بودن واردات سمعی و بصری چه تأثیری در روح و قلب انسان می گذارد؟
- 15- خلاصه بحث را بیان کنید.

صفحه

۶۴

صفحه

۶۵

### درس پنجم

قال الإمام(عليه السلام): «نزلت أنفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نَزَلَتْ فِي الرَّخَاءِ، وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ، عَظَّمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَعُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»... .

«حالت روحی پرهیزگاران به هنگام بلا و مصایب، همچون موقع گشایش و رفاه است، و اگر اجلهای از پیش تعیین شده آنان نبود، از شدت علاقه ای که به ثواب اخروی دارند و می خواهند زودتر به آن واصل شوند و نیز از شدت وحشتی که از عقاب و عذاب آخرت دارند و می ترسند که در دنیا بمانند و کاری از آنان سر بزند

که موجب آن عذابها شود لحظه ای در دنیا نمی مانندند. پرورگار در دل و روح آنان بسیار بزرگ می باشد و غیر خدا در چشمانشان ناچیز و حقیر است».

حضرت در این جملات، سه حالت از حالات عالی صاحبان تقوا را گوشزد می کند:

الف: «نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نَزَلَتْ فِي الرَّخَاءِ».

صفحه

۶۶

«قلب و روان ایشان به هنگام برخورد با بلاها، همانند زمانی است که در رفاه و فراخی قرار گرفته اند».

پرهیزگاران در موقع نزول بلا، به جزع و فزع نمی افتند بلکه آرامش خود را حفظ می کنند، همان گونه که در موقع رفاه هیچ گونه گله و ناراحتی ندارند. در واقع در تمام حالات آرامش دارند. این حالت در کمتر کسی پیدا می شود که تغییرات روزگار در او اثری نگذارد؛ زیرا بسیاری از افراد در موقع فقر و مرگ عزیزان و بیماری و نا امنی و... از مسیر حق خارج می شوند و گهگاه به سرحد کفر و الحاد گام بر می دارند؛ مثلاً کاسبی که روزی در مغازه کم فروش کرده، شب در منزل بد اخلاقی می کند و تلافی آن را سر زنش در می آورد چه رسد به مصایب بزرگ که گاهی انسان را از نماز و راز و نیاز هم جدا می کند.

قرآن در این زمینه می فرماید:

{وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْزُبُ اللَّهُ عَلَيْهِ حَرْفٌ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَيْهِ وَجْهَهُ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (1)}.

«و بعضی از مردم خدا را به زبان و به ظاهر می پرستند نه به حقیقت، از این رو هر گاه به خیر و نعمتی رسند اطمینان خاطر پیدا می کنند و اگر به فقر و آفتی برخورد نمایند از دین خدا رو می گردانند، این افراد در دنیا و آخرت زیانکارند و این زیانی است آشکار».

قرآن در جای دیگر می فرماید: انسان، «هلوع» است یعنی به هنگام رسیدن به نعمت دنیا و ثروت، به دیگران چیزی نمی دهد و اگر فقر

1- حج: ۱۱

صفحه

۶۷

وفلاکت نصیب او شود، به فغان و شیون می پردازد.

اگر تقوا در کسی حاصل شود او را به تسلیم و رضا خواهد رساند؛ یعنی در همه حال از خدای خویش راضی و خشنود است و بنا بر این قلبی آسوده و آرام دارد، که یکی از مقامات عالی انسانی همین است.

از امام صادق(علیه السلام) (سؤال شد (1): مؤمن را چگونه می توان شناخت؟ حضرت فرمود: از تسلیم بودن در مقابل فرمان الهی و خشنود بودن در مقابل حوادث خوش و ناخوش.

و از امام باقر(علیه السلام) (نقل شده است (2) که فرمود: پیامبر گرامی در یکی از سفرهای خویش به گروهی برخورد، آنها به حضرت سلام دادند، حضرت فرمود: شما کیستید؟ در جواب گفتند: ای رسول خدا! ما مؤمنیم، حضرت فرمود: علامت ایمان شما چیست؟ عرض کردند: ما به قضای الهی راضی هستیم و امور خود را به

خدا واگذار کرده ایم و نسبت به اوامر و فرامین او تسلیم هستیم، حضرت فرمود: این گروه علما و حکمایی هستند که به مرز انبیا نزدیکند. آنگاه آنان را راهنمایی کرد و فرمود:

«فَإِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَلَا تَبْنُوا مَا لَا تَسْكُنُونَ وَلَا تَجْمَعُوا مَا لَا تَأْكُلُونَ، وَأَتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»

«اگر راست می گویند و در ادعای خویش صادقید، چیزی را که در آن سکونت نمی کنید نسازید و آنچه را که نمی خورید و استفاده نمی کنید جمع نکنید و از خدای خویش بترسید؛ همان خدایی که به سویش بر خواهید گشت.»

---

1- اصول کافی، ج ۱، ص ۶۲

2- منهاج البراعه، ج ۱۲، ص ۱۱۸

---

صفحه

۶۸

بنابر این متقین بر این مقام والا دست یافته اند و به این مرحله نایل شده اند.

ب: «ولو لا الأجل الذي كُتِبَ الله عليهم لم تستقر أرواحهم في أجسادهم طرفة عين شوقاً الي الثواب و خوفاً من العقاب».

«اگر اجلی که از جانب خدا معین شده در کار نبود، ارواحشان در بدنهایشان حتی برای چشم به هم زدنی باقی نمی ماند، به جهت شدت علاقه ای که به ثواب آخرت و خوف و وحشتی که از عقوبت دارند».

**آگاهی پرهیزگاران از سه مطلب مهم:**

1- کاملاً نسبت به مسیر خویش آگاهند و می دانند که کجا بوده اند و به کجا آمده اند و به کجا خواهند رفت و هر کس که به این حقیقت آگاه شود، هم معمّای حیات برایش حل می شود و هم معمّای مرگ، و مرگ را غیر از برداشته شدن حجاب از جلوی چشم و جاننش، چیز دیگری معنا نمی کند. بنابراین قرآن مجید علامت و نشانه «اولیاءالله» را تمنا و تقاضای مرگ می داند (1).

علی(علیه السلام) می فرماید: به خدا قسم علاقه علی به مرگ بیش از یک کودک شیرخوار به پستان مادر است و فرزند علی امام خمینی کبیر(قدس سره) نیز در توفان مبارزات خویش با طاغوت زمان در ضمن یک سخنرانی فرمود:

«وقتی مرا گرفتند، مأموران ناراحت بودند، ولی من ترس و خوفي نداشتم و آنها از آرامش من در تعجب و حیرت بودند!»

---

1- «يا أيها الذين هادوا إن زعمتم أنكم أولياء لله من دون الناس فتمنوا الموت إن كنتم صادقين». جمعه: ۷

---

صفحه

۶۹

مگر کسی که معتقد به جهان آخرت است از مرگ می ترسد؟

2- هیچ گاه متاع دنیا در نظر اینها هدف و مقصد قرار نگرفته و نمی گیرد و اصولاً نگاه این افراد به دنیا یک نظر مجازی است و آنها دنیا را مزرعه ای بیش نمی دانند که محصولش در عالم دیگر ظهور و بروز می کند.

3- از این جمله استفاده می شود که فاصله بسیار زیادی بین نعمتهای آخرت - که در آثار اسلامی ذکر شده است - و نعمتهای دنیا وجود دارد. شنیدن هر چیز دنیا (از نعمتها و مقامها و مالهاو...) بهتر از دیدن آن است؛ و به عکس، دیدن هر چیز آخرت، مهمتر از شنیدنش خواهد بود.

ج: «عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ».

«پروردگار متعال در جان و روح و روان آنان بسیار بزرگ است و هر چیزی غیر از خدا در چشمانشان ناچیز و حقیر است».

### محبت خدا جایگزین همه چیز:

آنان که خدا را شناختند و محبت او در دلهایشان جایگزین شد و به آن معشوق گمگشته خود راه یافتند، دیگر جهان با تمام زرو زیورش و با تمام زیبایی و قشنگیش در چشم آنها حقیر و ناچیز می آید.

در «مناجات محبین» می خوانیم:

«إلهي! مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا؟»

«ای خدای من! کیست که شیرینی محبت تو را بچشد و غیر تو را طلب کند؟»

برای ایمان به خدا نتایج فراوانی ذکر شده است، و در این زمینه روایات فراوان از ائمه(علیهم السلام) رسیده است، از جمله نتایج مهم ایمان و عرفان

صفحه

۷۰

به حق «تعالی» همین است که غیر از خدا را بیش از بازی و بازیچه ای تصور نمی کند، قرآن در این زمینه می فرماید:

{قُلْ اللَّهُ تَمَّ دَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ(1)}

«بگو خدا، آنگاه آنها را بگذار به بازیچه خود مشغول شوند».

در سنن طفولیت به یک عروسک یا سه چرخه یا بادکنک چقدر اهمیت می دادیم. گاهی به خاطر آنها با همبازیهای خودمان دعوا و نزاع می کردیم و گاهی در فراغ یک بادکنک گریه ها سر می دادیم، امروز همه آنها را بازی و عبث می دانیم و مشغول بیع و تجارت و عروس و خانه و ماشین شده ایم و برای به دست آوردن آنها چه آلودگیها که مرتکب نمی شویم؟ و چه نزاعها و خونریزیها که انجام نمی دهیم؟!

ولی در همین حال، مردان با تقوا و خدا شناس به ما می خندند و تمام این امور را بازیچه ای بیش نمی پندارند.

از آنگه که یارم کس خویش خواند \*\*\* دگر با کسم آشنایی نماند

به حقش که تا حق جمال نمود \*\*\* دگر هر چه دیدم خیالم نمود

به صدقش چنان سر نهادم قدم \*\*\* که بینم جهان با وجودش عدم

دگر با کسم بر نیاید نفس \*\*\* که با او نماند دگر جای کس

گر از هستی حق خبر داشتی \*\*\* همه خلق را نیست پنداشتی

نکته مهم در این جمله این است که خدا در جان و قلب متقین، عظیم و بزرگ است، و غیر از او - هر چه هست - در نظر اهل تقوا کوچک است، گویی تمام دنیا و آنچه در آن است، در چشم اینها چیزی نیست و در دل

---

1- انعام: ۹۱

صفحه

۷۱

آنها نفوذی ندارد، تازه در چشم هم بزرگ نمی بینند، بلکه همه آنها را ناچیز و حقیر می بینند.

خلاصه بحث

تقوا پیشگان کسانی هستند که در حال بلا و مصیبت تغییر حالت نمی دهند و در مقابل تمام وقایع و حوادثی که از جانب خدا برای آنان مقدر می شود کاملاً تسلیمند، بر خلاف بیشتر مردم که قرآن خبر داده «هلوع» و رنگ پذیرند و نان را به نرخ روز می خورند.

دیگر این که پرهیزگاران به مسیر خود آگاهند و می دانند که کجا بوده اند و از کجا آمده اند و به کجا می روند، از این رو هرگز دنیا در نظر آنها هدف نیست. همچنین پرهیزگاران بخوبی می دانند که نعمتهای اخروی با نعمتهای دنیوی قابل قیاس نیست و بین این دو فاصله ای بس زیاد است. آنچه دل انسان پرهیزگار را پر کرده محبت الهی است و چنانچه محبت و عظمت حق در دل آمد، ما سوي الله را هیچ و بی اعتبار می بیند.

صفحه

۷۲

سؤال و تمرین:

- 1- آیه ۱۱ سوره حج درباره کیفیت عبادت جمعی از مردم چه می گوید؟
- 2- «هلوع» یعنی چه؟
- 3- روایتی در مورد راه شناخت مؤمن از امام صادق (علیه السلام) بیاورید.
- 4- معمای حیات و مرگ برای چه کسانی حل شده است؟
- 5- تفاوت نعمتهای اخروی با نعمتهای دنیوی چیست؟
- 6- محبت خدا چه نقشی را در انسان ایفا می کند.
- 7- از اشعار سعدی در ارتباط با محبت خدا و کوچکی غیر خدا چه یاد دارید؟
- 8- چرا عظمت الهی در نفس متقین قرار گرفته اما کوچکی غیر خدا در چشم ایشان؟

درس ششم

قال الإمام عليه السلام: «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُتَعَمِّونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ، فَلَوْبُهُمْ مَحْزُونَةٌ».

«این افراد مانند کسی هستند که بهشت را دیده و در نعمتهای آن غوطه ور شده است و نیز مثل آنان و دوزخ، مثل کسی است که جهنم را دیده و در عذابهایی آن معذب شده است. همچنین دل‌های آنان اندوهگین است.»

از این عبارات استفاده می‌شود که متقین به مقام یقین دست یافته اند آن هم به مرحله عین الیقین. اصولاً به مقامات عالی ایمان، «یقین» گفته می‌شود و یقین کیمیایی است که هر فلزی را به گوهری گرانبها تبدیل می‌کند، منتهی این کیمیا در میان مردم کمیاب است.

امام هشتم (علیه السلام) می‌فرماید (1): از یقین کمتر چیزی میان مردم تقسیم نشده است. به عبارت دیگر یقین در میان مردم خیلی کم پیدا است ولی اگر این

1- اصول کافی، ج ۲، ص ۵۲

مقام عالی برای کسی حاصل شود سرمایه عظیمی به دست آورده است.

علی (علیه السلام) (1) می‌فرماید: خواب افرادی که به مرحله یقین رسیده اند از نماز خواندن کسانی که در مقام شک هستند بهتر است و نیز می‌فرماید: از خدا بخواهید که به شما یقین عنایت کند.

نقل کرده اند که امام سجاد (علیه السلام) (2) (بعد از نماز مغرب مدتی می‌نشست و از خداوند متعال طلب یقین می‌کرد).

**یقین سه مرحله دارد:**

1- «علم الیقین» (شدت علم و آگاهی که هیچ شگی با آن مخلوط نیست).

2- «عین الیقین» (که در آن انسان به مرحله رؤیت مطلوب رسیده است).

3- «حق الیقین» (که مرحله لمس است و شدت قرب را می‌رساند).

جمله «کمن قَدْ رَأَاهَا» دلالت بر رسیدن پرهیزگاران به مقام «عین الیقین» می‌کند، ولی جمله «فَهُمْ فِيهَا مُتَعَمِّونَ و... معذبون» بر وصول ایشان به مرحله «حق الیقین» دلالت می‌کند که عالی‌ترین مراحل یقین است.

مردان خدا با همه خصوصیات و امتیازاتی که کسب کرده اند، به خود نمی‌بالند، بلکه میان خوف و رجا به سر می‌برند، آن هم به قدری که از حیث رجا گویی در بهشت خود را متنعم می‌بینند و از حیث خوف هم گویی در جهنم معذبند.

در اینجا سزاوار است که درباره این اصل مهم اسلامی: یعنی

1- سفینه البحار، ماده «یقین».

2- سفینه البحار.

صفحه

۷۵

«خوف و رجا» مختصری بحث شود. این حالت مانع پیدا شدن عجب و خودبینی می شود تا آنجایی که هر اندازه انسان در عبادت و کمال گام بردارد باز می ترسد که همه آنها مردود واقع شود و از این رو به انتظار روزی است که کارنامه او را به دستش دهند و ببیند که آیا از اصحاب یمین است یا از اصحاب شمال و از متقین است یا از فجار و بالأخره از اهل بهشت است یا از اهل دوزخ. همچنین «خوف و رجا» عامل تحرک بخش و روح افزایی است که انسان را از هر گونه یأس و ناامیدی که بزرگترین عامل هلاکت و نابودی است، نجات و خلاصی می بخشد. یکی از ارکان مهم تربیت، خوف و رجا است. خوب است که در این موضوع از قرآن مجید که کتاب تعلیم و تربیت است، الهام بگیریم و ببینیم این کتاب مقدس چگونه در ایجاد خوف و رجا سخن به میان آورده است:

1- قرآن به گنهکاران روح امید القا می کند و به آنان می گوید:

{قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ(1)}.

«به آن بندگانم که به وسیله گناه بر خویش اسراف کرده اند بگو: هرگز از رحمت خدا نا امید نشوید، چرا که خداوند متعال همه گناهان شما را خواهد بخشید، او خدایی آمرزنده و مهربان است».

2- افراد مأیوس در جامعه را امیدوار می کند و می گوید:

{يَا بَنِي إِدْرِيءَ! ادْهَبُوا فَتَحَسَبُوا مِن يُّوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيْئَسُوا مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ(2)}.

1- زمر: ۵۳

2- یوسف: ۸۷

صفحه

۷۶

حضرت یعقوب پس از چهل سال، روح امید به فرزندانش می بخشد و می فرماید:

«پسران من! بروید و از یوسف و برادرش تفحص کنید و از رحمت الهی مأیوس نشوید، چرا که بجز کافران، کسی از رحمت خدا مأیوس نمی شود».

3- امید بخشیدن به سرباز مؤمن در جبهه:

{إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ(1)}.

«اگر بیست نفر از شما سربازان اسلام صابر و شکیبا باشند بر دویست نفر از لشکر دشمن، غالب و پیروز می شوند.»

4- امید بخشیدن به مؤمنان موقعی که عدد آنها در اثر ارتداد گروهی کم می شود:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ(2)} ...

«ای کسانی که ایمان آورده اید. هر کدام شما از دین خود برگردد، خداوند عده دیگری را که دارای خصوصیات بسیار عالی هستند جایگزین آنان خواهد کرد.»

5- امید بخشیدن به افراد متحیر بعد از تصمیم و توکل بر خدا:

{فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ(3)}.

---

1- انفال: ۶۵

2- مائده: ۵۴

3- آل عمران: ۱۵۹

---

صفحه

۷۷

«هرگاه تصمیم گرفتید، به خدا اعتماد و اتکال کنید.»

6- مسلمانان را در مقابل توطئه های بزرگ امیدوار می کند:

{وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ(1)}.

«اینان مکر کردند و خدا هم مکر کرد و خدا بهترین مکر کنندگان است.»

در واقع مکر خدا همان از بین بردن نقشه های شوم و بافته های آنان است.

7- امیدوار کردن مسلمانان، هنگامی که رهبر از میان آنها می رود.

{فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ؟(2)}

«اگر رسول خدا کشته شود و یا بمیرد آیا باز شما به جاهلیت خود رجوع خواهید کرد؟»

8- امیدوار کردن مردم به فضل خدا در موارد فراوان؛ مثلاً ازدواج:

{إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ(3)}.

«اگر مردان، فقیر هستند خداوند از فضل و کرم خویش آنها را بی نیاز می گرداند.»



و نیز در موارد زیادی پروردگار فرموده است: «والله ذوالفضل العظیم»؛ «خداوند صاحب فضل بزرگ است».

9- امیدوار کردن متقین و حزب الله:

1- آل عمران: ۵۴

2- همان: ۱۴۴

3- نور: ۳۳

صفحه

۷۸

{أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ(1)}.

«سرانجام پیروزی با حزب الله است».

10- و بالاخره امیدوار کردن مؤمنان به ظهور دولت حق:

{هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ(2)}.

«او خدایی است که رسولش را برای هدایت خلق و ابلاغ دین فرستاد تا بر همه ادیان عالم غالب و پیروزش کند. هر چند مشرکان از این حقیقت ناراحت باشند».

و اینک به آیاتی در زمینه تخویف و ایجاد خوف، توجه فرمایید:

1- خوف از روز قیامت (که با تعبیرهای متعدّد آمده است):

{يَا أَيُّهَا النَّاسُ! اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُدْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ(3)}.

«ای انسانها! پرهیزگار باشید که زلزله روز قیامت حادثه بسیار بزرگی خواهد بود، آنگاه که با آن روز برخورد کنید، خواهید دید که هر زن شیر دهی طفل خود را از ترس فراموش می کند و هر آبستنی بار خود را بیفکند و مردم را از وحشت آن روز بی خود و مست بنگری، در صورتی که مست نیستند بلکه عذاب خدا سخت است».

1- مجادله: ۲۲

2- صف: ۹

3- حج: ۲

صفحه

۷۹

## 2- تهدید مجرم و گناهکار:

{وَأَمَّا تَزُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ (1).}

«امروز ای زشت عملان، از صف نیکوکاران جدا شوید.»

{وَقُلْ أَعْمَلُوا بِسَيْرِي اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ (2).}

«هرچه می خواهید انجام دهید که خدا و رسول و مؤمنان، بر آن آگاهند.»

## 3- تهدید به آتش جهنم:

{وَقُلْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ إِنَّا عْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا (3).}

«بگو دین حق همان است که از جانب پروردگار شما آمده، هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کافر شود، ما برای ستمکاران آتشی مهیا کرده ایم که شعله های آن مانند خیمه های بزرگ، انسان ظالم را احاطه می کند و اگر از شدت تشنگی شربت آبی در خواست کنند آبی مانند مس گداخته و سوزان، به آنها دهند که روی آنها را بسوزاند و آن نوشیدنی بسیار بدی است و جهنم اقامتگاه بسیار زشتی است.»

## 4- تهدید به از بین بردن نعمتها:

{قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ؟ (4)}

1- یس: ۵۹

2- توبه: ۱۰۵

3- کهف: ۲۹

4- ملک: ۳۰

صفحه

۸۰

«بگو ای رسول خدا! اگر آب که مایه زندگی است، صبحگاهان به زمین فرو رود کیست که آب را برای شما پدید آورد؟»

5- تهدید به صفات قهر الهی مانند قهّار و قاصم و منتقم و: ...

{نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ (1)}

«بندگان مرا آگاه کن و مژده بده که من بسیار آمرزنده و مهربانم و عذاب من بسیار سخت است.»

به طور کلی اگر انسان در هر موردی اعم از مسایل دنیوی و یا اخروی، فقط ترس و خوف در وجودش حکمران باشد، زبون و بی تحرک خواهد شد و اگر امید بدون ترس داشته باشد چه بسا دچار تهوّر و عجب و

هلاکت شود، از این رو مربیان آسمانی و انبیای عظام، هم مبشّرند و هم منذر: «و ما أرسلناک إلا مبشّراً ونذیراً.»

توجه به این اصل مهم اسلامی و تربیتی، انسان را از خودبینی و عجب نجات می دهد و تا هنگامی که کارنامه اعمال آنان را به آنها نداده و قبولی آنها اعلان نشده است، در ترس و هراس بسر می برند همانطور که حضرت فرموده است: «قلوبهم محزونه»؛ «دلهاي آنها اندوهگین است.»

قرآن زندگی دنیا را محل امتحان معرفی می کند، هر کسی در هر شرایطی از ایمان و تقوا باشد از آزمایش الهی خلاصی ندارد (2) و مادامی که انسان از محل امتحان پیروز بیرون نیاید، در اضطراب و وحشت است و

---

1- حجر: ۵۰

2- «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؟» عنكبوت: ۲، «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ... وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»، بقره: ۱۵۶

صفحه

۸۱

اگر خنده بر لب آنها می آید به خاطر برخورد با مردم و ملاقات اخوان است و الا با هزاران خوف به انتظار روزی نشسته است که نامه اعمالش را به دستش دهند تا مشخص شود که از اهل بهشت است یا دوزخ و هنگامی آرامش پیدا می کند که به او بگویند:

{يا ايُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ! ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ.}

(ای صاحب نفس مطمئنه! به سوی پرورگار خود باز گرد).

{إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا.}

«این است جزای اعمال نیک و قبول شده شما.»

{فَادْخُلُوا خَالِدِينَ.}

«داخل بهشت شوید و برای همیشه در آن زندگی کنید.»

تا فرارسیدن آن ساعت و کوچ مؤمنانه از دنیا، همگی در معرض خطریم.

خلاصه بحث

«یقین» سه قسم است که عالی ترین آن «حق الیقین» است و صاحبان تقوا به این مرحله عالی رسیده اند. یکی از اصول تربیتی اسلام، خوف و رجاست که برای هر مؤمنی لازم است خود را در این حالت قرار دهد. اگر کسی فقط دارای خوف و یأس باشد شکست می خورد و نیز اگر در تمام امور از خود جرأت نشان دهد، بی آن که ارزیابی کند که آیا از عهده او خارج است یا خیر، به مهلکه می افتد. در آیات قرآن هم بر ایجاد امید و القای خوف تأکید فراوان شده است که برخی از آنها را بیان کردیم. انبیا به عنوان مربیان بشر، هم مبشّرند و هم منذر و این خوف و رجا نمی گذارد

---

صفحه

۸۲

دل انسان از حزن و اندوه خالی شود و تا دریافت کارنامه قبولی اعمال، دل انسان آرام نمی‌گیرد؛ زیرا در صحنه دنیا که صحنه امتحان است هر لحظه احتمال خطر می‌رود.

### سؤال و تمرین:

- 1- انواع یقین را اسم ببرید و مختصری شرح دهید.
- 2- یک روایت در زمینه اهمیت یقین بگویید.
- 3- فایده «خوف» و «رجا» در انسان چیست؟
- 4- قرآن در مورد امیدها چه می‌فرماید، لطفاً آیه ای برای نمونه بیاورید.
- 5- آیه ای در زمینه خوف بیان کنید.
- 6- چرا دل‌های پرهیزگاران با غم و حزن مقرون است؟
- 7- خلاصه بحث را بیان کنید.

صفحه

۸۳

### درس هفتم

قال الإمام عليه السلام: «شُرُّرُهُمْ مَأْمُونَةٌ وَأَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَأَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ»...

«اذیت و آزار پرهیزگاران به هیچ کس نمی‌رسد و دیگران از آزار آنان در امان هستند، بدن‌های ایشان در اثر تنبلی و تن‌پروری فربه نشده، در خواست آنان از مردم بسیار اندک است، متقین با عفت و با حیا هستند».

در این گفتار، سخن پیرامون چهار صفت دیگر از اوصاف مردان الهی است که به ترتیب مورد بحث قرار می‌گیرد:

1- «شُرُّرُهُمْ مَأْمُونَةٌ»: «همه مردم از شرّ پرهیزگاران در امانند».

در جامعه گروهی با افعال و کردار خویش، ممنوع خود را آزار می‌دهند و چه بسا این آزار از روی جهل و یا عاداتی زشت انجام می‌گیرد یعنی هیچ گونه تعمد و سوء نیتی هم در کار نیست. به چند مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

الف: افرادی که بر حرف و به قول معروف پرچانه هستند و متأسفانه

صفحه

۸۴

این گروه حرف‌های خوب و مفید یا ندارند و یا بسیار کم دارند. وجود اینها در مجالس و محافل مصیبت بزرگی برای عقلا و اندیشمندان است و بلکه حضور اینها در اماکن کسب و کار، محلّ کسب و صنعت است.

ب: گروهی که تجسس در کارها و زندگی مردم می کنند و به هرکسی که بر می خورند می پرسند: کجا بودی و کجا می روی و چه می کنی و... و حال آن که نوع مردم اسرار زندگی خود را برای کسی نمی گویند و اگر هم بگویند به محرم راز خویش بازگو می کنند.

ج: گاهی اعمال و کردار کسی، همسایه اش را بیچاره می کند و او را به ستوه می آورد و بالأخره از ترس آبرویش و یا از جهت بی حیایی همسایه مجبور است بسوزد و بسازد.

د: عده ای هم به عیبجویی و عیبگویی عادت کرده اند و مردم و آشنایان از زبان آنها می ترسند و چه بسا به آنان احترام می گذارند تا مشمول ضربات سهمگین زبانشان نشوند و حتی گاهی فحاشی و بد دهنی می کنند و مردم آبرومند مجبورند به این نوع افراد احترام بگذارند و گاهی باج دهند تا از شرشان محفوظ بمانند. در لسان روایات این نوع افراد، بدترین انسانها معرفی شده اند:

قال رسول الله(صلي الله عليه وآله):

«شَرُّ النَّاسِ مَنْ تَخَافُ النَّاسَ مِنْ شَرِّهِ (1).»

«بدترین مردم کسی است که مردم از شر او بترسند».

وقال الإمام: «طوبى لمن عزل شره عن الناس، أسوء الناس من لم يثق بأحد بسوء ظنه، ولا يثق به أحد بسوء فعله.»

1- في ظلال نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۶۵

صفحه

۸۵

«خوشا به حال کسی که شر خود را از مردم دور کند، بد حالترین مردم کسی است که وثوق و اطمینان به احدی پیدا نکند چون به همه مردم بدگمان است و نیز کسی که دیگران به او اطمینان پیدا نکنند چون بدکردار است».

اما در مقابل، گروهی هستند که مطلقاً ضرر و آزار آنها به احدی نمی رسد و ابداً به کسی بدی نمی کنند و مردم از دست و زبان آنها کاملاً در امان هستند. البته هر کسی از آن جهت که حب ذات دارد خود را در کارها و اعمال خویش، محکوم نمی کند و تقصیر را به گردن خودش نمی افکند، بنا براین کسانی که بخواهند به این مرحله دست یابند؛ یعنی «شر آنها به دیگران نرسد» و به این درجه از تقوا نایل شوند، باید در محکمه وجدان، نفس خویش را به محاکمه و باز خواست دعوت کنند، تا معلوم شود در بازار و خانه، نسبت به فامیل و غریبه، همسایه و رفیق و دیگران، آیا اذیت و آزاری دارند یا خیر؟! و خوب است در این محاسبه به مضمون این حدیث شریف توجه کنیم:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (قَالَ): «الْمُؤْمِنُ مَنْ طَابَ مَكْسِبُهُ، وَحَسَنَتْ خَلِيقَتُهُ، وَصَحَّتْ سِرِيرَتُهُ، وَأَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ، وَأَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ كَلَامِهِ، وَكَفَى النَّاسَ شَرَّهُ، وَأَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ (1).»

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: «مؤمن کسی است که کسبش پاک و اخلاقش نیکو و نیتش سالم است، زیادی مالش را انفاق می کند و از گفتار بی فایده خودداری میورزد، مردم از شر او محفوظند و او نسبت به دیگران انصاف روا می دارد».

1- وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۴۷

2- «وَأَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ»؛ «بدنهای ایشان لاغر است (و گوشت بی عاری ندارند)».

واژه «نحیف» به معنای هزل و لاغری آمده و در کتاب «المنجد» کم گوشتی نیز معنا شده است. اما اگر بخواهیم بگوییم هر کسی که تنومند و چاق است معلوم می شود پرهیزگار نیست، قطعاً به خلاف واقع حکم کرده ایم، چه در میان کسبه و علما و حتی ائمه معصومین (علیهم السلام) افراد تنومند وجود داشته است، بنا براین نمی توان گفت هر کسی تنومند است با تقوا نیست، لذا به نظر می رسد که معنای این جمله این است که بی عاری و تنبلی و خواب و خوراک، مسلماً در بدن انسان گوشت می رویاند، که این نوع گوشتها و پیه ها دلیل تن پروری است، ولی کسانی که مشغول وظایف بلکه عبادت و بیداری شب و گاهی روزه های مستحبی هستند، قطعاً گوشتی که معلول تن پروری است در این افراد روییده نمی شود، بنا بر این استخوان بندی درشت و تنومند بودن بدن با تقوا منافات ندارد، بلکه این تن پروری و خوشگذرانی است که منافی تقواست.

3- «وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ»؛ «خواهش و درخواست ایشان از مردم بسیار کم است».

اگر هر مسلمانی به چند اصل اخلاقی و تربیتی اسلام توجه نماید، طبعاً زحمت دیگران کم خواهد شد و هیچ گاه سربار جامعه خویش نمی شود:

الف: در آثار اسلامی وارد شده که هر کسی کارش را خودش انجام دهد:

قِيلَ لِلصَّادِقِ (عليه السلام): «(علي ماذا بنيت أمرک، فقال علي أربعة أشياء عَلِمْتُ أَنْ عملي لا يَعْمَلُهُ غَيْرِي فَأَجْتَهَدْتُ» (1)»...

1- طرائف الحكم، ج ۲، ص ۳۱۶

به حضرت صادق (عليه السلام) عرض شد: «زندگی خود را بر چه اساس و پایه هایی استوار کرده اید، فرمود: بر چهار رکن، اول: این که دانستم کارهای مرا کسی غیر از من انجام نمی دهد، بنابر این کوشیدم خودم کار خودم را انجام دهم»...

ابو عمر شیبانی می گوید: امام صادق (عليه السلام) (را دیدم که در بستان خویش بیل می زند و عرق می ریزد، عرض کردم: فدایت گردم بیل را به من بده! تا این کار را انجام دهم، فرمود: دوست دارم که آدمی در طلب رزق و معیشت خویش به رنج و تعب افتد (1).

در خلال روایات، فراوان به چشم می خورد که کار خود را خود انجام دادن، سنت رسول خدا و ائمه (علیهم السلام) بوده است (2).

ب: در روایات، مذمت شدیدی نسبت به تقاضا کردن از دیگران حتی از برادران ایمانی به عمل آمده است، حتی درخواست از نزدیکان و آشنایان؛ مثلاً درخواست کاسه آب و یا چوب کبریت، که از امور جزئی و کوچک به حساب می آید، مذمت شده است؛ به عنوان مثال: امام هشتم (عليه السلام) (از رسول خدا) صلی الله علیه وآله (روایت می کند که شخصی به حضرت عرض کرد: عملی به من یاد دهید که بین آن عمل و بهشت هیچ فاصله ای وجود نداشته باشد. پیامبر گرامی فرمود: غضب مکن و از مردم سوال نکن و آنچه را که برای خود می خواهی و می پسندی برای دیگران نیز بخواه (3).

1- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۸۶

2- حدیث هیزم جمع کردن رسول خدا (صلی الله علیه وآله برای غذا و کار کردن امام سجاد) علیه السلام (در قافله، معروف و مشهور است).

3- سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۸۴

صفحه

۸۸

حضرت آیت الله حاج سید عبدالهادی شیرازی می رفتیم که مردی بزرگ و صاحب فضایل و کمالات بود. از جمله کمالاتش این بود که وی در اواخر عمر خود نابینا شده بود ولی خارج فقه را تدریس می کرد و این نشانه احاطه ایشان به ابواب فقه اسلامی بود. روزی هنگامی که درس تمام شد و طبق معمول، ایشان برای پاسخگویی به پرسشهای شاگردان نشست، ملاحظه کردیم که دست به اطراف و کنار خود می کشد و گویی به دنبال چیزی می گردد. یکی از شاگردان متوجه شد که آقا دنبال کبریت خود می گردد، بلافاصله کبریت را پیدا کرد و به دست استاد داد و آن استاد عالیقدر از باب تشکر این جمله را به زبان آورد: «عَوْنُ الضَّعِيفِ صَدَقَةٌ»؛ «کمک به ضعیف صدقه است.» دریافتیم که استاد حاضر نشده است به شاگردان خود بگوید کبریت را به من بدهید و حالا هم که دادند متقابلاً با این عبارت فروتنی و تواضع می کند.

ج: اصل قناعت انسان را از مهالک و خطرهای بسیاری حفظ می کند. از قناعت تعبیر به گنجی شده است که هرگز انسان را فقیر نمی کند. آدمی به وسیله این گنج، می تواند بسیاری از مشکلات دنیوی را حل کند و خود را از اسارت و کوچک شدن در نزد دیگران نجات بخشد. سه جمله حکمت آمیز بسیار ارزنده زیر منسوب به امیرمؤمنان (علیه السلام) است:

«اسْتَغْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيرَهُ، وَاحْتِجْ إِلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أُسِيرَهُ، أَحْسِنْ إِلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَمِيرَهُ (1).»

«بی نیاز باش تا نظیر دیگران شوی، محتاج به دیگری باش تا اسیر او گردی، احسان به دیگران کن تا آقای آنها باشی.»

1- خصال، شیخ صدوق.

صفحه

۸۹

با عمل کردن به این سه اصل تربیتی، بسیاری از خواهشها و درخواستها و زحمتهای ما نسبت به دیگران کاسته شده و بلکه مرتفع می شود؛ هم ما از قید اسارت آزاد می شویم و هم دوستان و آشنایانمان به زحمت نمی افتند. ناگفته نماند که ما موظفیم از تقاضا و حاجت و درخواست خود بکاهیم، ولی بر آوردن حاجات مؤمن ثواب فراوانی دارد و این عمل فوق العاده مقدّس است که باید در جای خود بحث شود. بنا بر این اگر چه سؤال و درخواست با اخلاق اسلامی موافق نیست، ولی نباید به سائل یا درخواست کننده جواب منفی داد و تقاضای او را نادیده گرفت و حاجتش را برآورده نکرد.

4- «وَأَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ»؛ «اینان صاحب نفوس عفیف هستند.»

عفاف یعنی خودداری از اموری که جایز، زیبا و سزاوار نیست (1) بنا بر این عفاف حالتی است که انسان را از هر امر ناپسندی حفظ می‌کند؛ مثل غلامی که پایش را جلو مولایش دراز نمی‌کند و به چشم او خیره نمی‌نگرد و زیاد حرف نمی‌زند و خلاصه حیایی دارد که همیشه او را در مقابل مولایش مؤدب نگه می‌دارد. نقطه مقابل عفاف، بی‌حیایی است؛ یعنی هیچ‌گونه شرم و خجالتی از مردم بلکه مولای خویش نداشته باشد. در اسلام، حیا مطابق با دین و مساوی با ایمان معرفی شده است؛ همان‌گونه که بی‌حیایی مساوی با بی‌ایمانی دانسته شده است.

امام صادق(علیه السلام) می‌فرماید: «لا إيمان لمن لا حياءَ له (2)». «اگر بخواهیم مصداق عفاف را نشان دهیم بسیار مناسب است برخورد حرّ بن یزید با ابا عبدالله الحسین(علیه السلام) (را نقل کنیم که حرّ چگونه در جواب امام حسین) علیه السلام»

---

1- المنجد، ص ۵۲۸، عف: کف و امتنع عما لا یحل أو لا یجمل.

2- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۶

---

صفحه

۹۰

نسبت به کلمه «تکلیک أمک» ادب کرد و عرض کرد: من نام مادر شما را که فاطمه زهرا(علیه السلام) است بجز خوبی نمی‌توانم به زبان جاری کنم. من و اصحابم با شما نماز می‌خوانیم. و ما فرزندان پیامبر را نمی‌گذاریم و خودمان مستقلاً اقامه نماز جماعت کنیم.

با این که حر برای مقابله با امام حسین آمده بود و با ایشان اختلاف سلیقه و مشرب داشت، مراعات ادب را کرد؛ چرا که اصولاً فردی با حیا و عقیف بود. و ظاهراً همین صفت بود که او را به مقام و مرتبه ای بس عالی نایل کرد و او را به کاروان شهدا و یاران امام حسین(علیه السلام) (ملحق ساخت.

گرچه عفاف در تمام ابعاد و جهات زندگی، قابل تصور است لیکن در بسیاری از روایات، «عفت» به عفت بطن (شکم) و فرج (مسائل جنسی) اختصاص یافته است. مرحوم کلینی در کافی (1) هشت روایت آورده که در هفت مورد آن، فقط سخن از عفت بطن و فرج است و حدیث دیگر هم درباره فضیلت عفاف است که از بهترین عبادتهاست (2). معلوم می‌شود که حفظ عفاف در این دو مورد، بسیار مهم و قابل توجه است.

برای نمونه دو روایت از روایات هشتگانه را می‌آوریم:

\* عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ: «مَا عُبدَ اللهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ عَقَةِ بَطْنٍ وَفَرْجٍ.»

زراره از امام باقر(علیه السلام) نقل می‌کند: «پرورگار متعال به چیزی بهتر از حفظ شکم از غذای حرام و حفظ دامن از آلودگیهای جنسی عبادت نشده است.»

---

1- کافی، ج ۲، ص ۷۶، باب العفة.

2- کان امیر المؤمنین(علیه السلام) یقول: «أفضل العبادة العفاف.»

---

صفحه



در روایت دیگر به نقل از رسول خدا (صلی الله علیه و آله آمده است):

«\*بیشترین افراد امت من به خاطر شکم و فرج، به جهنم می روند».

بنابر این، بر هر انسانی ضروری است که «عفاف» را در خود ایجاد کند و خویشتن را به این صفت کمال - که از کمالات صاحبان تقواست - بیاراید.

#### خلاصه بحث

در این بحث از چهار گروه نام بردیم که با گفتار و رفتار خود دیگران را آزار می دهند و گفتیم که متقین آزارشان به دیگران نمی رسد. پس بر هر فردی است که محاسبه دقیقی از نفس خویش به عمل آورد و ببیند که آزارش به دیگران می رسد یا خیر؟

به این مطلب نیز اشاره کردیم که مردان با تقوا هرگز تن پرور نیستند تا در نتیجه بدن فریبی داشته باشند.

به سه اصل از اصول تربیتی اسلام نیز اشاره شد: ۱ - هرکسی کار خود را خود انجام دهد. ۲ - از دیگران درخواست نکند. ۳ - در زندگی قناعت را سرلوحه قرار دهد. و این سه باعث می شود که انسان سربرجامعه خود نباشد و دیگران را به زحمت نیندازد.

عفت که یکی از اوصاف پرهیزگاران است، به معنای نگهداری نفس است از هر چیزی که زیبا و خوب نباشد؛ مثلاً سیگار نکشیدن نزد پدر و استاد، پا دراز نکردن در حضور دیگران و... در مقابل «عفت»، «بی حیایی» است که نتیجه اش بی ایمانی است. نمونه ای جالب از عفت و حیا، عمل حرّ بن یزید ریاحی است.

#### صفحه

در خاتمه گفتیم که نسبت به عفت دو چیز تأکید فراوان شده است: ۱ - عفت شکم ۲ - عفت فرج.

#### سؤال و تمرین:

- 1- روایتی درباره بدترین مردم نقل کنید.
- 2- اگر بخواهیم از ما به کسی آزاری نرسد، باید چه کنیم؟
- 3- «بدن پرهیزگاران لاغر است»، به چه معنا است؟
- 4- امام صادق (علیه السلام) در پاسخ این پرسش که «زندگی خود را بر چه اساسی استوار کرده اید» چه فرمود؟
- 5- آیت الله وحید از استادش چه ماجرای را نقل کرده است؟
- 6- سه جمله حکمت آمیز درباره «بی نیازی و سروری» از (علی) علیه السلام (نقل شد، آنها را بیان کنید؟
- 7- عفاف یعنی چه و در مقابل چه صفتی است؟

8- حرّ بن یزید ریاحی به خاطر داشتن چه صفتی در زمره اصحاب امام حسین(علیه السلام) قرار گرفت؟

9- در چه اموری به داشتن عفت بیشتر تأکید شده است؟

10- خلاصه بحث را بیان کنید.

صفحه

۹۳

درس هشتم

قال الإمام(علیه السلام): «صَبْرُوا أَيَّاماً قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً، تِجَارَةٌ مُرَبِحَةٌ بَسْرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ، أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُواهَا، وَأَسْرَتْهُمْ فَقَدُوا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا»

«پرهیزگاران مدت کوتاهی را صبر می کنند و در مقابل، راحتی بسیار طولانی را به دست می آورند. این معامله، تجارت سودمند و پرفایده ای است که پروردگاران برای ایشان مهیا فرموده و توفیق آن را بر آنان ارزانی داشته است. دنیا به انسانهایی با تقوا روی می آورد، اما آنها از آن اعراض می کنند. دنیا می خواهد آنها را اسیر کند، ولی ایشان خود را نجات می دهند.»

از این عبارت کوتاه و پر معنا، استفاده می شود که لازم است صاحبان تقوا و ایمان «صبر و شکیبایی» را سرلوحه زندگانی خود قرار دهند که بدون این عامل نمی توانند به سر منزل مقصود برسند. دلیل این مطلب روشن است؛ زیرا ایمان و تقوا، حصاری به دور انسان می کشد و او را از آزادی مطلق، که مساوی با بی بندوباری است، جدا می سازد و در گفتار،

صفحه

۹۴

آنها را از دروغ، غیبت، فحش و... و در اعمال از نفاق، حیله، مکر و... و حتی در نیت، از نیت گناه و گمان بد و خودنمایی دور می کند و انسان را به مراعات تکالیف اسلامی و مذهبی و تقید به پایبندیهای شرعی از طهارت گرفته تا دیات (۵۳ کتاب فقهی) که یک برنامه کامل و فراگیر است وامی دارد؛ به طوری که انسان در همه احوال و اماکن و جمیع حرکات و سکنات موظف می شود که از خط شرع و راه شریعت گامی فراتر نگذارد و در تمام حالات به وظایف خویش توجه داشته باشد و لحظه ای غفلت نکند تا دچار خسران نشود.

به یکی از عابدان و زاهدان گفتند: تقوا را برای ما توصیف کن، گفت: وقتی که وارد زمینی می شوید که خار دارد، چگونه راه می روید؟ پرسشگر جواب داد: متوجه لباس و بدنم می شوم که به خار و خاشاک بند نشود و خسارت و یا جراحاتی وارد نکند، مرد عابد گفت: در دنیا و امور دنیوی اگر بر اساس همین احتیاط و توجه حرکت کردی تقوا پیشه خواهی شد. از این تشبیه استفاده می شود که تقوا و ایمان محدودیتی در صاحب خویش ایجاد می کند که هرچه بخواهد نمی تواند بگوید، یا ببیند و یا بشنود و... بنابراین متقین با یک سلسله مشقتها و سختیها درگیر هستند تا بتوانند وظایف خود را خوب انجام دهند. آیا چنین شخصی بدون صبر و شکیبایی می تواند به مقصود خود برسد؟

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام) قَالَ: «الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ(1)».

امام صادق(علیه السلام) فرمودند: «نسبت صبر به ایمان، مانند نسبت سر به بدن است.»

پس لازم است هر مؤمنی صبر و شکیبایی را سر مشق زندگی خویش قرار دهد و از امیرمؤمنان پیروی کند که می فرماید: «صَبْرْتُ فِي الْعَيْنِ قَدْ بَدَأَتْ». در برابر سختی ها، صبر را پیشه خود ساختم؛ در حالی که گویا تیرری در چشم داشتم. مؤمن نیز برای جلوگیری از طغیان نفس خویش مجبور است به طور دائم با صبر و شکیبایی فرین باشد و صبر را سرلوحه زندگی خود قرار دهد.

عن أبي جعفر (عليه السلام) (قال): «الجنة محفوفة بالمكاره والصبر، فمن صبر علي المكاره في الدنيا دخل الجنة، وجهنم محفوفة باللذات والشهوات، فمن أعطي نفسه لذتها وشهواتها، دخل النار»

امام باقر (علیه السلام) فرمود: «بهشت آغشته و پیچیده به صبر و شکیبایی در مقابل مشکلات و ناملایمات است، کسی که بر مشکلات دنیا صبر کند، داخل بهشت می شود و از سوی دیگر، جهنم آغشته به لذتهای دنیا و شهواتی است، هر کس که نفس خود را به لذات و شهوات عادت دهد، داخل جهنم خواهد شد.»

بعضی گویند: پل صراطی که از شمشیر برنده تر و از مو باریکتر و از آتش داغتر است، همین دنیا است که در هر قدمی با تکلیفها و آزمایشها و ناملایمات رو به رو هستیم، اگر از این صراط عبور کنیم، به یقین در قیامت نیز از پل صراط به راحتی عبور خواهیم کرد.

#### دنیا محل حوادث است

انسان در این سرای موقت، از شش جهت هدف تیرهای بلا و مصیبتی چون مرض و فقر و مرگ عزیزان، زلزله و سیل و توفان و تصادفات و برخورد با مردم خودکامه و جبار و... است، و در این مسیر پر

سنگلاخ بدون نیروی صبر هرگز به مقصد نخواهد رسید.

گویند قاضی با کفایتی جوان خود را از دست داد و مرگ فرزند چنان اثری در پدر گذاشت که به خادمش دستور داد در منزل را ببندد! و می گفت: دیگر حال قضاوت ندارم. چند روزی بر این منوال گذشت. دو فرشته به صورت بشر آمدند و در خانه اش را کوبیدند. خادم در را باز کرد و ماجرای قاضی را به آنها گفت. آنها گفتند: ما از راه دور آمده ایم و بین ما دو نفر، نزاعی است که خواهش می کنیم ایشان ما را به حضور بپذیرند. قاضی اجازه داد و وارد شدند. یکی از آنان گفت: مزرعه ای دارم که با آن امرار معاش می کنم و خرج اهل و عیال خود را به وسیله آن به دست می آورم، این شخص که اینک همراه من است، آمده و اسب و الاغ و زن و بچه خود را از آن مزرعه عبور داده و خسارتی به من وارد کرده است. قاضی به دیگری گفت: تو چه می گویی؟ گفت: آقای قاضی! این مزرعه در محلی است که یک طرفش کوه بلند و طرف دیگرش دره هولناک است و فقط یک راه برای عبور عابران وجود دارد که ایشان در این معبر عمومی زراعت کرده و ما هم مجبور بودیم که از آنجا بگذریم. قاضی از صاحب زراعت سؤال کرد: آیا ایشان صحیح می گویند؟ عرض کرد: بلی. قاضی در مقام قضاوت و فصل خصومت چنین گفت: حق با کسی است که از مزرعه عبور کرده، زیرا کسی که در معبر و جاده عمومی چنین زراعتی کند، البته باین حوادث مواجه می شود و انتظار چنین خساراتی در هر لحظه می رود، چون در محل حادثه زراعت کرده است. فرشته گفت: آقای قاضی! مگر شما اولاد درست کرده ای برای بقا در دنیا؟ و مگر وضع دنیا را در نظر نگرفته ای که محل حوادث است. قاضی متوجه شد که این دو نفر برای تسلیت و آگاهی دادن به او آمده اند و بعد از این جریان به حال عادی برگشت.

از آیات و روایات فراوانی استفاده می شود که مسلمانان باید به هنگام جنگ و مقاومت در مقابل دشمنان اسلام، صبر و شکیبایی را سرلوحه قرار دهند و در اثر صبر همچون کوه عظیمی در مقابل خودکامگان و دشمنان اسلام ایستادگی کنند. به آیه ای که در آن وظایف مسلمانان را بیان می کند و در آن به صابران بشارت داده شده است توجه کنید:

{يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ(1)}

در این آیه شریفه چند دستور العمل برای زمان جنگ داده شده است که به مناسبت این ایام که مصادف با جنگ تحمیلی ملت مسلمان ایران با رژیم کافر و بعث عراق است لازم است همه مسلمانان مخصوصاً ملت ایران به آن توجه کنند.

1- چون با لشکر دشمن رو به رو شدید، در همه زمینه ها، ثابت قدم باشید، به خصوص در پیکار با دشمنان حق و اسلام.

2- خدا را فراوان یاد کنید؛ زیرا توجه به خداست که هم ملت را قوی می کند و هم به سربازان در جبهه ها روحیه می بخشد، بعلاوه یاد و عشق خدا، عشق زن و فرزند و مال و مقام را از دل بیرون می راند.

امام سجاد(علیه السلام) (در باره مرزبانان اسلام و مدافعان سرحدات مسلمین، به پیشگاه خدا چنین عرض می کند:

«وَأَنْسَهُمْ عِنْدَ لِقَائِهِمُ الْعَدُوَّ ذِكْرَ دُنْيَاهُمْ الْخِدَاعَةَ وَامْحُ عَنِّ»

1- انفال: ۴۵ و ۴۶

صفحه

۹۸

قُلُوبِهِمْ خَطَرَاتِ الْمَالِ الْفُتُونِ وَاجْعَلِ الْجَنَّةَ نَصَبَ أَعْيُنِهِمْ(1)»

«پروردگارا! در پرتو یاد خویش، یاد دنیای فریبنده را از دل رزمندگان حق بیرون کن و توجه به زرق و برق اموال را از قلب آنان دور ساز و بهشت را در برابر چشمانشان قرار ده.»

3- یکی دیگر از وظایف مسلمین در زمان مبارزه، توجه به مسأله رهبری و اطاعت از دستور پیشوا و رهبر است.

4- لازم است در چنین زمان حساسی، همگی از پراکندگی و نزاع بپرهیزند؛ زیرا نخستین اثر کشمکش و نزاع و اختلاف مجاهدان در برابر دشمن، سستی و ناتوانی و ضعف در مبارزه است و نتیجه این سستی از میان رفتن قدرت و هیبت و عظمت مسلمین است.

5- به عنوان آخرین دستور، به مسلمانان در حال جنگ، فرمان صبر و شکیبایی می دهد و بلافاصله بشارت می دهد که خدا با صابران است. امت اسلامی بدون این نیروی باطنی نمی تواند به اهداف مقدس خود برسد و چنانچه در مقابل ناملایمات حاصل از جنگ صبر کنند پیروزی و نصرت الهی حق مسلم آنهاست.

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند \*\*\* بر اثر صبر، نوبت ظفر آید

پرهیزگاران اسیر دنیا نمی شوند

شکي نيست که دنيا با زر و زيورش، در هر عصر و مکاني، هزاران هزار را به خود شيفته مي کند و تمام آنها را به سمت خود مي کشاند و اين دلباختگان به عجزه دنيا، با از دست دادن ايمان و شرف و ارزشهاي

---

1- صحيفه سجاديّه.

---

صفحه

۹۹

انساني، خود را در غل و زنجير دنيا اسير مي کنند و پس از تنيدن پيله هفتاد ساله به دور خود، مي فهمند که با دست خود گور خود را کنده اند که به اين زودي نمي توانند از آن نجات يابند.

حضرت امير(عليه السلام) از دنيا به «لماظه» تعبير مي کند؛ يعني خرده غذاهايي که در لاي دندان مانده و انسانها از آن تنفر دارند و به دورش مي افکنند؛

«أَلَا حُرٌّ يَدَعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِعُوهَا إِلَّا بِهَا(1)»

«آيا آزاده اي يافت نمي شود که اين دنيايي پست و ناچيز را رها کند و آن را به اهلش واگذارد؛ زيرا بها و ارزش شما بهشت است، پس خود را به چيزي جز بهشت نفروشيد.»

تقواپيشگان اين حقيقت را يافته اند و چهره واقعي دنيا را شناخته اند و هرگز خود را اسير اين پيره زن عشوه گر نمي کنند.

مرحوم شيخ محمد حسن، مؤلف کتاب جواهر الکلام در سال ۱۲۶۶ هجري قمری از دنيا رفت. علمای آن عصر، شيخ مرتضی انصاری را برای مرجعیت معین کردند. شيخ فرمود: سعيد العلمای مازندرانی از من داناتر است، به او مراجعه شود. از نجف یک نفر را به مازندران خدمت سعيدالعلما فرستاد تا تکلیف را معین کند، ایشان فرمود: بله، من هنگامی که در نجف حضور داشتم بر شيخ مقدم بودم، اما اشتغال شيخ در نجف و ابتلاي من در مازندران، مقام علمی ما را به عکس کرده است و اکنون شيخ مرتضی حایز مقام علمیت است(2).

---

1- نهج البلاغه، حکمت ۴۵۶

2- پند تاریخ.

---

صفحه

۱۰۰

قرآن مي گوید: {تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ لَا فَسَادًا.}(1)

«نعمتهای اخروي مخصوص کسانی است که قصد برتری در مغز نپروراندند و در روی زمین فساد نکنند.»

از این حکایت بر می آید که نه فقط دنيا به سمت متقین می رود و آنان به آن توجه نمی کنند، بلکه اگر پای آنان به بند و دام دنيا گیر کند، حاضرند فدا شوند و خود را از این دام برهانند.

خلاصه بحث

هر مؤمنی برای حفظ ایمانش احتیاج مبرم به صبر و شکیبایی دارد؛ زیرا انجام تکالیف بدون صبر مقدور نیست، اصولاً بهشت آغشته به مکاره است که باید برای رفتن به آن شکیبایی داشت، از این گذشته، دنیا محل حوادث است و انسان هدف تیرهای بلا، مگر می شود در معبر زراعت کرد و منتظر حوادث و ناملازمات نبود؟!

افزون بر این، برای اعتلای کلمه توحید و حفظ مکتب، لازم است با دشمن مبارزه کنیم و این مبارزه احتیاج مبرم به صبر دارد، همان طوری که آیات قرآن گویای این مطلب است. پرهیزگاران به وسیله همین نیروی باطنی یعنی صبر، خود را از بند اسارت دنیا رها کرده اند و اگر دنیا هم به آنان روی آورد ایشان به دنیا بی اعتنایی می کنند، همان گونه که شیخ انصاری در مورد ریاست و مرجعیت عمل کرد، آری اینها به حقارت و پستی دنیا آگاه شده اند و خود را اسیر زر و زیور آن نمی کنند.

---

1- قصص: ۸۳

صفحه

۱۰۱

سؤال و تمرین:

- 1- چگونه تقوا و ایمان برای صاحبش ایجاد محدودیت می کند؟
- 2- آن مرد عابد در مقام توصیف تقوا چه گفت؟
- 3- امام صادق(علیه السلام) صبر را به چه چیزی تشبیه کرده است؟
- 4- دو فرشته به قاضی چگونه آگاهی دادند؟
- 5- آیه ۴۵ سوره انفال چه دستور العملی به امت اسلامی در حال جنگ می دهد؟
- 6- واژه «لماظه» را معنا کنید.
- 7- سعیدالعلماء به فرستاده شیخ انصاری چه پاسخی داد؟
- 8- خلاصه بحث را بیان کنید.

---

صفحه

۱۰۲

---

صفحه

۱۰۳

درس نهم

قال الإمام عليه السلام: (أما الليلُ فصافون أقدامهم تالينَ لأجزاء القرآن يُرثونهُ تُرثيلاً»

«متقین شبانگاه در حال عبادتند، روی پا می ایستند و قرآن را با لحن مخصوص تلاوت می کنند».

خوش باد کسی که در سحر بیدار است \*\*\* وز غیر بریده مونس دلدار است

با یار نموده خلوت و راز کند \*\*\* آن وقت که خانه خالی از اغیار است

حضرت با این عبارات، برخی از حالات پرهیزگاران را در شب بیان می کند که در خلوتگاه یار چگونه مشغول عبادت و تلاوت قرآن و بندگی حق تعالی هستند.

قبل از شرح این جملات، لازم است بدانیم که یکی از عوامل بسیار مؤثر در صفا بخشیدن به قلب و نورانیت دل، همین عبادات وارده در

صفحه

۱۰۴

شریعت اسلام است.

گروهی از فلاسفه بزرگ اسلامی که به «اشراقیین» معروفند، معتقدند که برای رسیدن به حقایق عالم باید از طریق صفای قلب و تهذیب نفس وارد شد و با اصطلاحات خشک علمی نمی توان به اهداف عالی و مراحل نهایی اصل گردید.

استاد شهید مرتضی مطهری می گوید (1): بو علی در نَمَط نهم «اشارات»، با سبک بسیار بدیعی خواسته است تا بر مبنای موازین عقلی و فلسفی، مراحل و منازل اهل سلوک را شرح کند و به تعبیر لسان الغیب از دفتر عقل آیت عشق بیاموزد، لهذا مورد انتقاد خواجه شیراز قرار گرفته است که در این رابطه می گوید:

شرح مجموعه گل مرغ سحر داند و بس \*\*\* که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست

ای که از دفتر عقل، آیت عشق آموزی \*\*\* ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست

مقصود خواجه شیراز از «مجموعه گل»، ذات مستجمع جمیع صفات کمالی است و مقصودوی از «مرغ سحر»، عابدان و مستغفران در سحرگاهان و دلهای لبریز از شوق و سرگرم به راز و نیاز است. در بیت دوم گویا بوعلی را - که در آخر اشارات به «مقامات العارفین» پرداخته است - مخاطب قرار می دهد و می گوید: با استدلالهای عقلی نمی توان به مقامات مردان سیر و سلوک، صعود کرد.

در کتاب وسایل الشیعه و کافی، روایتی از امام صادق(علیه السلام) نقل

1- اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، ص ۱۰۰

صفحه

۱۰۵

شده است که این مطلب را تأیید می کند:

«قال الله عزوجل ما تقرب إلي عبدي بشيء أحب إلي مما افترضت عليه وإنه ليتقرب إلي بالنافلة، حتى أحبه، فإذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع به، وبصره الذي يبصر به، ولسانه الذي ينطق به، ويده الذي يبطش بها إن دعاني أحبته، وإن سألتني أعطيته.»

حضرت صادق(علیه السلام) می فرمایند: «پروردگار متعال چنین فرمودند: بندگان من به هیچ وسیله ای بهتر از واجبات نمی توانند به من نزدیک شوند. سپس آنقدر به وسیله نافلة به من نزدیک می شوند که من آنان را دوست خواهم داشت و چون مورد محبت من قرار گیرند، خودم گوش شنوای آنها و چشم بینای آنان و زبان

گویایشان و دست و بازوی حمله کننده آنها خواهم شد؛ اگر مرا بخوانند جوابشان را می دهم و اگر از من چیزی بخواهند، به آنها عطا خواهم کرد».

### عبادت در سحر

با این که مطلق عبادات، عامل کمال انسان است، ولی از آیات و روایات فراوانی استفاده می شود که عبادت در شب و به ویژه سحر، از امتیاز خاصی برخوردار است. به طوری که برای درک و فهم معارف الهی به انسان قابلیت می بخشد و چون می خواهند کلام ثقیل و گرانمایی بر رسول خدا نازل کنند، به او دستور بیداری در شب می دهند و می گویند: نیمی از شب و یا مقداری کمتر و یا بیشتر را قیام کن و به عبادت بپرداز:

{يا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ! فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا نَصَفَهُ أَوْ انْقُصَ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا إِنَّ

صفحه

۱۰۶

ناشئة اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا(1).

«ای رسولی که در جامه خفته ای! شب را به نماز و طاعت خدا برخیز مگر کمی که نصف یا چیزی کمتر از نصف باشد و یا مقداری بر نصف بیفزای و به تلاوت قرآن به صورت ترتیل - یعنی با توجه کامل - مشغول باش. ما کلام بسیار سنگین یعنی قرآن را بر تو القا می کنیم، البته نماز شب بهترین شاهد اخلاص و صفای قلب و دلیل بر صدق ایمان است(2).»

نماز شب بر پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) واجب بوده و علامه مجلسی(رحمه الله) کیفیت خاصی از خواندن نافله شب حضرت را بیان کرده است.

در عبادت شبانه چه فیوضاتی نهفته است که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به علی(به علی) علیه السلام (توصیه مؤکد می کند که بر تو باد به نماز شب(3)!

«یا علی! أوصیک فی نفسیک بخصال احفظها عني ثم قال: اللهم اعنه - الي ان قال - وعلیک بصلاة اللیل وعلیک بصلاة اللیل وعلیک بصلاة اللیل».

«ای علی! تو را به چند خصلت توصیه می کنم که تا می توانی آنها را حفظ کن. سپس پیامبر(صلی الله علیه وآله) به خداوند عرض کرد: بار الها! او را کمک کن که بتواند این امور را انجام دهد و یکی از آن امور، نماز شب بود که سه بار فرمود: بر تو باد به نماز شب»!

1- مزمل: از آیه یک به بعد.

2- از دو روایتی که مرحوم فیض در کتاب صافی از امام صادق(علیه السلام) نقل کرده، استفاده می شود که تلاوت قرآن به نحو ترتیل عبارت است از: اولاً از سریع نخواندن آیات مانند اشعار بپرهیزد و فاصله هم زیاد ندهد مانند فاصله های رمل و ریگ بیابان و ثانیاً با تدبیر و فکر باشد؛ یعنی انسان در معانی آیات تأمل کند. و ثالثاً با قلبی سوزناک تلاوت کند.

3- وسائل الشیعه، ج ۵، باب ۳۹

صفحه



گاهی قرآن مجید در حین ذکر مسایل مهم، آن مطلب را با ضدش مقایسه می کند، مثلاً می گوید: آیا مؤمن با فاسق مساوی است؟ و دانایان با افراد نادان مساوی هستند؟ و چون به عبادت بندگان الهی در شب می رسد می گوید: آیا آنان که در ساعات شب به عبادت می پردازند و از آینده خویش ترسان هستند و امید به رحمت خدا دارند، با کسانی که این طور نیستند و در شب مشغول عبادت نیستند مساویند؟

{أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ(1)}.

و بالأخره این عمل در آخرت چه جزایی دارد که پروردگار عالمیان می فرماید: از پاداش این کار که چشم صاحبانش را روشن می سازد کسی اطلاع ندارد:

{تَنجَافِي جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ(2)}.

«اینها پهلوهای خود را از بستر جدا می کنند و خدا را از سر ترس از جهنم و یا طمع به بهشت می خوانند و از آنچه که به عنوان جزا به آنها داده می شود و چشمشان را روشن می گرداند، آگاهی ندارد».

مردان بزرگ که در رأس آنها ائمه اطهار(علیهم السلام) قرار دارند، به عبادت در شب اهمیت فراوان می دادند. گاهی سوز و گدازهای ایشان برای دیگران معلوم شده است؛ مانند مناجات امام سجاد(علیه السلام) در کنار خانه کعبه و

1- زمر: ۹

2- سجده: ۱۶ و ۱۷

صفحه

۱۰۸

خواندن اشعاری در مقام راز و نیاز (1) و بیهوش افتادن ایشان.

اصمعی می گوید: نیمه شب دیدم کسی زمزمه ای می کند که دلم را به سوی خود جذب کرده است، جلو رفتم و دیدم حضرت زین العابدین(علیه السلام) است. ناگهان حضرت غش کرد و افتاد. نزدیک رفتم و سر حضرت را به زانو گرفتم و قطره ای اشک از چشمان من بر چهره مبارکش ریخت و به هوش آمد، فرمود: «مَنْ الَّذِي أَشْغَلَنِي عَنْ ذِكْرِ مَوْلَايَ؟»؛ «کیست که مرا از توجه به مولایم منصرف کرده است؟» عرض کردم: من اصمعی هستم، این چه حالتی است که در شما می بینم؟ خداوند در حق شما اهل بیت نبوت، آیه تطهیر را نازل فرموده است. حضرت فرمود: اصمعی! خداوند متعال بهشت را برای مطیعان خلق کرده است، اگر چه غلام سیاه حبشی باشد و آتش را هم برای معصیتکاران خلق کرده است اگر چه سید قریشی باشد، مگر کلام الهی را نشنیده ای که می فرماید:

{فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ، فَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ، تَلْفَحُ وَجُوهُهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالْحُوتِ(2)}.

«زمانی که در صور دمیده شود، تمامی نسبتها منقطع می گردد، کسانی که میزان اعمالشان سنگین است رستگار می شوند و کسانی که کارهای نیکشان کم است و سبب و گناهانش زیاد می باشد، زیانکارند و برای

1- از جمله اشعار این است:

يا من يجيب دعاء المضطرّ في الظلم \*\*\* يا كاشف الضرّ و البلوي مع السقم

قد نام و فدك حول البيت قاطبة \*\*\* و عين جودك يا قيوم لم تتم

ان كان جودك لا يرجوه ذوسرف \*\*\* فمن يجود علي العاصين بالنعم

أدعوك ربّي و مولاي و مستندي \*\*\* فارحم بُكائي بحقّ البيت و الحرم

2- مؤمنون: ۱۰۴ - ۱۰۱

صفحه

۱۰۹

همیشه در جهنم معذب خواهند بود. آتش، صورتهای ایشان را بریان می سازد به طوری که گوشتهای لب کنار می رود و دندانهای آنان دیده می شود».

اصمعی می گوید: حضرت را به حال خود واگذاردم و به کناری رفتم (1).

\* \* \*

این حقیر، در تابستان که حوزه تعطیل بود گاهی به مشهد مقدّس مشرف می شدم و بعضی از شبهای جمعه را در حرم مطهر حضرت رضا(علیه السلام) بیتوته می کردم. یکی از علمای مشهد که در مسجد گوهر شاد، امام جماعت و مورد توجه خاص بود؛ یعنی حضرت حجت الاسلام آقای شیخ حبیب الله گلپایگانی، در شبهای کوتاه تابستان حدود سه ساعت مانده به اذان صبح به حرم می آمد و مشغول نماز شب می شد. نماز شب ایشان نزدیک دو ساعت به طول می انجامید. در رکعات نمازش به جای سوره توحید گاهی سوره یس و سوره واقعه را قرائت می کرد و در ضمن قرائت، کمال توجه را به معانی آیات داشت، گاهی می دیدم که با انگشت سیابه اشاره می کرد و این آیه را می خواند:

{أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَلَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ؟(2)}

و در تمام این مدت این پیرمرد سالخورده روی پا می ایستاد و آیات قرآن را در ضمن قیام نماز تلاوت می کرد همان گونه که امام(علیه السلام) در حالات متقین فرموده است:

1- بحر الموده، ص ۴۲

2- یس: ۶۰

صفحه

۱۱۰

«فَأَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ».

«اینها مردان بزرگی هستند که لذت عبادت و مناجات با پروردگار را چشیده و لمس کرده اند و هیچ لذتی را بر آن ترجیح نمی دهند».

همان طوري که قرآن از این افراد به «رجال» تعبیر کرده و می فرماید:

{رجالٌ لا تُلهيهم تجارةٌ ولا بيعٌ عن ذكر الله (1)}.

«مردانی که تجارت و کسب و سودجویی، آنها را از ذکر و توجه به خدا منحرف نمی سازد».

#### خلاصه بحث

عبادت، قلب انسان را صفا می بخشد، و آنگاه که قلب روشن شد، برای درک حقایق قابلیت پیدا می کند؛ از این جهت اشراقیون می گویند: برای وصول به حقایق و معرفت به اعیان خارجی باید از راه صفای قلب وارد شد. در روایات هم آمده است که انسان در اثر نوافل به مقامات عالی نایل می شود، مخصوصاً عبادت در شب که در آیات فراوانی، در مورد اهمیت و نتایج آن صحبت شده است. یکی از برنامه های بزرگان: به خصوص ائمه اطهار (علیهم السلام) اشتغال به نماز و تلاوت قرآن و استغفار در شب، به ویژه در سحرها بوده است.

1- نور: ۳۷

صفحه

۱۱۱

#### سؤال و تمرین:

- 1- مراد لسان الغیب از «مجموعه گل» و نیز «مرغ سحر» چیست؟
- 2- خواجه شیراز در بیت دوّم غزل خود چه کسی را مخاطب قرار داده است؟
- 3- کدام عبادت انسان را ربّانی می کند و به خدا نزدیک می گرداند؟
- 4- به پیامبر اکرم دستور داده اند چه مقدار از شب را بیدار باشد؟
- 5- رسول خدا (صلی الله علیه وآله (به علی) علیه السلام (چه توصیه ای فرمود؟
- 6- مراد از تلاوت آیات قرآن به شیوه ترتیل چیست؟
- 7- در آیه ۱۶ سوره سجده، درباره عبادت در شب چه آمده است؟
- 8- اصمعی در کنار خانه کعبه چه دید؟
- 9- عالم ربّانی شیخ حبیب الله گلپایگانی چگونه نماز شب می خواند؟
- 10- خلاصه بحث را بیان فرمایید.

صفحه

۱۱۲

صفحه

۱۱۳

قال الإمام عليه السلام: «يُحَزَّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا وَظَنُّوا أَنَّهَا نَصَبٌ أُعِيْنَهُمْ، وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ اصْغَعُوا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ».

«به سبب قرائت قرآن قلب خودشان را محزون می سازند و به این وسیله دواي دردهاي خودشان را به حرکت در می آورند؛ يعني آن مرضهائي که پديده گناه است و باعث دخول در جهنم می شود با توجه و تدبیر در آیات قرآن، درمان می کنند و چنانچه در اثناي قرائت به آیه اي برخوردند که در آن تشويقي به سوي بهشت است، به آن اعتماد می کنند و دل می بندند و خود را از شدت علاقه مشرف بر آن می گردانند و گمان می کنند که آنچه در این آیه و عده داده شده پیش چشم ایشان است و اگر به آیه اي برخوردند که در مقام ترساندن از عذاب باشد، کاملاً گوش دلهايشان را به آن فرا می دهند و گمان می کنند که صدای شعله هاي آتش جهنم و شيون اهل آن در بيخ گوشهائيشان است».

صفحه

۱۱۴

شرح این عبارات را در ضمن سه بخش می آوریم:

### الف: اهميت تلاوت قرآن

در آیات و روایات فراواني، نسبت به تلاوت قرآن تأکید شده است. براي روشن شدن این موضوع، توجه به یک آیه از قرآن و دو روایت کافي است، اما قرآن می فرماید:

{فَأَقْرُوا مَا نَيَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ (1)}.

«به هر مقداري که میسر است قرآن تلاوت کنید».

و در مقام ارشاد و هدایت مردم نیز از قرآن استشهاد کن که خواندن آیات در دلهاي آماده، اثر بسزايي می گذارد؛ {فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعَبِدِ (2)}

و در روایات چنین آمده است:

قال رسول الله (صلي الله عليه وآله): «أَفْضَلُ عِبَادَةِ أُمَّتِي قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ (3)».

پیامبر اکرم فرمود: «با فضیلت ترین عبادتهاي امت من، قرائت قرآن است»

قال رسول الله (صلي الله عليه وآله): «إِنَّ الْقُلُوبَ تَصْدَأُ كَمَا يَصْدَأُ الْحَدِيدُ، فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا جَلَاؤُهَا؟ فَقَالَ: تَلَاوَةُ الْقُرْآنِ وَذِكْرُ الْمَوْتِ (4)».

پیامبر اکرم (صلي الله عليه وآله) فرمودند: «دلهاي آدمي را همچون آهن، زنگار می گیرد، گفته شد: اي پیامبر خدا! به چه وسیله اي می توان آن را جلا و صفا بخشید؟ حضرت فرمود: به وسیله تلاوت قرآن و یاد مرگ».

1- مزمل: ۲۰

2- قاف: ۴۵

3- محجة البيضا، ج ۲، ص ۲۱۰

### ب: چگونه قرآن بخوانیم

در چگونگی قرائت قرآن، به چند نکته اشاره می شود :

- 1- قرآن را به طور ترتیل بخوانیم که معنای آن در درسهایی قبل به طور اجمال گفته شد .
- 2- قرآن را در حال قیام نماز، مخصوصاً در نماز شب بخوانیم (1).
- 3- در حال قرائت قرآن گریه کنیم و یا خود را شبیه گریه کنندگان در آوریم.  
قال رسولُ الله(صلي الله عليه وآله): «أتلوا القرآن وابكوا، فإن لم تبكوا فتباكوا».
- پیامبر خدا(صلي الله عليه وآله) فرمود: «تلاوت قرآن کنید و گریه نمایید و اگر گریه نمی کنید خود را شبیه گریه کنندگان در آورید(2)».

4- قرآن را با لحن زیبا قرائت کنیم، زیرا رسول خدا(صلي الله عليه وآله) فرموده است: «زَيِّتُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ» (3); «با صدای خوش خود، به قرآن زینت بخشید».

5- قرآن را در محلی خلوت، به خصوص در ساعات شب که همه مردم در خوابند، تلاوت کنیم؛ زیرا تلاوت در مکان خلوت بنا به گفته مرحوم فیض کاشانی؛ روح انسان را با خدا انس می بخشد و حلاوت کلام الهی را به او می چشاند؛ از امام صادق(علیه السلام) نقل شده که می فرماید:

«...فقارئ القرآن یحتاجُ إلي ثلاثه أشياء؛ قلبٌ خاشعٌ وبدنٌ فارغٌ وموضعٌ خال(4)».

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: «قاری قرآن به سه چیز احتیاج دارد: قلب

---

1- روایت از رسول خدا(صلي الله عليه وآله) (است. ر. ک: محجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۲۰

2- همان، ص ۲۲۵

3- همان، ص ۲۳۱

4- تفسیر صافی.

نرم، فراغت بال و مکان خلوت».

و مولا علی(علیه السلام) هم در این خطبه یکی از برنامه های متقین را تلاوت آیات قرآن در شب معرفی کرده است و می فرماید: «تَالِیْنَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ».

## ج: تدبیر در آیات قرآن

نکته مهم در تلاوت قرآن، حالت باطنی و روحی قرائت کننده است که تا چه حد به معنای آیات توجه می کند؛ در کلمات حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) به این موضوع عنایت فراوان شده است، آن حضرت می فرماید:

«پرهیزگاران چون آیه تشویق را قرائت کنند که از نعمتهای اخروی سخن می گوید، آن نعمتها را در مقابل چشم خود مشاهده می کنند و اگر به آیه ای برخوردند که صحبت از آتش جهنم می کند، صدای شعله های آن را در گوش خود احساس می کنند».

این عبارات از کمال توجه متقین به معانی آیات و حضور قلبی آنان به مفاد کلمات الهی حکایت می کند.

## عبادتها و آثار آن

آیات و روایات، عبادتها را دارای تأثیر مهم قلبی و سازندگی و تربیت نفوس معرفی کرده است؛ مثلاً در قرآن آمده است که نماز انسان را از فحشا و منکرات دور می سازد (1) و روزه در انسان نیروی تقوا ایجاد می کند (2).

1- عنکبوت: ۴۵

2- بقره: ۱۸۳

صفحه

۱۱۷

حضرت امام خمینی (قدس سره) در کتاب «معراج السالکین و صلوة العارفين» در این باره فرموده اند: «یکی از فواید مهم عبادات که عقل و نقل بر آن اتفاق دارند و باید آن را یکی از اسرار عبادات به شمار آورد، آن است که از هر عبادتی در قلب اثری حاصل می شود که از آن در روایات به زیادت یا توسعه نکته بیضا تعبیر شده است».

به طور کلی علمای اخلاق می گویند: هر عمل خیر و شری که از انسان صادر می شود، تأثیری در نفسش می گذارد که یا او را به دنیا متوجه می سازد و در سلک حیوانات و شیاطین در می آورد و یا متوجه آخرت می کند و قلبش را الهی کرده و در زمره روحانیان قرارش می دهد. چنانچه ما فقط به نقش نیت و قصد قربت در عبادات توجه کنیم - که لازم است عبادات بر این اساس انجام شود - خواهیم دید که این مطلب کم کم دل آدمی را خدایی می کند و آن را از اضطراب و پراکندگی که در عرض یک دقیقه فرسنگها سیر می کند، نجات می بخشد و در نتیجه انسان را بر تخیلات خویش مسلط می گرداند. مولوی در باره انسانهای خودساخته می گوید:

جمله خلقان سخره اندیشه اند \*\*\* زین سبب خسته دل و غم پیشه اند

من چو مرغ اوجم، اندیشه مگس \*\*\* کی بود بر من مگس را دسترس

چون ملالم گیرد از سفلی صفات \*\*\* برپریم هم چون طیور الصافات

گاهی هم در قالب حکایت، از این چهره های درخشنده و شخصیتهای ارزنده انسانی، تجلیل به عمل می آورد و می گوید: نقاشهای رومی و چینی به مسابقه خوانده شدند و هر کدام از هنر خود تعریف می کردند.

چینیان گفتند مانقاشتر \*\*\* رومیان گفتند مارا گرو فر

محلي را به آنان دادند که در وسط پرده افتاده و از کار یکدیگر بی خبر بودند. چینیان از رنگهای فراوانی که دولت در اختیارشان گذاشته بود استفاده کردند، ولی به گفته مولوی:

رومیان گفتند نه نقش و نه رنگ \*\*\* در خور آید کار را، جز دفع رنگ

از دو صد رنگی به بی رنگی رهی است \*\*\* رنگ چون ابر است و بی رنگی مهی است

پس از پایان کار، هر دو گروه خوشحال بودند و خود را برنده مسابقه می دانستند.

چینیان چون از عمل فارغ شدند \*\*\* از پی شادی دهلها می زدند

داوران وارد صحنه شدند و ابتدا از نقاشی چینیان دیدار کردند و از هنر نمایی آنها به شگفت آمدند و چون پرده را از وسط برداشتند و به دیوار مقابل که کار رومیان بود و غیر از صیقل کار دیگری نکرده بودند، نظر انداختند. تمام آن نقاشیهای ظریف چینیان را بر آن دیوار صیقل زده رومیان منعکس یافتند.

عکس آن تصویر و آن کردارها \*\*\* زد بر این صافی شده دیوارها

سپس مولوی از این حکایت نتیجه می گیرد و می گوید:

اهل صیقل رسته اند از بو و رنگ \*\*\* هر دمی بینند خوبی بی درنگ

نقش و قشر علم را بگذاشتند \*\*\* رایت علم الیقین افراشتند

آری یکی از عوامل سازنده و صفا بخش به قلوب، همین عبادات

شرعی از قبیل نماز، مناجات، تلاوت قرآن و ذکرها است.

### چگونه عبادت کنیم؟

در اینجا توجه به یک نکته ضروری است و آن اینکه عبادت هنگامی آثار فوق را دارد که با توجه و تدبیر و حضور قلب انجام گیرد همان گونه که در اوصاف متقین در ارتباط با تلاوت قرآن می خوانیم:

{فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَتَطَلَّعَتْ نَفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا وَظَنُّوا أَنَّهَا نَصَبٌ أَعْيُنُهُمْ، وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ اصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَهَا فِي أَصْوَالِ آذَانِهِمْ}.

از این جملات نتیجه گرفته می شود که:

اولاً: پرهیز گاران آیات قرآن را با تدبیر و تفکر قرائت می کنند.

امام صادق(علیه السلام) (ضمن حدیثی، از امیر مؤمنان) علیه السلام (چنین نقل می کند:

«أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةِ لَيْسَ فِيهَا تَدْبِيرٌ، أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةِ لَيْسَ فِيهَا تَفَكُّرٌ (1)».

«آگاه باشید که قرائت قرآن بدون تدبّر و اندیشه فایده ای ندارد و نیز آگاه باشید که عبادت بدون توجه، بی ثمر است.»

به عنوان مثال قرآن به کسانی که مبتلا به شرابخواری هستند می گوید:

{ لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ (2). }

«در حال مستی نماز نخوانید تا آنگاه که بفهمید چه می گوئید.»

---

1- اصول کافی.

2- نسا: ۴۳

---

صفحه

۱۲۰

اینها چون نمی فهمند چه می گویند نمازشان صحیح نیست و همین آیه اعلان خطر است نسبت به کسانی که در نماز توجهی به معانی آیات و اذکار ندارند و چنان متوجه دنیا هستند که نمی فهمند چه می گویند! آنچه مسلم است این که حضور قلب، روح عبادات است و باعث قبولی آنها و موجب انسان سازی می شود. در غیر این صورت، عبادتی که مولا آن را نپذیرد، در نفس انسان تأثیری نخواهد گذاشت.

قال أبو عبد الله عليه السلام: «وَاللَّهِ إِنَّهُ لِيَأْتِي عَلِيَّ الرَّجُلَ خَمْسُونَ سَنَةً وَمَا قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ صَلَاةً وَاحِدَةً، فَأَيُّ شَيْءٍ أَشَدَّ مِنْ هَذَا (1)». ...»

امام صادق (ع) علیه السلام (می فرماید): «به خدا سوگند، بعضی افراد پنجاه سال عمر می کنند اما هنوز یک نمازشان مورد قبول درگاه احدیت قرار نگرفته است، آیا چیزی از این سخت تر هم وجود دارد؟»

امام خمینی (قدس سره) (در دنباله کلام سابق (در مورد اسرار عبادات) چنین می نویسد:

«این فایده حاصل نشود مگر آن که وقت عبادت و دعا و ذکر، قلب حاضر باشد، که با غفلت و نسیان قلب، به هیچ وجه اعمال خیریه را در روح تأثیر نیست و از این جهت می بینیم که عبادات پنجاه سال یا بیشتر، در قلب ما اثری نگذاشته، بلکه به ملکات فاسده ما، هر روز افزون شده و این نماز که معراج و مقرب تقی است، ما را به جایی نرسانده است.» ...»

**ثانیاً:** پرهیزگاران آیات قرآن را از روی ایمان کامل تلاوت می کنند؛ به طوری که هنگام قرائت آیه عذاب، عذاب را در مقابل خود می بینند و به

---

1- وسایل الشیعه، ج ۳، ص ۱۵

---

صفحه

۱۲۱

هنگام قرائت آیه رحمت، آن نعمتها را در مقابل خود مشاهده می کنند و خلاصه در تحقق یافتن مفاد آیات کمترین شکی ندارند.



ثالثاً: از عبارت «يُحزَنون به أنفُسهم... وتطلعت نفوسهم» معلوم مي شود که پرهيزگاران به هنگام تلاوت قرآن، مي خواهند مفاد آن را در صفحه دل ثبت و روح و روان خویش را با آن معاني آشنا کنند. به دليل اهميت اين مطلب، توجه خوندگان را به کلامي از امام امت و عارف حکيم زمانه خميني بت شکن که از استادش نقل مي کند، جلب مي نماييم:

«شيخ عارف کامل شاه آبادي - روعي فداه - مي فرمود: بايد انسان در وقت ذکر مثل کسي باشد که کلام دهن طفل مي گذارد و تلقين اوکند، براي اين که او را به زبان بياورد، همين طور بايد ذکر را، تلقين قلب کند(1)».

#### خلاصه بحث

اين درس مشتمل بر سه فصل بود: فصل اول در فضيلت تلاوت قرآن بود که یک آيه و دو روايت در اين باره نقل شد.

فصل دوم درباره آداب ظاهري قرائت قرآن بود که چند نکته را تذکر داديم: الف: قرآن را به صورت ترتيل بخوانيم. ب: قرآن را در حال قيام نماز، مخصوصاً در نافله شب بخوانيم. ج: در موقع قرائت گريه و يا تباکي کنيم. د: قرآن را با لحن زيبا بخوانيم. هـ: قرآن را در محل خلوت بخوانيم تا اثر بيشتري داشته باشد.

فصل سوم در آداب باطني تلاوت قرآن بود؛ يعني توجه کامل به معاني آيات. اصولاً عبادات شرعي يکي از عوامل سازنده و صفا بخش

---

#### 1- معراج السالکين و صلوة العارفين.

---

#### صفحه

۱۲۲

روح و روان آدمي است. علما و عرفاي بزرگ در اين رابطه سخنها گفته اند. عبادت ثمر بخش، عبادتي است که اولاً با تدبیر و توجه انجام گيرد، نه لقلقه زبان باشد؛ مانند مستان که نماز مي خوانند، که اگر چنين باشد پنجاه سال زحمت هم سودي ندارد. ثانياً عبادت بر اساس ايمان کامل انجام گيرد. ثالثاً اگر عبادت مانند تلاوت قرآن و يا گفتن ذکر بود، به گونه اي خوانده شود که بر صفحه دل ثبت شود.

#### سؤال و تمرين:

- 1- آيا در قرآن، فرماني براي قرائت آمده است؟
- 2- چگونه مي توان زنگار دل را زدود؟
- 3- در آداب ظاهري تلاوت قرآن به چند مطلب اشاره شد؟ لطفاً يکي از آنها را بيان کنيد.
- 4- امام صادق(عليه السلام) فرمود: قاري قرآن به سه چيز احتياج دارد؛ آن سه کدام است؟
- 5- نقش نيّت و قصد قربت در عبادات چيست؟
- 6- از مسابقه نقاشهاي رومي و چيني چه استفاده مي شود؟
- 7- چگونه عبادتي ثمر بخش است؟

8- از آیه ۴۳ سوره نسا چه مطلبي استفاده مي شود؟

9- آیات قرآن و انکار را چگونه باید بخوانیم و بگوییم؟

10- امام خمینی(قدس سره (چه مطلبي را از استادش درباره کیفیت ذکر گفتن نقل کرده است؟

11- خلاصه بحث را بیان فرمایید.

صفحه

۱۲۳

درس یازدهم

قال الإمام عليه السلام: «فَهُمْ حَائُونَ عَلَي أَوْسَاطِهِمْ، مُقْتَرِثُونَ لِحَبَاهِهِمْ وَأَكْفَهُمْ وَرُكْبَهُمْ أَطْرَافَ أَقْدَامِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَي اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِبِ رِقَابِهِمْ.»

«پرهیزگاران در شب، کمرهاي خود را خم مي کنند - و به حالت رکوع در مي آیند و پیشانیهاي خود و نیز کفهاي دستان و زانوها و سر انگشتان پا را روي زمین پهن مي کنند؛ يعني به حالت سجده در مي آیند و در این حالات از خداوند متعال نجات خویش را از عذاب جهنم طلب مي کنند.»

از این جملات دو مطلب به دست مي آید؛ اول: جدیت و کوشش پرهیزگاران نسبت به عبادت، بویژه تلاوت قرآن - که پیشتر گذشت - و نیز اقامه نماز که مشتمل بر رکوع و سجده است. دوم: هدف ایشان از این عبادت که همان نجات از جهنم و رسیدن به نعمتهای بهشتی است.

جدیت در عبادت

اگر نظري اجمالی به زندگی اصحاب رسول خدا(صلي الله عليه وآله و یا اصحاب

صفحه

۱۲۴

ائمہ اطہار) عليهم السلام (بیفکنیم، به گروه فراوانی از ایشان؛ اعم از مرد و زن بر مي خوریم که به عبادت عشق میورزیدند.

**اینک به چند مورد اشاره مي کنیم:**

1- سربازان اسلام در خدمت پیامبر(صلي الله عليه وآله (از جنگ بر مي گشتند. شب هنگام و به وقت خواب دو نفر را که عمار یاسر و عباد بن بشر بودند، به عنوان نگهبان گماشتند. و این دو با یکدیگر بنا گذاردند که حفاظت را از نصف اول شب عباد بن بشر به عهده بگیرد و نصف دیگر را عمار. عباد از این فرصت استفاده کرد و به نماز ایستاد و بعد از حمد شروع به خواندن سوره کهف کرد. در این حال شوهر یکی از زنان تازه عروس - که در اسارت مسلمانان بود - برای آزادی همسرش به کمین نشسته بود. او چون دید همه به خواب رفته اند و عباد را هم در حال نماز تشخیص نداد، قصد آسیب رساندن به پیامبر را کرد تا زن خود را رها سازد. هنگامی که وارد لشکر مسلمانان شد چیزی را در مقابل خود دید که نمی دانست انسان است یا درخت و یا موجود دیگر. تیری به سوي آن پرتاب کرد و آن تیر بر پیکر عباد اصابت کرد. عباد فهمید کسی در کمین است اما نماز را قطع نکرد، تیر دوم هم آمد و بر بدنش نشست باز نمازش را نشکست. تیر سوم که بر بدن عباد بن بشر وارد شد، نماز را کوتاه کرد و سلام داد و بلا فاصله عمار را بیدار کرد. چون عمار آن سه تیر را در بدن عباد مشاهده کرد او را عتاب نمود که چرا در تیر اول بیدارم نکردی؟! گفت: من در نماز بودم و سوره کهف را می خواندم، اگر نمی ترسیدم که دشمن به پیامبر(صلي الله عليه وآله(صدمه اي برساند و من در مأموریتم کوتاهی کرده باشم، هرگز نماز را کوتاه نمی کردم، گر چه جانم را از دست می دادم(1).

2- سعیدبن جبیر شبی در حال قیام، این آیه را تا صبح تکرار کرد:

{وَأَمْتَارُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمَجْرُمُونَ(1)}.

«ای تبه کاران امروز از صف نیکوکاران جدا شوید.»

{أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتِهِمْ، سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ(2)}.

«آیا مرتکبان اعمال زشت گمان می کنند که رتبه آنها را مانند کسانی که به خدا ایمان آورده و نیکوکار شده اند قرار می دهیم تا در مرگ و زندگی با هم مساوی باشند؟ هرگز چنین نیست؛ اندیشه آنها بسیار باطل و جاهلانه است(3)».

3- فضل بن شاذان می گوید: روزی نزد ابن ابی عمیر رفتم و دیدم که در سجده است. او سجده را بسیار طولانی کرد و همین که سر برداشت، گفتم: چقدر طولانی سجده می کنی! گفت: اگر طول سجده جمیل بن دراج را می دیدی چه می گفتی؟! و ادامه داد: روزی پیش جمیل بن دراج رفتم و دیدم که او در سجده است و بسیار طول داد، پس از سر برداشتن، نسبت به طول سجده اش اعتراض کردم، گفت: چنانچه طول سجده معروف ابن خربوز را مشاهده می کردی چه می گفتی؟! (4)

4- درباره نفیسه خاتون از نواده های امام حسن مجتبی (علیه السلام) که با اسحاق مؤتمن پسر حضرت صادق (علیه السلام) ازدواج کرد، می نویسند: سیده نفیسه، خاتونی بلند مقدار و زنی با تقوا و صلاح و با دین و ایمان و

1- یس: ۵۹

2- جائیه: ۲۱

3- محجة البیضا، ج ۲، ص ۲۳۸

4- تنمة المنتهی، ص ۱۲۳

صاحب کرامات فراوان بوده است و بعد از مرگ او شوهرش خواست جنازه اش را از مصر به مدینه منتقل کند، اما اهل مصر به خاطر ارادتی که به این خانم داشتند ممانعت کردند و بالأخره اسحاق، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را در عالم رؤیا دید که به او فرمود: بدن نفیسه را همانجا دفن کنید که به این وسیله رحمت الهی بر اهل آنجا نازل می شود و هم اکنون قبر ایشان در آن منطقه، مزار مسلمانان است.

در حالات ایشان آمده است که قیرش را در خانه خود کنده بود و در آن بسیار نماز می خواند و به قولی در آن قبر هزار و نهصد ختم قرآن کرد و سی سال روزه گرفت تا با زبان روزه با خدای خویش ملاقات کند تا سرانجام در ماه مبارک رمضان هنگامی که مشغول خواندن سوره انعام بود و به این آیه رسید { وَلَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ } جان به جان آفرین سپرد(1).

اگر ما این گونه جدیت و تلاش اصحاب را در جهت عبادت می بینیم، باید بفهمیم که اساتید و مربیان اینها؛ یعنی اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) در این جهت چه می کرده اند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چقدر روی پا ایستاد و رنج عبادت را کشید که از طرف حق تعالی به ایشان خطاب شد: { طه، مَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِنَشْفِي } (2).

حضرت موسی ابن جعفر (علیه السلام) از پدرانش نقل می کند که امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمودند: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ده سال روی انگشتان پا ایستاد تا پای ایشان ورم کرد و صورتش زرد شد. آن حضرت تمام شب را به عبادت می گذراند، از این رو به ایشان خطاب شد: { طه، مَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِنَشْفِي }؛ «ای رسول! ما قرآن را بر تو نازل نکرده ایم که خوشتن را به

---

1- ریاحین الشریعه، ج ۵، ص ۸۵ به بعد.

2- طه: ۲

صفحه

۱۲۷

رنج افکنی(1)».

از حضرت باقر (علیه السلام) نقل شده است که روزی بر پدرم علی بن الحسین (علیه السلام) وارد شدم، ملاحظه کردم که عبادت تأثیر بسیاری در آن حضرت گذاشته است، به طوری که رنگ مبارکش از بیداری زرد شده و دیده اش از گریه بسیار مجروح شده و پیشانی نورانی از کثرت سجده پینه بسته و پاهای ایشان از کثرت قیام در حال نماز متورم شده است، چون او را در این حال مشاهده کردم، به گریه افتادم. آن حضرت متوجه من شدند و فرمودند: کتابی را که عبادات حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) در آن نوشته شده به من بده! من کتاب را آوردم و به ایشان دادم، مقداری از آن کتاب را خواندند و سپس به زمین گذاردند و فرمودند: چه کسی می تواند مانند علی بن ابی طالب (علیه السلام) عبادت کند(2).

به طور کلی ائمه (علیهم السلام) با عبادات خود راه و رسم عبودیت و بندگی را به اصحاب خود و تمام پیروانشان در هر عصر و زمانی آموخته اند.

آیت الله حاج شیخ محمدعلی اراکی در درس خارج اصول می فرمود: از آخوند ملا محمد کاظم خراسانی نقل شده است که ایشان می گفت: من سالها همسایه آیت الله شیخ مرتضی انصاری بودم، هر زمان از شب که می خواستم از استاد بزرگوار آگاهی یابم شیخ را در حال نماز می یافتم. وبالأخره در احوال بعضی از رجال الهی که همت والایی در عبادت داشتند نقل شده است که شبهای خود را تقسیم کرده و برای آنها اسم گذاشته بودند: «لَيْلَةُ الْقِيَامِ»، «لَيْلَةُ الرُّكُوعِ»، «لَيْلَةُ السُّجُودِ».

---

1- تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۶۷

2- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۷

{رجالاً لا تُلهيهم تجارُهُ ولا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ (1)}...

### هدف از عبادت

عابد ممکن است جهات گوناگونی را به عنوان هدف انتخاب کرده باشد. بعضی از این جهات مربوط می شود به اسرار و فوایدی که در ضمن روایات و یا سخنان بزرگان یافت می شود؛ مثلاً مرحوم صدوق (رضی الله عنه) کتابی به نام «علل الشرایع» نوشته و در آن روایات اهل بیت (علیهم السلام) را درباره علت نماز و روزه و حج و جهاد و... آورده است و نیز بعضی از بزرگان چه در قدیم و چه در حال، کتابهایی ارزنده ای در زمینه اسرار نماز و یا اسرار روزه نوشته اند و حتی کتابی به نام «سِرُّ الإِسْتِغْفَارِ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ» وجود دارد که درباره گفتن ذکر استغفار میان دو سجده بحث کرده است.

بعضی از جهات عبادت مربوط به مسایل اجتماعی و سیاسی و بهداشتی است؛ از قبیل توجه مسلمانان اطراف و اکناف جهان در موقع نماز به سوی قبله و غصبی نبودن لباس و مکان نمازگزار و اجتماع آنان در مساجد و جماعات و مهمتر از آن اجتماع عظیم آنان در نماز جمعه و بالأخره غسل و وضو و نظافت و طهارتی که به عنوان عبادت آمده است، هر یک در جای خود قابل توجه است. چه بسا در همین عبادت اسلامی چیزهایی تشریح شده است که تأثیر بسزایی در سلامت مزاج دارد، به طوری که برخی از آنها در طب امروز به اثبات رسیده است.

یکی از دوستان مورد وثوق و اعتماد می گفت: شخصی در تهران مبتلا به سردرد شدید شد، پس از مراجعه به پزشکان و برداشتن عکس از کاسه سر، بیماریش تشخیص داده نشد، یکی از پزشکان گفت: اگر آمادگی داری

1- نور: ۳۷

کاسه سر را برداریم و ببینیم روی مغز سرت چیست، مریض که به شدت در فشار بود، به این جراحی مشکل و خطرناک رضایت داد، قبل از روز موعود که قرار بود به بیمارستان برود، به طور اتفاقی یکی از دوستانش را دید که پس از احوالپرسی متوجه ماجرای او شد. آن شخص پیشنهاد کرد که اگر بناست چنین جراحی مشکلی را بپذیری، خوب است به خارج از کشور بروی که از هر جهت در جراحی آماده ترند. او نیز به آلمان رفت و به پزشک مربوط مراجعه کرد. ایشان پس از عکسبرداری از سر گفت: تو هیچ بیماری مغزی نداری و سرت کاملاً سالم است. آنگاه آن دکتر غیر مسلمان سؤال کرد: مگر تو از ایران نیامده ای؟ گفت: چرا، گفت: ایرانیها که مسلمانند و در دینشان نماز دارند، مگر تو نماز نمی خوانی؟ آن شخص که در واقع نسبت به نماز سهل انگار بود و در انجام این وظیفه بزرگ کوتاهی می کرد، از آنجا که در مقابل یک طبیب غیر مسلمان قرار گرفته بود، گفت: گاهی می خوانم و گاهی نمی خوانم. دکتر گفت: دواي سردرد تو همان حالت سجده در نماز است؛ زیرا این درد معلول نرسیدن کامل خون به مغز است و سجده بهترین حالت برای رسیدن خون به مغز است. اگر نماز بخوانی، این درد شدید بهبود می یابد. بیمار گفت: برگشتم و نماز را مرتب خواندم و آن درد از من دور شد.

برای این که معلوم شود عبادت الهی و تضرع و انابه به سوی حق، آثار دنیوی نیز دارد به این آیه شریفه توجه فرمایید:

{قُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ  
يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً(1).}

1- نوح: ۱۲

صفحه  
۱۳۰

حضرت نوح می گوید: «به مردم گفتم به درگاه الهی رو آورید و توبه کنید که پروردگارتان بسیار آمرزنده است که باران فراوان را بر شما نازل می کند و شما را به مال بسیار و پسران متعدد مدد و یاری می نماید و نهرهای جاری به شما عطا می کند».

در این آیه، از جمله آثار استغفار، فراوانی مال و فرزندان و باران و نهر جاری ذکر شده است که همگی از نعمتهای دنیوی است.

در تفسیر نورالثقلین (1) روایاتی از امیرمؤمنان و امام باقر و حضرت صادق(علیهم السلام) (به این مضمون نقل شده است که بعضی از نداشتن فرزند شکایت می کردند. حضرت فرمود: «در شب صد مرتبه استغفار کن» و بعضی از تنگدستی و فقر می نالیدند، باز فرمود: «استغفار کن»!

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: اگر کسی نماز شب بخواند و در روز ادعا کند که گرسنه مانده است دروغ می گوید(2).

پس معلوم می شود که عبادات، گذشته از ایجاد صفای قلبی در انسان - که پیشتر به آن اشاره کردیم - آثار اجتماعی و سیاسی و بهداشتی نیز دارد و حتی گاهی عامل توسعه روزی می شود.

اما یگانه هدف پرهیزگاران از عبادات شبانه، نجات از آتش جهنم و قرار گرفتن در رحمت الهی است؛ همان گونه که حضرت علی(علیه السلام) (درباره آنها می فرماید: «يَطْلُبُونَ إِلِيَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ». و متقین همیشه به این مطلب مهم نظر دارند که اولاً کاری نکنند که مشمول غضب و قهر الهی شوند و ثانیاً با بندگی و عبودیت، خود را مورد الطاف پروردگار قرار دهند.

1- نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۲۳

2- وسایل الشیعه، ج ۵، ص ۲۷۱

صفحه  
۱۳۱

در اینجا، به امید عفو و کرم حق به درگاهش استغاثه می کنیم و می گوئیم: «إِلَهِي الْعَوْثُ الْعَوْثُ خَلَّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبَّ».

خلاصه بحث

پرهیزگاران در عبادت کوشا هستند و اصولاً در میان اصحاب پیامبر و ائمه(علیهم السلام) (به افراد فراوانی از قبیل عبادین بشر و سعیدبن جبیر و تمیم داری و محمد بن ابی عمیر و جمیل بن دراج و معروف بن خربوز و نفیسه خاتون و دیگران بر می خوریم که از مریبان و رهبران آسمانی ای چون رسول خدا و امیرمؤمنان و

ائمه اطهار الهام گرفته و در عبادت کوشش فراواني ميذول داشته اند و تا امروز هم اين الهام پذيري در ميان پيروان و شيعيان ائمه همچون شيخ انصاري و ديگران ادامه داشته است. اما هدف تقواپيشگان از عبادت فقط رهايي از آتش جهنم است، گر چه يک سلسله آثار وضعي از قبيل نتايج اجتماعي و سياسي و بهداشتي و حتي توسعه در رزق و روزي هم بر آن مترتب مي شود، ولي اين نتايج در نزد ايشان هرگز نمي تواند يگانه عامل براي انجام عبادت قرار بگيرد.

صفحه  
۱۳۲

### سؤال و تمرين:

- 1- به بدن عبادين بشر در حال نماز چند تير وارد شد؟
- 2- عباد در نماز شب چه سوره اي مي خواند؟
- 3- سعیدبن جبیر چه آیه ای را تا صبح تکرار می کرد؟
- 4- فضل بن شاذان درباره طولانی بودن سجده ابن ابی عمیر چه می گوید؟
- 5- نفیسه خاتون در قبری که کنده بود چند مرتبه ختم قرآن کرد؟
- 6- پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) چند سال روي پا ايستاد؟
- 7- امام سجاد(عليه السلام) به فرزندش درباره کثرت عبادت حضرت علي(عليه السلام) چه فرمود؟
- 8- کتاب علل الشرايع در مورد چه موضوعي است و توسط چه کسي تأليف شده است؟
- 9- برخي از فوايد اجتماعي و سياسي عبادت را بيان کنيد.
- 10- دکتر آلماني به بیمار مسلمان چه گفت؟
- 11- از آیه دوازدهم سوره نوح(عليه السلام) چه مطلبي استفاده می شود؟
- 12- ائمه(عليهم السلام) براي فرزند دار شدن چه ذکرې آموخته اند؟
- 13- هدف پرهيزگاران از عبادت چيست؟
- 14- خلاصه بحث را بيان فرماييد.

صفحه  
۱۳۳

درس دوازدهم

«وَأَمَّا النَّهَارَ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ أَبْرَارٍ أَتْقِيَاءُ»

«متقين در روز بردبار و آگاه و نیکوکار و پرهیزگارانند.»

حضرت امیر) علیه السلام (در مورد برخورد متقین با افراد جامعه و عملکرد آنان در روز، چهار خصلت و صفت بیان می کند که بعد از دقت و تأمل خواهیم دید که بدون این چهار امر نمی توان به سوی خدا و سعادت و کمال حرکت کرد.

**اول: حلم؛** که در فارسی بردباری گفته می شود، صفتی است که انسان را در مسیر اعتدال نگه می دارد؛ حلیم شخصی است که نه خود را ذلیل و پست نشان می دهد و نه در خشم و غضب افراط می کند، برخلاف سفیه که زود از کوره خارج و خشمگین می شود. پرهیزگاران از چنین نیرویی (یعنی حلم) برخوردارند و این صفت برای هر فردی که می خواهد در جامعه سالم حرکت کند لازم است. از آنجا که افراد جامعه در بینش و افکار مختلف هستند، افراد خودخواه، مریض و یا سفیه و نادان و پست که به هیچ

صفحه

۱۳۴

قانونی ملزم نیستند، گاهی بدون علت دیگران را به باد استهزا و تمسخر می گیرند و اگر انسان بخواهد با یکایک این افراد مقابله به مثل کند، طبعاً از هدف باز می ماند؛ قرآن مجید در یک سرمشق زیبا دستور می دهد:

{وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا(1)}.

«بندگان خدا در برخورد با سفیهان و جاهلان، با گفتن سلام عبور می کنند و توجه به آنان و کلمات و اعمالشان نمی کنند».

#### مالک اشتر با جوان بی ادب چه کرد؟

این حکایت معروف است که مالک اشتر، وزیر مولا امیرمؤمنان) علیه السلام (که هم دارای شجاعت و قدرت بدنی بود و هم صاحب ریاست، از محلی می گذشت. و جوانی با پرتاب چیزی از قبیل هسته خرما، ایشان را به تمسخر گرفت تا دوستانش را بخنداند. بعد از انجام این کار شخصی به او گفت این مرد را می شناختی؟ گفت: نه، او هم مثل دیگران است. آن شخص گفت: او مالک اشتر بود که صیت و صوتش همه جا را گرفته است. رنگ از رخسار جوان پرید. دوان دوان به دنبال مالک اشتر رفت تا اینکه او را در مسجدی، در حال نماز یافت. جوان ایستاد تا نماز مالک تمام شد و از او عذرخواهی کرد و گفت: ببخشید من شما را نشناختم. مالک فرمود: این که می بینی در این موقع روز به مسجد آمده ام فقط برای این است که از خدا بخواهم از تقصیر و گناه تو بگذرد.

این همان مالکی است که در میدان جنگ چنان حمله می کرد و

1- فرقان: ۶۳

صفحه

۱۳۵

شجاعت نشان می داد که اگر مانع نمی شدند، خود را به مرکز فرماندهی یعنی خیمه معاویه که خیمه فساد بود می رساند، ولی اکنون در مسایل جزئی و شخصی با وقار و اطمینان از کنار جوان بی ادب می گذرد.

قرآن مجید در دنباله اوصاف عبدالرحمان که بخشی از آن پیشتر ذکر شد می فرماید: {وَإِذَا مَرُّوا بِاللُّغُورِ مَرُّوا كِرَامًا(1)}؛ بندگان خدا در برخورد با لغو و کار عبث، با کرامت خاصی عبور می کنند و اعتیایی به آن نمی کنند».



امام هشتم) علیه السلام (می فرماید: مؤمن به کمال ایمان نمی رسد مگر این که سه خصلت در او باشد. یک خصلت از خدای متعال که کتمان سیر است و یک خصلت از پیامبر گرامی) صلی الله علیه و آله (که مدارا با مردم است و یک خصلت از امام که صبر و شکیبایی در بلاها و مصایب است(2).

امام صادق) علیه السلام (نیز می فرماید: جبرئیل بر رسول خدا) صلی الله علیه و آله (نازل شد و به حضرت عرض کرد: خداوند متعال بر شما سلام فرستاده و پیام داده است که با مخلوق من مدارا کن(3)!

امام مجتبی) علیه السلام (که در مدینه قدرتی داشت، با مردی شامی که دشمن سرسخت علی بن ابی طالب) علیه السلام (و فرزندانش بود برخورد کرد و آن مرد شامی شروع به دشنام دادن به حضرت کرد. عکس العمل حضرت طوری بود که باعث شرمندگی و تنبیه مرد شامی شد. فرمود: اگر گرسنه ای سیرت کنم و اگر بارت زمین مانده بردارم و اگر جای سکونت نداری جاییت دهم. مرد شامی دید در اینجا که مدینه است و آن حضرت قدرت هرگونه

گوشمالی دارد لیکن این طور برخورد می کند صدا بلند کرد و عرض کرد:

---

1- فرقان: ۷۲

2- خصال، شیخ صدوق) رحمه الله.

3- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۶

---

صفحه

۱۳۶

{الله أعلم حیث یجعلُ رسالتهُ} و از علاقه مندان آن حضرت شد.

حلم و بردباری در روح طرف مقابل، اثر نیکو می گذارد و به سرعت او را شرمسار می کند.

دوم: علم: جای هیچ گونه شک و تردید نیست که هر انسان هدفداری لازم است تا از یکسری آگاهیها برخوردار باشد تا بتواند به هدف خود نایل آید. چنانچه یک موحد و خداشناس به مبدأ و معاد معرفت نداشته باشد و اصول اعتقادات را از روی بصیرت و آگاهی نیاموزد، منصرف ساختن او از جاده و صراط مستقیم، کار بسیار سهل و راحتی است. گاهی به نام خدا و اسلام راستین، چنان افراد نادان را جذب می کنند و در کانال کفر و الحاد و نفاق قرار می دهند که تا آخر عمر در ضلالت باقی می مانند و دیگر روی سعادت را نمی بینند؛ چنانکه تاریخ شاهد و بیانگر این مطلب بوده و خود ما هم امروز شاهد این واقعیت هستیم. آری؛ غرض ورزان و دزدان نفوس، پیرامون عالم و آگاه نمی روند؛ زیرا آن کس را که چراغ دارد و جاده را مشاهده می کند نمی توان منحرف ساخت.

من به تو جز علم نگویم سخن \*\*\* علم که آمد به تو گوید چه کن!

شخصی از پیامبر گرامی) صلی الله علیه و آله (سؤال کرد: کدام عمل با فضیلت تر است؟ حضرت فرمود: علم و معرفت به خدا و آگاهی در دین «العلم بالله و الفقه فی دینه»، سؤال کننده گمان کرد که حضرت متوجه سؤال او نشده است؛ زیرا او از بهترین عمل سؤال کرد و حضرت جواب داد علم و آگاهی پیدا کردن، سؤال را تکرار کرد و حضرت همان پاسخ را داد، سائل نتوانست بین جواب حضرت و سؤال خود رابطه برقرار کند، عرض کرد یا رسول الله! من از عمل سؤال می کنم و شما از علم جواب می دهید؟ پیامبر

---

صفحه

۱۳۷

گرامی فرمود: عمل مختصر که از روی بصیرت و علم انجام گیرد پرفایده است و عمل زیاد بدون علم و آگاهی فایده ای ندارد (1).

گاهی برخی از افراد در اثر ندانستن احکام و مسائل حلال و حرام، دچار مشکلات فراوان می گردند و با نتایج بسیار تلخی رو به رو می شوند؛ مثل فاسد شدن سالها عبادت و یا احیاناً مبتلا شدن به معاملات ربوی و یا حرام شدن همسر و...

جوانی از من در مورد شیردادن مادرزن به فرزند دخترش سؤال کرد. ظاهراً چنین کاری انجام گرفته و بعد چیزی شنیده و در صدد تحقیق برآمده بود.

فقهای عظام فتوا می دهند که اگر مادر زن به فرزند انسان شیر کامل بدهد، همسرش برای ابد به او حرام می شود. شما مشاهده می کنید که جهل به یک مسأله، گاهی انسان را در چه مخمصه ای قرار می دهد. رهبران آسمانی آن قدر درباره تحصیل علم و دانش تأکید کرده اند که اگر بخواهیم کلمات آنان را به طور مختصر هم بیان کنیم از مجال این گفتار خارج است، فقط یک روایت ارزنده را در اینجا تذکر می دهیم:

قال الصادق (عليه السلام): (قال رسول الله) صلي الله عليه وآله (أف لرجل لا يُفِرِّغ نفسه في كلِّ جمعة لأمر دينه فينجاهه ويَسأل عن دينه) (2).

امام صادق (عليه السلام) (از رسول خدا) صلي الله عليه وآله (نقل می کند که حضرت فرمودند: «اف بر شخصی باد که در هر هفته، زمانی را برای فراگیری مسائل دین و آگاهی مکتب خویش قرار ندهد»).

خلاصه انسان بدون علم و آگاهی، به هزاران بن بست و سنگلاخ

---

1- مجموعه ورام.

2- کافی، ج ۱، ص ۴۰

صفحه

۱۳۸

طاعت فرسا برمی خورد؛ چه از نظر اصول و اعتقادات و چه از نظر فروع و احکام.

شنیده ای بود آب حیات در ظلمات \*\*\* خود، این جهان ظلمات است و علم آب حیات

متقین و پرهیزگاران از این سلاح برنده و قوی بهره مند و برخوردارند و با تکیه به این عصای آهنین در میان افشار جامعه حرکت می کنند و خود را به سر منزل مقصود می رسانند.

در خاتمه، این بحث را هم ضمیمه می کنیم که در روایات آمده است: زینت علم، حلم است، به این دلیل که علم و آگاهی انسان را حساستر می کند و طبعاً از اعمال نادانان و گفتار آنان بیشتر در رنج قرار می گیرد و لازم است که علما بیش از دیگران با صفت بردباری مقرون باشند و خود را به این سلاح معنوی مجهز کنند.

خلاصه بحث

انسان موجودی است اجتماعی و در جامعه زندگی می کند و بدیهی است کردار تمامی افراد مطابق با میل او نخواهد بود و اگر بخواهد با این گروه به ستیز برخیزد، از همه کارهای اساسی خود عقب خواهد ماند؛ پس لازم است که خود را به حلم و بردباری مسلح کند. شاگردان (علی) علیه السلام (مانند مالک اشتر از کنار کار لغو با کرامت خاصی عبور می کردند. رهبران ما در سخن با مردم نادان مدارا می نمودند و مولا (علی) علیه

السلام (با قاتل خود ابن ملجم مدارا کرد و فرزندش امام حسن مجتبی) علیه السلام (با آن مرد شامی، به گونه ای رفتار نمود که او را برای همیشه شیفته خود ساخت.

صفحه

۱۳۹

برنامه دیگر متقین، رفتن در پی علم و آگاهی است. طبیعی است برای هر صاحب هدفی آگاهی به مسیر ضروری است. جهل، انسان را هم در بعد عقاید و هم در بُعد احکام، در بن بست قرار می دهد و خلاصه دنیا همان ظلمات است و علم سرچشمه آب حیات. در خاتمه گفتیم که همراهی علم و حلم، ثمرات شیرینی دارد که بر اهل دقت و ذوق مخفی نیست.

### سؤال و تمرین:

- 1- متقین در روز به کدام اوصاف مسلحند؟
- 2- حلم یعنی چه و ضرورت آن برای یک انسان چیست؟
- 3- برخورد عبدالرحمان با جاهلان چگونه است؟
- 4- مالک اشتر با جوان بی ادب چگونه برخورد کرد؟
- 5- امام هشتم (علیه السلام) (فرمود: مؤمن به کمال ایمان نمی رسد مگر سه خصلت در او جمع شود. لطفاً آن سه خصلت را بیان کنید.
- 6- برخورد امام حسن مجتبی (علیه السلام) (با مرد شامی چگونه بود؟
- 7- نقش علم و آگاهی چیست؟
- 8- شخصی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) (از بهترین عمل سؤال کرد. حضرت چه جواب داد؟
- 9- پیامبر (صلی الله علیه و آله) (در مورد کسی که در هفته یک ساعت را برای فراگیری مسائل دینی خود نمی گذارد چه فرموده است؟
- 10- چرا حلم باید مقرون علم باشد؟
- 11- خلاصه بحث را بیان فرمایید.

صفحه

۱۴۰

صفحه

۱۴۱

درس سیزدهم

قال الإمام (علیه السلام): «وَأَمَّا النَّهَارُ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ أُبْرَارٌ أَتَقْبَاءُ قَدْ بَرَّاهُمْ الْخَوْفُ بَرِّي الْقِدَاحِ، يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرْضِي وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ، وَيَقُولُ لَقَدْ خُولِطُوا وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ»

«اما در روز، بردبارانی آگاه و نیکوکارانی پرهیزگارانند که خوف و ترس آنان را همچون چوبی که خراط می تراشد تا نازک گردد و برای نیزه آماده شود، لاغر و ضعیف کرده است. مردم گمان می برند که آنان مریض هستند و حال آن که هیچ گونه مرضی در آنها نیست و گاهی آنها را متهم به جنون و دیوانگی می کنند در حالی که آنان درگیر امر بزرگی هستند.»

در بحث گذشته درباره حلم و علم مطالبی آوردیم. در این بخش، پیرامون ادامه خطبه؛ یعنی «أبرارٌ أتقیاء» سخن می گوئیم:

«ابرا» جمع «بر» به معنای نیکوکاری است. به کسانی که کارهای نیک عادت آنان شده است نیکوکار گفته می شود. نیکوکاری کارهای فراوانی را شامل می شود که ما به چند مورد آن اشاره می کنیم:

---

صفحه

۱۴۲

1- کاری را که در اجتماع پذیرفته و شغلی را که بر عهده دارد، خوب انجام دهد؛ مثلاً خیاط لباس را خوب بدوزد، بنا ساختمان را خوب بسازد و قصاب گوشت را عادلانه تقسیم کند، حتی اگر شغل او چیدن لحد قبرستان است، محکم کاری خود را از دست ندهد. در این باره به این دو حدیث توجه فرمایید:

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: «پیامبر گرامی در تشییع جنازه سعد بن معاذ شرکت کرد، و برای چیدن لحد وارد قبر شد. حضرت، سنگها و آجرها را به طور مرتب کنار هم می چید و شکافهای مختصر را پر می کرد و می فرمود: سنگ و گل به من بدهید. آنگاه که فارغ شد فرمود: من می دانم که آن بدن به همین زودی می پوسد اما خداوند متعال دوست دارد که وقتی انسان کاری را انجام می دهد، محکم کاری کند(1).

همچنین امام صادق(علیه السلام) در ضمن حدیثی دیگر می فرماید: وقتی که ابراهیم، پسر پیامبر، از دنیا رفت و او را در خاک نهادند، حضرت شکافی را در قبر ابراهیم مشاهده کرد و با دست خویش آنجا را مرمت نمود، سپس فرمود:

«إِذَا عَمِلَ أَحَدُكُمْ عَمَلًا فَلْيُتَّقِنْ»

«هر وقت کاری انجام می دهید محکم کاری کنید(2)»!

2- از کارهای نیک دیگر این که در گرفتاریها ملجأ و مرجع مردم قرارگیرد و افراد در امر خیر از قبیل اصلاح ذات البین و رفع گرفتاری، به او روی آورند و مشکلات خود را با وی در میان بگذارند.

---

1- «... ولكن الله يحبّ عبداً، إذا عمل عملاً أحكمه»، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۸۴

2- همان، ج ۲، ص ۸۸۳

---

صفحه

۱۴۳

3- برخورد انسان نیکوکار با افراد جامعه، صحیح و اسلامی باشد، خواه مشتری باشد، خواه رهگذر و یا زیردست. و اگر در چیزی شک کرد که آیا کار خوب و خدا پسندی است یا خیر، از آن دوری کند. از این رو می بینیم که پرهیزگاری در کنار نیکوکاری آمده است؛ یعنی مردان الهی توجه کامل دارند که آنچه از آنان صادر می شود کار نیک و الهی است و منشأ این توجه کامل و تقوای عالی، همان خوف و ترس از خداوند متعال است.

## خوف از چه چیز و چه کس؟

سخن از گوشه اتاق منزل نیست که انسان از آلودگیهای بسیاری در امان باشد و یا کلام از شب ظلمانی نیست که آدمی از هر هیاهویی دور افتاده باشد، بلکه سخن از انسان در روز و در میان جامعه و برخوردها و تصادمها و احیاناً وجود پرتگاههایی در مسیر و دامهای شیطان در کمین است. آیا شخصی که در بیابان خطرناک واقع شده و شب فرا رسیده و درندگان و گزندگان او را تهدید می کنند، آرام می گیرد یا اینکه در وحشت و هراس است؟

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (قَالَ: «الْمُؤْمِنُ بَيْنَ مَخَافَتَيْنِ: ذَنْبٌ قَدْ مَضَى لَا يَدْرِي مَا صَنَعَ اللَّهُ فِيهِ، وَعُمْرٌ قَدْ بَقِيَ لَا يَدْرِي مَا يَكْتَسِبُ فِيهِ مِنَ الْمَهَالِكِ...»

امام صادق(علیه السلام) فرمود: «مؤمن بین دو خوف قرار می گیرد؛ گناهی که پیشتر از او سر زده و نمی داند خدا با او چه خواهد کرد و عمری که باقی مانده و نمی داند در چه هلاکتهایی قرار می گیرد(1)».

---

1- اصول کافی، ج ۲، ص ۷۱ (دو جلدی چاپ آخوندی).

صفحه

۱۴۴

خوف از گذشته و آینده این است که انسان بیاندیشد: عمر خویش را در مسیر گناه تباه ساخته و نامه اعمال خود را سیاه کرده و حریم مولا را دریده است و نگران از بقیه عمر و اینکه نمی داند در چه مهالکی قرار خواهد گرفت؟ و آیا ایمانش حفظ و عاقبتش ختم به خیر خواهد شد؟ و بالأخره آیا از هولها و شداید قبر در امان خواهد ماند؟

شخصی به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) عرض کرد: نجات در چیست؟ حضرت فرمود: زبانت را نگه دار و تا می توانی از جوامع فاسد دوری گزین و بر خطاهای خویش گریه کن!

«أَمْسِكْ عَلَيْكَ لِسَانَكَ وَلْيَسْعَكَ بَيْتُكَ وَابْكِ عَلَيَّ خَطِيئَتِكَ(1)».

### از مقامات اهل معرفت:

خوف از خدا یکی از بهترین سرمایه های انسانی است. قرآن هم هدایتهای خاص الهی و رحمتهای پروردگار را مخصوص خائفان می داند، آنجا که می فرماید:

... {هُدًى وَرَحْمَةً لِّلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ(2)}

«هدایت و رحمت بر گروهی که از خدای خود می ترسند».

این خوف معلول علم و معرفت به خداوند متعال است، لذا هر چه معرفت انسان بیشتر باشد خوف او هم بیشتر است؛ {إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ(3)}؛ زیرا این علم و آگاهی به صفات جمال و جلال حق است

---

1- محجة البيضاء، ج ۷، ص ۲۸۰

2- اعراف: ۱۵۴

که برای انسان خوف و خشیت ایجاد می کند. و نیز در جای دیگر می فرماید: {خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (1)}؛ «اگر مؤمن هستید از من بترسید».

ایمان به خدا از خوف الهی جدا شدنی نیست. از این آیه استفاده می شود آنان که خوفي از خدا در دل ندارند، ایمان هم ندارند. در بعضی از روایات وارد شده است که گناه و معصیت از شخص عارف صادر نمی شود؛ زیرا همان طوری که خوف ثمره علم و ایمان است، تقوا و ورع هم ثمره خوف و خشیت است. برای مثال چون از خطر سمّ و زهر عقرب آگاهیم، از آن می ترسیم و کاملاً از آن دوری می کنیم تا آنجا که اگر شک کنیم آیا سوسک بود که در شب تاریک در بستر فرزندمان رفت یا عقرب، به تکاپو می افتیم تا اطمینان حاصل کنیم که خطری متوجه فرزندمان نیست. اکنون معلوم شد که چرا متقین در اثر خوف، به این حالت ضعف و لاغری کشیده شده اند، تا آنجا که مردم گمان می برند آنان مریض هستند و حال آن که چنین نیست.

### نسبت عجیب

موجب شگفتی است که بعضی از کوتاه فکران و ظاهر بینان، به مردان بزرگ الهی نسبت جنون و دیوانگی می دهند و می گویند اینان مرض روانی دارند؛ مثلاً اگر فردی با تقوا که می بیند گردهمایی های فامیلی، غیر از گناه - چون اختلاط محرم و نامحرم، غیبت و تهمت به مؤمنان - نتیجه ای ندارد و یا مثل امروز که عده ای به مجرد جمع شدن شروع به حمله به جمهوری اسلامی می کنند که این نیز ثمره ای جز گناه ندارد، بر اساس تقوای خویش

1- آل عمران: ۱۷۵

در آن مجلس حاضر نمی شود و با هر فردی نشست و برخاست نمی کند و با هر کسی همکاسه و همپاله نمی گردد، مردم نادان و جاهل به او نسبت اُمّی و یا روانی می دهند، در حالی که از حالات و مقامات او کاملاً بی خبرند. باید به این ظاهر بینان گفت:

موسی ای نیست که تا بانگ اناالحق شنود \*\*\* و نه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست

### بهلول دیوانه

از این گذشته اگر صاحبان تقوا تشخیص دهند که حفظ ایمان آنها وابسته به آن است که خود را مجنون نشان دهند، چنین خواهند کرد؛ مانند بهلول که برای حفظ ایمانش خود را در ظاهر به شکل دیوانگان درآورد و حال آن که در او مطلقاً جنون و اختلال حواس وجود نداشت. هارون برای قضاوت بغداد با اطرافیان مشورت کرد. همگی گفتند صلاحیت این پست و مقام را بهلول دارد. هارون به بهلول پیشنهاد قضاوت کرد، او در جواب گفت: من صلاحیت ندارم، هارون گفت: تمام اهل بغداد در صلاحیت تو اتفاق دارند، بهلول گفت: در این که می گویم صلاحیت ندارم اگر راست بگویم که معلوم است واقعاً صلاحیت ندارم و اگر هم دروغ بگویم شخص دروغگو نباید قاضی بشود (چون عدالت در قضاوت شرط است). هارون گفت: رهایت نمی کنم. گفت: بنابراین امشب به من مهلت بده تا فکری کنم. صبح خبر آوردند که بهلول دیوانه شده و سوار یک چوب دستی شده و می گوید: کنار بروید تا اسب من شما را لگد نزند. هارون گفت، نه، او دیوانه نشده بلکه بدین وسیله دین

در آن عصر اختناق و تاریک بیان می کرد. گویند که او روزی در منزل محمد بن سلیمان (عموی هارون الرشید) بود، عمر بن عطا که از نواده های عمر بن خطاب بود در آنجا حضور داشت، عمر بن عطا پرسشهایی کرد و بهلول همه را پاسخ داد. در خاتمه، عمر خواست بهلول را در یک بن بست سیاسی قرار دهد، از او پرسید: «مَنْ إِمَامُكَ؟» «امام تو کیست؟» بهلول با جملات کوبنده ای که در آن تماماً فضایل مولا (علی) علیه السلام (ذکر شده بود، جوابی زیبا داد :

«إِمَامِي مَنْ سَبَّحَ فِي كَفِّهِ الْحَصِي وَكَلَّمَهُ الذَّنْبُ إِذَا عَوِيَ وَرَدَّتْ لَهُ الشَّمْسُ بَيْنَ الْمَلَاءِ وَ أَوْجِبَ الرَّسُولَ عَلِيَّ الْخَلْقَ لَهُ الْوَلَا فَتَكَامَلَتْ فِيهِ الْخَيْرَاتُ وَتَنَزَّهَ عَنِ الْخَلْقِ الدَّنِيَّاتِ فَذَلِكَ إِمَامِي وَإِمَامَ الْبَرِّيَّاتِ.»

«امام من کسی است که ریگها در دست او تسبیح گفتند و گرگها به او پناه آوردند و با او سخن گفتند و خورشید برای او بازگشت و پیامبر در میان اجتماع عظیمی او را به عنوان مولا معرفی کرد. تمامی خیرات در او جمع است و از تمامی اخلاق زشت، منزّه و مبراست؛ او امام من و امام تمامی انسانها است.»

سلیمان از این فصاحت و برهان قاطع و کوبنده تعجب کرد و خندید و عمر بن عطا را از منزل بیرون کرد. آنگاه سؤال کرد: بهلول! بگو ببینم علی افضل است یا ابوبکر؟ بهلول در جواب گفت:

«إِنَّ عَلِيًّا مِنَ النَّبِيِّ كَالشَّيْءِ مِنَ الشَّيْءِ وَكَالْمَفْصَلِ مِنَ الذَّرَاعِ.»

«علی) علیه السلام (نسبت به پیامبر نسبت آب است به آب و یا نور به نور، خلاصه هر دو یک قماش و یک شیء واحدند و نیز رابطه علی) علیه السلام (با

رسول خدا رابطه مفصل با ذراع است(1).»

همان طوری که ذراع بدون مفصل فایده ای ندارد و بیهوده است و آن دو، کمال ارتباط را با همدیگر دارند و وجود نازنین پیامبر(صلی الله علیه وآله و علی) علیه السلام (نیز چنین است.

سلیمان گفت: بهلول! آیا فرزندان علی سزاوار خلافتند یا فرزندان عباس؟ بهلول سکوت کرد، سلیمان گفت: چرا سکوت کردی؟ جواب داد: مجانین را با این مسائل چه کار؟(2)

خلاصه بحث:

سه مورد برای کار نیک بیان شد؛ اول: اگر کسی کاری را پذیرفت خوب انجام دهد، گر چه لحد چینی در قبرستان باشد. دوم: مردم در حواجی و امور خیر، به او مراجعه کنند و سوم: برخورد انسان با دیگران اسلامی و صحیح باشد.

پرهیزکاران از آینده خویش خائفند و اصولاً خوف ثمره علم و ایمان می باشد و تقوا ثمره خوف و خشیت است و همین تقواست که صاحب خود را از بعضی مجالس و محافل دور می سازد، و چه بسا به او نسبت ناروا هم بدهند، اما در واقع او از تمامی آن نسبتها دور است. پرهیزکاران اگر وظیفه خود بدانند که خود را به دیوانگی بزنند، چنین می کنند. همانطور که بهلول چنین کرد و خود را از خطر حفظ نمود و با همین عنوان بسیاری از حقایق را در مراکز مهم بیان کرد.

1- استخوان ساق دست که بین آرنج و مچ قرار گرفته است.

2- سفینه البحار.

صفحه

۱۴۹

### سؤال و تمرین:

- 1- چند مورد از موارد نیکوکاری را بشمارید.
- 2- دو حدیث از پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) درباره محکم کاری حتی در چیدن سنگهای قبر بیان کنید.
- 3- چرا کلمه نیکوکاران (ابرار) در کنار کلمه پرهیزکاران (اتقیا) آمده است؟
- 4- در حدیث امام صادق(عليه السلام) مؤمن در میان کدام دو خوف واقع شده است؟
- 5- وعده های قرآن به خائفان چیست؟
- 6- منشأ و نتیجه خوف چیست؟
- 7- چرا نابخردان به پرهیزکاران نسبت دیوانگی می دهند؟
- 8- چرا بهلول خود را به دیوانگی زد؟
- 9- جریان مناظره بهلول را با عمر بن عطا بیان کنید.
- 10- آیا پرهیزکاران همیشه خود را در ظاهر به دیوانگی می زنند؟
- 11- خلاصه بحث را بیان کنید.

صفحه

۱۵۰

صفحه

۱۵۱

### درس چهاردهم

قال الإمام(عليه السلام): «(لا يَرْضُونَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ وَلَا يَسْتَكْبِرُونَ الْكَثِيرَ، فَهُمْ لَا تُفْسِهِمْ مُتَّهَمُونَ وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مَنِّي بِنَفْسِي اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ وَاعْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ»

«تقوایبندگان از عمل اندک راضی نمی شوند و عمل زیاد را زیاد نمی شمارند، خود را متهم می دانند و از کردار خویش در هراسند، اگر شخصی از آنان تعریف کند می گویند: خودم به حال خویش آگاهترم و خداوند متعال هم به من آگاهتر است و می گویند: بارالها! مرا به خاطر این گفتار مؤاخذه نکن و مرا بهتر از آنچه آنان گمان می کنند قرار ده و اعمال زشت مرا، که بر آنها مخفی است بیامرز!»



از این جملات استفاده می شود که مردان الهی کمال مراقبت را نسبت به اصلاح خویش مبذول می دارند تا بر دامن پاکشان گردوغبار عصیان و

صفحه

۱۵۲

خودبینی ننشیند. علمای اخلاق برای هر کس که قصد حرکت به سوی کمالات و سیر الی الله دارد، مراقبت را لازم و واجب شمرده اند. در کتب اخلاق فصلی به نام «مراپطة النفس إلی العقل» آمده و در آن چهار مسأله بیان شده است: ۱ - مشارطه ۲ - مراقبه ۳ - محاسبه ۴ - معاتبه. به این معنا که اگر شخصی بخواهد از هر گونه گناه و صفات زشت خلاصی یابد، راهش این است که در اوّل روز، با نفس خویش شرط کند و خطاب به او بگوید که از این عمل گناه و یا صفت زشت احتراز کن و سپس در اثنای روز، مانند یک محافظ و نگهبان از خود مراقبت به عمل آورد تا مرتکب آن آلودگی نشود و در شبانگاه به حساب خویش پرداخته و ببیند آیا ترک اعمال و صفات زشت کرده است یا خیر؟! و در صورتی که بعد از تمام این مراحل باز نفس او رام نشده بود، آن را مورد خطاب و عتاب قرار داده و سرزنش کند. علمای بزرگ از قبیل کفعمی و سیدبن طاووس و دیگران هر یک در این موضوع کتابهای ارزنده ای چون «محاسبه النفس» و «المراقبات» تألیف کرده اند، مخصوصاً «محاسبه النفس» کفعمی از مزایای فراوانی برخوردار است و در آن با استفاده از کلمات پیامبر اکرم (ص) صلی الله علیه و آله (و ائمه اطهار) علیهم السلام (به موضوع محاسبه و مراقبه نفس پرداخته شده تا آنجا که آمده است:

عن النبي (ص) صلی الله علیه و آله: «حاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا وزنوا قبل أن توزنوا وتجهّزوا للعرض الأكبر (1)».

پیامبر گرامی می فرماید: «از نفس خویش حساب بکشید قبل از این که

1- محاسبه النفس، سید ابن طاووس، ص ۱۳

صفحه

۱۵۳

از شما حساب بکشند و اعمال صالح و زشت خود را با ترازوی عقل وزن کنید قبل از این که در کفه های میزان عدل الهی قرار گیرند»

و خلاصه خود را برای جواب دادن در محشر آماده سازید.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (الْمَاضِي) عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَيْسَ مَثًا مَنْ لَمْ يَحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَاِنْ عَمِلَ حَسَنًا اَزْدَادَ اللهُ شُكْرًا وَاِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَغْفَرَ اللهُ وَتَابَ إِلَيْهِ (1)».

حضرت ابوالحسن (ص) علیه السلام (می فرماید: «از ما نیست کسی که هر روز به حساب خود مشغول نشود. چنانچه عمل نیک انجام داده است شکر الهی را بجا آورد و اگر کار بدی مرتکب شده از پروردگار طلب مغفرت کند و به سوی او باز گردد».

مسأله مراقبت از اعمال و کردار خویش آنقدر حایز اهمیت است که وقتی قرآن می خواهد بگوید به اعمال خویش توجه کنید و بنگرید که برای فردای خویش چه تهیه کرده اید، هم قبل از این جمله و هم بعد از آن، امر به تقوا می کند، گویی که مراقبت یک حالت جدانشدنی از پرهیزکاران است:

{يا ايها الذين آمنوا! اتقوا الله ولتنتظروا نفس ما قدمت لاعداء واتقوا الله إن الله خبير بما تعملون(2).}

«اي کسانی که ایمان آورده اید! تقوا پیشه کنید و هر شخصی باید بنگرد که برای روز قیامت چه از پیش فرستاده است، تقوا پیشه کنید به درستی که خداوند متعال به اعمال شما آگاه است.»

1- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۳

2- حشر: ۱۸

صفحه

۱۵۴

### لزوم توجه پرهیزکاران به دو عامل فریبنده:

اول: گاهی افکار و همت کوتاه و پست ما با مشاهده انجام دادن یک یا چند عمل نیک مغرور می شود و می گوئیم: الحمد لله؛ همین عمل برای من کافی است و من زاد و توشه خود را آماده کرده ام. این چنین شخصی از فردا و سفر طولانی و منازل مخوف و وحشتناک که در پیش دارد غافل است، همان سفر پرپیچ و خمی که اولیای خدا را به ترس و وحشت انداخته است و مولای متقیان، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام (با آن همه حسنات، که تنها یک ضربتش در جنگ احزاب برتر از عبادت ثقلین است، می فرماید:

«آه من قلة الزاد وطول الطريق وبعُد السفر وعظیم المورد»

«آه از کمی زادوتوشه و درازی جاده و طولانی بودن سفر و عظمت روز موعود(1)!»

### به دو حدیث توجه فرمایید

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (قَالَ): «ثَلَاثٌ قَاصِمَاتُ الظُّهْرِ؛ رَجُلٌ اسْتَكْتَرَّ عَمَلَهُ وَنَسِيَ ذَنْبَهُ وَأَعْجَبَ بِرَأْيِهِ(2)»

«امام باقر(علیه السلام) (می فرماید: «سه چیز کمر شکن است؛ انسان عمل خویش را زیاد بشمارد، گناهان خویش را فراموش کند و به رأی و عقیده خود مغرور شود.»

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (فِي حَدِيثٍ): «قَالَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ لِإِبْلِيسَ أَخْبِرْنِي بِالذَّنْبِ الَّذِي إِذَا أَذْنِبَهُ ابْنَ

1- نهج البلاغه، کلمات قصار، عبارت ۷۷

2- منهاج البراعه، ج ۱۲، ص ۱۳۲

صفحه

۱۵۵

آدم استحوذت علیه، قال: إذا أعجبته نفسه واستكثر عمله وصغر في عينه ذنبه(1).»

امام صادق(علیه السلام) می فرماید که رسول خدا در ضمن حدیثی فرمود: «موسی بن عمران به ابلیس گفت: کدام گناه است که اگر انسان آن را مرتکب شود بر او چیره می شوی؟ جواب داد: آنگاه که خودبین و خودرأی شود و عمل خویش را زیاد بداند و گنااهش در چشمان او کوچک جلوه کند».

### چه عقیده ای؟!؟

پرهیزکاران نه فقط به عمل کم قانع نمی شوند و عمل خویش را فراوان نمی دانند، بلکه همیشه خود را به تقصیر و کوتاهی در انجام فرایض و وظایف عبادی متهم می کنند. از کلمات حضرت امام خمینی استفاده می شود که منشأ تمام بدبختیها و هلاکتها حبّ ذات و به عبارت دیگر خودمحوری است، اگر در اختلافها احتمال بدهیم خود مقصّریم، شاید کار اصلاح شود، ولی آنگاه که هر دو طرف نظر خود را حق و بلکه مطابق اسلام بدانند هرگز این اختلاف از بین نمی رود و بلکه هر یک نزاع را گرمتر و داغتر می کنند، به گمان این که از اسلام و حق دفاع می نمایند. ایشان می فرمودند: انسان باید به خودش سوءظن داشته باشد؛ و این احتمال را بدهد که او هم گرفتار صفات زشت است، او هم مقصر است و... و این نکته بسیار قابل توجهی است. آری بر این اساس است که پرهیزکاران خود را متهم و مقصر می دانند، حتی در عبادت و بندگی؛ «و من أعمالهم مُشْفِقُونَ».

اگر عمل صالحی از پرهیزکاران صادر شود - که می شود - علی الدوام

1- منهاج البراعه، ج ۱۲، ص ۱۳۳

صفحه

۱۵۶

در خوف و هراسند؛ زیرا نمی دانند آیا عمل آنها مقبول درگاه الهی واقع شده است یا خیر؟ آیا این عمل الله و خالص بوده است یا خیر؟

### تأسف آیت الله بروجردی

نقل شده که آیت الله بروجردی(رحمه الله) در سالهای آخر عمرش، در عصر یکی از روزهای ماه مبارک رمضان فرمود: عمرم به پایان رسید و نمی دانم کاری برای آخرتم کرده ام یا خیر؟ اطرافیان عرض کردند: شما یک عمر برای اسلام خدمت کردید و این همه شاگرد تحویل دادید و کتابها تألیف و تدوین کردید و بناهای خیر در اماکن مختلف ساختید، دیگر چرا نگرانید! فرمودند: فردا حساب من با یک صراف آگاه و بصیر است.

{والذین یؤثون ما آتوا وقلوبهم وجاهة إلی ربهم راجعون(1)}.

«آنان که عمل نیک انجام می دهند، در حالی که دل‌های آنان در اضطراب است که روز باز پسین چه می شود».

\* \* \*

دوم: عامل دیگری که حقیقت را بر ما مشتبه می سازد، تعریف و تمجید است که نفس امّاره را سرکش می سازد، حتی در قرآن آمده است که نباید از خودمان تعریف کنیم تا موجبات غرورمان را فراهم سازد:

{فلا تُزکوا أنفسکم هو أعلم بمن اتقی(2)}...

«خود را تعریف و مدح نکنید خدا به پرهیزکاران داناتر است».

انسان داراي دو حیات و دو شخصیت است؛ یکی حیات ظاهری است که مردم با آن مقابل هستند و طبق ظاهر هم حکم می کنند و دیگری حیات باطنی است که در درجه اول، خدا از آن آگاه است و سپس خود انسان؛ اما سایر مردم از آن حقیقت باطنی اطلاعی ندارند و راهی هم برای آگاهی ایشان، مگر از طریق خود انسان، وجود ندارد؛ {بَلِ الْإِنْسَانُ عَلِيٌّ نَفْسِهِ بِصِيرَةٍ} (1)؛ این خود انسان است که بر باطن و خفیات خویش آگاهی دارد».

شگفت است که گاهی عنوانها، تعریفها و احترامها انسان را از خود غافل می کند و باعث می شود انسان هرگز به شخصیت باطنی خویش توجه نکند و فکر کند او همان کسی است که مردم می گویند، بلکه گاهی گله هم می کند که من فوق آن هستم که آنان می گویند و مرا هنوز نشناخته اند!

### متقین در مقابل تعریف دیگران

پرهیزگاران در مقابل این ثناخوانیها دست به درگاه ایزد متعال بلند می کنند و می گویند: «اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَفُولُونَ». «پروردگارا! مرا نسبت به آنچه دیگران می گویند مؤاخذه نکن».

بارالها! اینها می گویند که من شخصی مؤمن، متقی، مجتهد، امین و عادل هستم. آیا هستم یا این که صرفاً از این عناوین کسب آبرو می کنم و بس، و روز قیامت باید مورد مؤاخذه قرار گیرم!

«وَأَجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَطْنُونَ»

«بارالها! باطن مرا بهتر و عالیتر از آنچه که در گمان آنها است، قرار ده»!

یعنی آنچه که می گویند، کفایت نمی کند، بلکه آن طور قرارم ده که مافوق گمان و خیال آنهاست. خلاصه باطن مرا از ظاهرم بهتر قرار ده! و اگر گناهی در گوشه و کنار زندگی ام هست که مردم نمی دانند، ببخش تا باطنم برتر از تعریفها و تمجیدهای آنان باشد. آری متقین متوجهند که غرور و عجب، نه از ناحیه خودشان و نه از گفتار دیگران نصیب شان نشود.

در اینجا با گفتاری از امام سجاد(علیه السلام) در دعای مکارم الأخلاق بحث را خاتمه می دهیم:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَآلِهِ وَلَا تُرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةَ إِلَّا حَطَّطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا وَلَا تُحْدِثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحْدَثْتَ لِي ذُلًّا بَاطِنًا عِنْدَ نَفْسِي بِقَدْرِهَا.»

خلاصه بحث

علمای اخلاق با الهام از روایات اهل بیت (علیهم السلام) مراقبه را برای هر انسانی که قصد تکامل دارد، ضروری و لازم دانسته اند و در این زمینه کتابهایی چون «المراقبات» و «محاسبة النفس» نوشته اند. از آیه هیجده سوره حشر استفاده می شود که مراقبت نفس برای هر تقوا پیشه ای لازم است، مخصوصاً مراقبت نفس در دو جا ضرورت دارد:

1- آنجا که عمل خوبی از انسان سر زده که آن عمل را زیاد و یا کافی برای خود می داند که شیطان در این هنگام بر او چیره می شود. منشأ این زیاد بینی عمل، همان حب ذات است که ریشه بسیاری از فسادهاست. بزرگان هر چه عمل فراوان داشته باشند باز خود را مقصر می دانند.

2- آنجا که مردم از او تعریف می کنند، و آن تعریفها افراد ضعیف

صفحه

۱۵۹

النفس را گم می کند. اما پرهیزگاران در همین حال هم متوجه خداوند هستند و متقاضی ترفیع درجات و آمرزش گناهانند.

### سؤال و تمرین:

1- «مراپطة النفس الي العقل» گویای چه مطلبی است و چند مرحله دارد؟

2- دو حدیث در ارتباط با محاسبه بیان کنید.

3- از آیات قرآنی درباره مراقبه نمونه ای بیاورید.

4- چگونه انسان به وسیله خود دچار غرور می شود؟

5- دو حدیث درباره زیاد نشمردن عمل بیاورید.

6- پرهیزگاران درباره اعمال خود چگونه فکر می کنند؟

7- مطلب ارزنده ای که از حضرت امام خمینی ذکر شده است چیست؟

8- چرا آیت الله بروجردی تأسف می خورد؟

9- دوّمین عاملی که انسان را مغرور می سازد کدام است؟

10- انسان دارای دو شخصیت است، ظاهری و باطنی، لطفاً آن دو را شرح دهید.

11- برنامه متقین در ارتباط با تعریفهای مردم چیست؟

12- پرهیزکاران در مقام بهتر کردن باطن خویش هستند، در این ارتباط دعایی از مکارم الاخلاق بیان فرمایید.

صفحه

۱۶۰

صفحه

۱۶۱

«قَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ: أَنْكَ تَرِي لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ وَحَزْمًا فِي لَيْنٍ وَإِيمَانًا فِي يَقِينٍ، وَ حِرْصًا فِي عِلْمٍ وَ عِلْمًا فِي حِلْمٍ)»

«از نشانه های متقین این است که آنها را در دین قوی و در عین آرامی استوار و تصمیم گیرنده می بینی، همچنین ایمانی تکامل یافته در بوته یقین و حریص در علم و علمی توأم با حلم و بردباری در آنها خواهی یافت.»

همان طور که مشاهده می شود، سیاق عبارات در اینجانب تغییر می کند که دلیل آن یا تفنن در عبارات است که از فنون خطابه و بلکه فصاحت و بلاغت است و یا این که علامت و نشانه های متقین در این امور، روشنتر است و برای شناخت آنان رساتر می باشد و کلمه علامت که در کلام حضرت آمده خودگویای این مطلب است.

ثبات و استقامت در دین

از نشانه های بارز پرهیزکاران این است که نسبت به حفظ دین و

صفحه

۱۶۲

مکتب خود و عمل کردن به دستورات آن بسیار قوی و مستحکمند. اصولاً استقامت و ثبات در دین برای هر پرهیزکاری لازم و ضروری است؛ زیرا یکی از نخستین گامهای تقوا، آمادگی برای عالم آخرت است و این آمادگی تنها با مراعات کردن حدود و ثغور احکام اسلام حاصل می شود. پیشتر ضمن حدیثی خواندیم که از حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) سؤال شد چه کنیم که آماده مرگ باشیم؟ حضرت در جواب فرمود: واجبات خود را انجام دهید و از محرّمات بپرهیزید و اخلاق خود را نیک گردانید، دیگر باکی از مرگ نداشته باشید (1).

### نقطه ضعف در انسان

قرآن مجید چند نقطه ضعف را بیان کرده و آنها را به اصل خلقت انسان نسبت می دهد؛ از قبیل ظلوم و کفور و عجز بودن. یکی از این نقاط ضعف - که فعلاً مورد بحث ماست - عبارت از هُلُوع بودن انسان است، آنجا که می فرماید: {إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا، وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا إِلَّا الْمُصَلِّينَ، الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ} (2) ...

«تفسیر المیزان» برای هُلُوع دو معنا ذکر می کند: ۱ - شدت حرص ۲ - همان حالتی که در آیه بعد ذکر شده است؛ {إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا}؛ «جزع کردن در موقع بلا و ممسک بودن در موقع غنا» (سپس علامه طباطبایی) رحمه الله (معنای دوم را ترجیح می دهد، بنابراین معنای هُلُوع نوعی عدم ثبات و استقامت برای انسان است، گویا انسان در هر حالی یک چهره و یک شکل به خود می گیرد، اگر مصیبتی به او برسد جزع و فزع

1- سفینه البحار.

2- معارج: ۲۳ - ۱۹

صفحه

۱۶۳

می کند و اگر مال و منالی نصیبش شود ممسک و بخیل می گردد.

اما نمازگزاران و آنان که قطره وجود خویش را به کانون نور و هستی متصل ساخته اند، از این رنگ پذیری میرا هستند البته آن نمازگزارانی که توانسته اند در اثر نمازهای پنجگانه در همه حال دل را متوجه حق متعال کنند و از عهده سایر احکام؛ از قبیل پرداخت حق سائل و محروم (مساکین و از کار افتادگان) و پاک و عفیف نگه داشتن دامن از هر نوع آلودگی و مراعات کامل نسبت به امانتها و پیمانها و شهادت به حق دادن به نفع مظلوم و محافظت تمام درباره نمازهای یومیه، برآیند. چنانچه قرآن در دنباله این آیه می فرماید: {إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ.}

از این آیات نتیجه می گیریم که ثبات در دین، انسان را از رنگ پذیری و تذبذب، نجات می بخشد و متقین که پایدار و محکم در صراط دین گام بر می دارند، هرگز رنگ پذیری ندارند و در تمام حالات؛ اعم از فقر و غنا، مرض و سلامتی، حزن و سرور و... در یک حال، که همان حرکت در خط اسلام و شریعت است، خواهند بود.

آیت الله فرید اراکی (رحمه الله) نقل می کردند که یکی از شاگردان آیت الله شیخ عبدالکریم حائری باداشتن فضل و علم، حوزه راه کرد و در حکومت رضاخان برای امر قضاوت به دادگستری رو آورد و لباس روحانیت را از تن درآورد و شکل و قیافه اش را تغییر داد. روزی او را در صحن مطهر حضرت معصومه (علیها السلام) (در حالی که آیت الله سید محمد تقی خوانساری) رحمه الله (از سوی دیگر حرم می آمد، دیدم. ما هر سه در یک نقطه تلاقی کردیم ولی مرحوم آیت الله خوانساری با این که از دوستان او بود مطلقاً به صورت آن

صفحه

۱۶۴

دوست قدیمی نگاه نکرد و هیچ گونه التفاتی ننمود. آن عالم بزرگوار باید هم چنین می کرد و بدون هیچ گونه هراس از ملامت ملامت کنندگان به وظیفه شرعی خود عمل می نمود؛ زیرا او تشخیص داد که در مقابل مردی قرار گرفته که پشت به حوزه اسلام کرده است آن هم در آن عصر غربت روحانیت.

### یگانه بینی متقین

پرهیزکاران تنها یک چیز را در نظر دارند و آن هم خداست، همان طوری که حضرت فرمود:

«عظم الخالق في أنفسهم فصغر مادونه في أعينهم»

«خدا در دل و قلب اینان جای گرفته و غیر از خدا هر چه باشد در چشم آنان کوچک و پست است.»

آیا کسانی که چنین عقیده ای دارند ممکن است در دین و عمل به وظیفه کوتاهی کنند؟ هنگامی که انقلاب اسلامی ایران به اوج رسیده بود و امام از فرانسه رهبری نهضت را بر عهده داشت و تمام احزاب و سازمانها ندای «مرگ بر شاه» را شعار خویش قرار داده بودند رهبران جبهه ملی به دیدن امام رفتند، با این که راه درازی را طی کرده و خود را به نوفل لوشاتو رسانده بودند، امام صلاح ندیدند که با آنها ملاقات خصوصی داشته باشند. اما کدام رهبر سیاسی است که در چنین شرایطی مسامحه نکند؟

هزاران نفر از دانشجویان آمریکا و اروپا و اقشار مختلف مردم ایران، عملی را از امام تقاضا می کردند؛ مثلاً از ایشان می خواستند که در مرگ فلان شخص که چهره معروف و مشهوری دارد و گروه فراوانی به او عشق

صفحه

۱۶۵

میورزند جمله ای به عنوان تسلیت به خانواده اش بنویسد و چون ایشان این کار را صحیح نمی دانست سکوت می کرد و چیزی نمی نوشت. آری پرهیزگاران برای دین عظمی بزرگتر از تمام جهان قائل هستند و خود را مصداق این آیه قرار داده اند:

{قُلْ اللَّهُ تَمَّ دَرُهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ(1)}

«بگو الله، سپس دشمنان را بگذار تا به بازیچه خود مشغول شوند.»

### مانع خطرناک

این قدرت عالی و قوت در دین، گاهی ممکن است انسان را به پرتگاه بکشاند که همان خودبینی، خودمحوری و عجب می باشد. به این ترتیب که شخص دارای آن قوت، به اسم اسلام و مکتب، اعمالی انجام می دهد و گوش به سخن احدی نمی دهد، چنانکه امروز برای بعضی، واژه قاطعیت چنین معنایی دارد. بعضی از کوتاه نظران کسی را شخص قاطع می دانند که سرش را پایین بیندازد و همچون بولدوزر بکوبد و به جلو حرکت کند و به احدی هم مجال صحبت ندهد، اما متقین از این مرحله خطرناک هم سالم می گذرند؛ زیرا برنامه آنان بعد از قوت در دین عبارت است از «حَزْمًا فِي لَيْنٍ».

واژه «حزم» به معنای استواری و هوشیاری و فراهم آوردن کار خویش است. متقین استواری و ثبات را در بوته «لین» و نرمی نهاده اند تا هر فردی بتواند بدون ترس با آنها سخن بگوید و بلکه به گونه ای خاص و با دقت به کلمات دیگران توجه می کنند و سراپا گوش می شوند و به گفتار

1- انعام: ۹۱

صفحه

۱۶۶

مردم به نرمی و گرمی توجه می کنند و گاهی هم الهام می گیرند. اما نه این که هر کسی هر چه گفت بپذیرند. در حالات پیامبر(صلي الله عليه وآله) آمده است که آن حضرت به گونه ای سخن گوینده را گوش می داد که عده ای آن حضرت را «أذن» خطاب می کردند؛ یعنی «گوش»، آیه نازل شد که:

{وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذْنٌ، قُلْ أذن خَيْرٌ لَكُمْ(1)}...

«از آنها کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند او گوش است - یعنی خوش باور - بگو گوش بودن او به نفع شماست.»

در شأن نزول این آیه آمده است که گروهی از منافقان دور هم نشسته بودند و سخنان ناهنجار درباره پیامبر(صلي الله عليه وآله) می گفتند. یکی از آنان گفت: سکوت کنید؛ زیرا می ترسم به گوش او برسد، یکی از آنان که نامش جلاس بود گفت: مهم نیست، چون اگر به گوش او رسید نزد وی می رویم و انکار می کنیم و او از ما می پذیرد، محمد(صلي الله عليه وآله) آدم خوش باور و دهن بینی است! و هر کس هر چه بگوید قبول می کند. در این هنگام آیه مزبور نازل شد.

آنها یکی از نقاط قوت پیامبر را که وجود آن در یک رهبر کاملاً ضروری است به عنوان نقطه ضعف تلقی می کردند و از این واقعیت غافل بودند که یک رهبر محبوب باید نهایت لطف و محبت را نشان دهد و با مردم صحبت و گاهی مشورت کند و حتی عذرای مردم را بپذیرد و در مورد عیوب آنها پرده پوشی کند، مگر آن که باعث سوء استفاده شود.

خلاصه این که آن رهبر دلسوز، وحی الهی را می شنید و پیشنهاد مفید را استماع می کرد و عذرخواهی افراد را در صورتی که به نفع آنها و جامعه



مسلمین بود می پذیرفت. پرهیزکاران نیز با تمام قوت و قاطعیت، از نرمی برخوردارند، به طوری که هر فردی می تواند به آنان نزدیک شود و سخن بگوید.

### ایمانی مقرون با یقین

صاحبان تقوا ایمان خود را تقویت می کنند و به مقام یقین می رسند؛ زیرا یقین از اعتقاد جازم و محکم قلب حکایت می کند که هرگز لغزشی برای آن نیست؛ مثلاً پس از مشاهده خورشید و روشنایی، به وجود روز یقین پیدا می کنیم، به طوری که اگر تمام اهل دنیا با وجود روز، مخالفت کنند برای ما شک و تردیدی حاصل نمی شود.

«اسلام» نیز به وسیله «اقرار شهادتین» حاصل می شود، گر چه مانند منافقین در قلب خلاف آن باشد. و ایمان، گذشته از اقرار زبان، احتیاج به تصدیق قلبی دارد و ممکن است این تصدیق قلبی از روی تقلید و یا ادله سستی پیدا شود. اما یقین، روشنایی و رسیدن به واقعیتی است که فوق تمام مراحل گذشته و بسیار کمیاب است.

امام صادق(علیه السلام) خطاب به جابر جعفی می فرماید:

«إِنَّ الْإِيمَانَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِسْلَامِ وَإِنَّ الْيَقِينَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِيمَانِ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ أَعَزُّ مِنَ الْيَقِينِ(1)»

«همانا ایمان برتر از اسلام و یقین برتر از ایمان است و چیزی برتر از یقین نیست.»

متقین از این اکسیر کمیاب؛ یعنی «یقین» برخوردارند و ایمان آنان در

### درس شانزدهم

قال الإمام عليه السلام: «(وَقَصْدًا فِي غِنَى، وَخَشْوَعًا فِي عِبَادَةِ، وَتَحَمُّلاً فِي فَاقَةِ، وَصَبْرًا فِي شِدَّةِ)»

«تقوایبیشگان با داشتن ثروت و امکانات، میانه روی می کنند و در حال فقر آراسته حرکت می کنند و در مشکلات شکیبایند.»

پرهیزگاران در حال غنا و ثروت میانه روی در امور را از دست نمی دهند. صاحبان قدرت و امکانات، با پیش گرفتن میانه روی، توده مردمی را که قادر به بلندپروازی نیستند، مراعات می کنند.

آری چنین مردان خودساخته و پرهیزگاران والا مقامی، از مکتب مولایشان علی(علیه السلام) الهام گرفته اند که در نامه خویش به «عثمان بن حنیف»، برنامه عملی خود را چنین بیان می کند:

«ولو شئت لاهتديت الطريق إلي مصفي هذا العسل، وأبواب هذا القمح و نسائج هذا القر، ولكن هيهات أن يغلبني هواي(1)».

1- نهج البلاغه، نامه ٤٥

صفحه

١٧٢

«اگر بخواهم می توانم از عسل مصفا، غذا و از مغز گندم، نان و از ابریشم خالص برای خود لباس تهیه کنم اما غلبه هوا و هوس بر مثل منی بسیار بعید است».

حضرت در اوایل خطبه با اشاره به میانه روی متقین فرمود: «مَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ» و در اینجا قدرت روحی آنان را یاد آور می شود که چنانچه ثروت و مال فراوان نصیب آنان شود، باز از میانه روی و اعتدال منحرف نمی شوند.

### خشوع در عبادت

علم و عبادت دو جوهره و کیمیای عالم وجودند. قرآن، غرض از خلقت جهان را تحصیل علم و معرفت و بندگی برای انسان معرفی کرده و فرموده است:

{الله الذي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرَ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوهُنَّ} (1); {خداست که هفت آسمان و زمین و تمام آنچه در بین آنها لازم بوده خلق کرده است، تا شما انسانها بدانید.}

و در جای دیگر می فرماید: {مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ} (2); و با این آیه خلقت انسان را «عبودیت و بندگی حق» بیان می کند.

اکنون که اهمیت عبادت را دانستیم، باید بدانیم که عبادت در صورتی مفید و ثمربخش است که انسان با خشوع و خضوع، قطره دل را متصل

1- طلاق: ١٢

2- الذاریات: ٥٦

صفحه

١٧٣

به کانون هستی کند. در ضمن روایتی که از امیرمؤمنان(علیه السلام) نقل شده(1) آمده است:

«أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةِ لَيْسَ فِيهَا تَدْبِيرٌ، أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةِ لَيْسَ فِيهَا تَفَكُّرٌ.»

«قرائت بی تدبیر و عبادت بی تفکر بیهوده است و خیری در آن نیست».

### خشوع در نماز

روح و حقیقت نماز، به عنوان مهمترین عبادت اسلامی، خضوع و خشوع (2) است و آن مقدار از نماز که در آن حال توجه و مراقبت وجود داشته باشد، مورد قبول درگاه خداوند قرار می گیرد. برای روشن شدن مطلب به این آیات و روایات توجه کنید:

{قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ(3)}

«مؤمنانی که در نمازشان خشوع دارند، رستگارند».

{أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي(4)}

«نماز را به خاطر یاد من بپا دار».

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى

---

### 1- اصول کافی.

2- مرحوم فیض کاشانی در کتاب محجة البیضاء، خشوع در نماز را به دو بخش تقسیم می کند: اول خشوع بدنی که تمام اعضا و جوارح انسان حالت افتادگی و تواضع به خود بگیرد (و در بعضی روایات وارد شده در نماز چشم خود را به سجده گاه بیفکن)، دوم خشوع قلبی که بسیار مهم است و عبارت است از بیرون کردن غیر خدا از قلب و مشغول ساختن دل به معبود حقیقی: یعنی الله.

3- مؤمنون: ۲

4- طه: ۱۴

---

صفحه

۱۷۴

{تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ}

«ای کسانی که ایمان آورده اید، در حال مستی نزدیک نماز نشوید تا بدانید چه می گوئید(1)».

از این آیات استفاده می شود که فلسفه و علت نماز همان یاد خداست، بنابراین نماز انسان مست که معنای آیات را نمی فهمد باطل است.

در اینجا جا دارد به مفاد آیه اخیر توجه بیشتری کنیم؛ زیرا دلیل بطلان نماز شخص مست را عدم توجه او به معنای آیات و انکار بیان می کند. بنابراین آیا نماز نمازگزار بی توجه صحیح است؟ گرچه فتوای فقهای عظام این است که صحیح است اما اگر دقت کنیم چندان فرقی بین نماز مست با نماز غافل مشاهده نمی شود.

و اما روایات:

1- قال رسول الله(صلي الله عليه وآله): «(لا يَنْظُرُ اللهُ إِلَى صَلَاةٍ لَا يَحْضُرُ الرَّجُلُ فِيهَا قَلْبُهُ مَعَ بَدَنِهِ(2))».

پیامبر گرامی(صلي الله عليه وآله) فرمود: «خداوند متعال به نمازی که دل نمازگزار با بدنش همراه نباشد، اعتنا نمی کند».

2- قالَ الباقر(عليه السلام): (إِنَّ الْعَبْدَ ليرْفَعُ لَهُ مِنْ صَلَاتِهِ نَصْفَهَا أَوْ ثُلُثَهَا أَوْ رُبْعَهَا أَوْ خُمْسَهَا، فَمَا يَرْفَعُ لَهُ إِلَّا مَا يَقْبَلُ عَلَيْهِ مِنْهَا بِقَلْبِهِ(3)).»

امام باقر(عليه السلام) فرمود: «گاهی بیش از نصف، یک سوّم، یک چهارم و یا

1- نساء: ۴۳

2- محجة البيضاء، ج ۱، ص ۳۵۱

3- وسایل الشیعه، ج ۳، ص ۵۲

صفحه

۱۷۵

یک پنجم نماز انسان بالا نمی رود. و به طور کلی نماز او پذیرفته نمی شود مگر همان مقداری که در آن اقبال و توجه قلبی داشته باشد.»

3- عَنِ الرَّضَا(عليه السلام): (إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ(عليه السلام) كَانَ يَقُولُ: «طُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ الْعِبَادَةَ وَالِدَّعَاءَ، وَلَمْ يَشْغَلْ قَلْبَهُ بِمَا تُرِي عَيْنَاهُ وَلَمْ يَنْسَ ذِكْرَ اللَّهِ بِمَا تَسْمَعُ أذْنَاهُ، وَلَمْ يَحْزَنْ صَدْرَهُ بِمَا أُعْطِيَ غَيْرَهُ(1)).»

امام هشتم از امیرالمؤمنین نقل می کند که حضرت بسیار می فرمود: «خوشا به حال کسی که عبادت و دعا را برای خدا خالص کرده و قلبش گرفتار به آنچه که می بیند نشده و یاد خدا را فراموش نکرده و نسبت به آنچه به دیگران داده شده است محزون نمی شود.»

پس معلوم شد که غرض از خلقت عالم، انسان است و غرض از خلقت انسان عبادت و بندگی کردن. و بدیهی است روح و حقیقت عبادت حالت خشوع در عبادت است که کیمیایی بس ارزنده است و پرهیزکاران مس وجود خویش را با این اکسیر طلا کرده و به هدف خلقت رسیده اند؛ «طُوبَى لِأَهْلِ النَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ!»

#### متقین در حال فقر

تقوا چه نیروی عظیم و چه مربّی کاملی است که در هر زمان و مکانی صاحب خویش را به سرمنزل مقصود هدایت می کند؛ در حال غنا و ثروت به اقتصاد و میانه روی و در حال فقر و فاقه، به تجمل (ظاهر را بی نیاز جلوه دادن) و عزّت نفس را نگه داشتن. متقین در حال فقر به گونه ای در

1- محجة البيضاء، ج ۱، ص ۳۵۳

صفحه

۱۷۶

جامعه ظاهر می شوند که کسی از گرفتاریهای آنان آگاه نشود.

گاهی بسیاری از بزرگان که همه می پنداشتند در رفاهند، پس از مرگ معلوم شد که برای کوچکترین ضروریات زندگی به نانوا و قصاب بدهکار بوده اند و نتوانسته اند قرض خود را بپردازند و نیز دیده شده است که اهل منزلی گرسنه مانده اند ولی این خبر از چهار دیواری منزل بیرون نرفته است تا آبروی خود را حفظ کرده باشند. این گونه افراد نه تنها ابراز فقر نمی کنند، بلکه کفش و کلاه و لباس خود را هم به گونه ای

می آریند که دیگران چیزی از فقر آنها نفهمند. تجمل پرهیزگاران همین است، نه آن که از زر و زیور دنیا استفاده کنند و تجمل پرست باشند.

اینک به مناسبت بحث، حکایتی را از یکی از اساتیدمان می آورم: ایشان می فرمود: نزدیک شب عید نوروز بود، داخل مغازه ای شدم تا ماهی بخرم، دیدم شخصی با لباس مندرسی ایستاده است و نگاه می کند. به صاحب مغازه گفتم: یک ماهی هم به این آقا بدهید. ماهی را گرفت و رفت، بعد از رفتن او، صاحب مغازه گفت: شما ایشان را می شناختید؟ گفتم: خیر، گفت: چندین باب مغازه در همین خیابان دارد و فردی ثروتمند است! تعجب کردم، چطور لباس و ظاهرش این طور بود و عجیب تر این که ماهی را هم گرفت و رفت؟! اصولاً بعضی خود را فقیر و گرفتار نشان می دهند و گروهی به عکس، آقامنش زندگی می کنند.

### شکیبایی در سختی ها

از دیگر اوصاف مردان حق، صبر و شکیبایی در مشکلات است و چون پیشتر درباره صبر مطالبی آوردیم، در اینجا فقط به این جمله اکتفا می کنیم که صبر و شکیبایی در شادای کار بسیار مهمی است و باید در این

صفحه

۱۷۷

مواقع از خدا کمک گرفت. همان طور که قرآن مجید به ما آموخته است:

«رَبَّنَا! أفرغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَبَّتْ أقدامنا وَانصُرْنَا عَلَي الكافرين(1)».

«بارها! ما را با صبر و شکیبایی قرین گردان و گامهایی ما را ثابت بدار و بر قوم کافر یاریمان فرما!»

### خلاصه بحث

پرهیزگاران از امام خود الهام گرفته اند و حتی با داشتن امکانات مالی هم از مسیر اعتدال و میانه روی خارج نمی شوند.

غرض از خلقت عالم، به تکامل رسیدن انسان است و این تکامل در سایه عبودیت حاصل می شود و روح عبادت هم خشوع و توجه به حق است و پرهیزگاران با چنین کیمیایی: یعنی خشوع در عبادت مانوس هستند.

صاحبان تقوا در حال فقر و پریشانی آقامنش رفتار می کنند و کسی را از نیاز خویش مطلع نمی سازند و اصولاً در مشکلات، صبر را سرلوحه زندگی قرار می دهند.

1- بقره: ۲۵۰

صفحه

۱۷۸

### سؤال و تمرین

1- پرهیزگاران در حال غنا و ثروت چه می کنند؟

2- (علی) علیه السلام (به عثمان بن حنیف چه فرمود؟

3- خشوع در عبادت چطور غرض و هدف خلقت انسان قرار می‌گیرد؟

4- عبادت بدون توجه چه نقشی دارد؟

5- اهمیت خضوع در نماز را از نظر آیات و روایات بیان کنید.

6- برنامه متقین در حال فقر و نداری چیست؟

7- تجمل متقین در حال فاقه به چه معنی است؟

8- حکایت مرد ثروتمندی را که فقیر مآبانه رفتار می‌کرد، بیان کنید.

9- دستور قرآن درباره صبر و مدد گرفتن از خدا چیست؟

10- خلاصه بحث را بیان فرمایید

صفحه

۱۷۹

درس هفدهم

قال الإمام(عليه السلام): «وَطَلِبًا فِي حَلَالٍ، وَتَشَاطُفًا فِي هُدًى، وَتَحَرُّجًا عَنِ طَمَعٍ.»

«متقین طالب رزق حلال و برای هدایت و رستگاری دلشاد و از طمع دورند.»

### تحصیل رزق حلال

در کتاب مکاسب، راههای تحصیل مال و طریق کسب، به دو بخش تقسیم شده است: یکی «کسب حلال» که عبارت است از بیع و اجاره و مضاربه و مساقات و... و دوم «کسب حرام» (که از آن به «مکاسب محرّمه» تعبیر می‌شود) مثل بهره‌وری از قمار و رشوه و کمک به ظالم و کمک به گناه و...

خداوند متعال تأمین روزی حلال تمام بندگان را ضمانت کرده است و اگر چنانچه انسان عجله کند و چیزی از حرام به دست آورد، رزق حلال او از بین می‌رود.

صفحه

۱۸۰

در کتاب وسائل الشیعه، (1) روایات متعددی در این باره نقل شده است؛ مثلاً رسول خدا(صلي الله عليه وآله) می‌فرماید: جبرائیل به من خبر داد که هیچ فردی از دنیا نمی‌رود مگر این که رزق خودش را استیفا کرده است.

سپس به مردم توصیه می‌کند و می‌فرماید: با تقوا باشید و از راه صحیح و نیکو ارتزاق کنید.

در حدیث دیگری آمده است:

قال أبو عبد الله(عليه السلام): «لَوْ كَانَ الْعَبْدُ فِي جَحْرِ لَأَتَاهُ رِزْقُهُ، فَاجْمَلُوا فِي الطَّلَبِ.»

امام صادق(عليه السلام) فرمود: «اگر انسان در سوراخی قرار بگیرد رزق او خواهد آمد، بنابراین در طلب رزق خویش به راه خوب و حلال بروید.»

البته طلب رزق حلال، سختی و مشکلاتی دارد، آن کس که می خواهد احکام شرع و بلکه انصاف در معامله را مراعات کند و نیز به موارد حلال اکتفا نماید، طبیعی است که نمی تواند مانند آن شخص لا ابالی و فاسق و آزاد باشد. در متون اسلامی کسب حلال از مهمترین عبادات و نوعی جهاد در راه خدا محسوب شده است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) «الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءً أَفْضَلُهَا الْحَلَالُ» (2).

امام باقر (علیه السلام) می گوید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (فرمود: «عبادت هفتاد جزء دارد که بهترین آن کسب حلال است.»)

عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ (مُوسَى) عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ

---

1- ج 6، ص 29

2- وسایل الشیعه، ج 6، ص 11

---

صفحه

181

طَلَبَ هَذَا الرَّزْقَ مِنْ حُلِّهِ لِيَعُودَ بِهِ عَلَي نَفْسِهِ وَعِيَالِهِ كَان كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.»

موسی بن بکر می گوید که امام کاظم (علیه السلام) (به من فرمود: «کسی که به دنبال رزق حلال می رود تا زندگی خود و خانواده اش را تأمین کند، همچون مجاهد در راه خداست(1)».)

### نشاط در راه حق

از جمله اوصاف متقین «نشاطاً في هُدي» است. در کتاب منهاج البراعه (2) این عبارت را چنین معنا کرده است که متقین حرکت به سمت حق و حقیقت و عبادت را با طیب نفس و رضایت باطنی انجام می دهند، نه از روی کسالت و بی رغبتی. به طور کلی هر عملی که بر اساس نشاط انجام گیرد، از نظر موفقیت عمل کننده و رسیدن به هدف، قابل قیاس نیست با عملی که بر پایه کسالت و بی رغبتی است؛ زیرا کسالت در عبادت کسی را به عبودیت و بندگی نمی رساند، همان طور که کسالت در کسب و کار، انسان را به هزاران ذلت و بدبختی می کشاند.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (أَنَّهُ قَالَ: «إِيَّاكَ وَالضَّجْرَ وَالْكَسَلَ إِنَّهُمَا مِفْتَاحُ كُلِّ سُوءٍ، إِنَّهُ مَنْ كَسَلَ لَمْ يُؤَدِّ حَقًّا، وَمَنْ ضَجَرَ لَمْ يَصْبِرْ عَلَي حَقِّ» (3).

امام صادق (علیه السلام) (می فرماید: «از کسالت و دلتنگی بپرهیز؛ زیرا این دو کلید هر بدی است. شخص کسل به وظیفه خویش عمل نمی کند و آن کس که ناآرام و دلتنگ است هرگز صبر نمی کند.»)

---

1- وسایل الشیعه، ج 6، ص 11

2- این کتاب یکی از ارزنده ترین شرحهای نهج البلاغه است که در بیست و یک مجلد تألیف شده است.

3- وسایل الشیعه، ج 6، ص 39

---

صفحه

## احتراز از طمع

یکی از صفات زشت انسانی «طمع» است. اگر اندکی در آثار شوم طمع بیاندیشیم خواهیم دید که این رذیله «أم الأمراض» است و انسان را به مهالک زیاد می‌کشاند که برخی از آن مرضها را می‌شماریم:

1- باعث غش در معامله و کمروشی و تقلب و احتکار و گرانفروشی می‌شود.

2- انسان را از بعضی عبادات و واجبات از قبیل حج، نماز اول وقت و رفتن به جهاد دور می‌سازد.

4- غم و غصه و تشویش خاطر دائمی برای صاحبش ایجاد می‌کند؛ زیرا با خود فکر می‌کند، اگر بیست سال پیش فلان زمین و یا خانه را خریده بودم الآن ثروتمند بودم و همیشه خودش را با «اگر» محزون و ناراحت می‌کند.

قال رسول الله (صلي الله عليه وآله): «(مَنْ أَصْبَحَ وَالدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمُّهُ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ وَالزَّمَّ قَلْبَهُ أَرْبَعُ خِصَالٍ، هَمًّا لَا يَنْقُطِعُ أَبَدًا وَ شُغْلًا لَا يَنْفَرُجُ مِنْهُ أَبَدًا وَ قَفْرًا لَا يَبْلُغُ غِنَاهُ أَبَدًا وَأَمَلًا لَا يَبْلُغُ مُنْتَهَاهُ أَبَدًا(1)).»

پیامبر گرامی فرمود: «کسی که صبح کند و دنیا بزرگترین هدفش باشد، نزد خدا هیچ ارزشی ندارد و چهار چیز در روح و روان او واقع می‌شود، الف: هم و غمی که هرگز زایل نمی‌شود، ب: مشغله و گرفتاری که هرگز از آن خارج نمی‌گردد، ج: فقر و احتیاجی که هرگز به غنا و بی‌نیازی نمی‌رسد و د: آرزوهای طولانی که به منتهای آن دست نمی‌یابد.»

5- طمع انسان را دلیل می‌کند و همه به انسان طمّاع با چشم حقارت

1- مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۳۰

صفحه

۱۸۳

می‌نگرند و از این رو در روایات فراوان آمده است که: «اگر خواهان عزت خود هستی از طمع دوری گزین!»

عَنْ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (قال): «بئس العبد عبدٌ له طمع يقوده وبئس العبد عبد له رغبة تذله(1).»

امام باقر(علیه السلام) فرمود: «انسان بدی است کسی که طمع او را مهار کرده و نیز بد آدمی است کسی که رغبت و میل به دنیا او را خوار و ذلیل ساخته است.»

قال علي بن الحسين(عليهما السلام): «رأيتُ الخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قِطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ(2).»

حضرت زین العابدین(علیه السلام) فرمود: «تمام خوبی را در طمع نداشتن نسبت به آنچه در دست مردم است یافتیم.»

امید انسان باید فقط به خدای تبارک و تعالی باشد، نه به مال و پدر و فرزند و...

قال أمير المؤمنين(عليه السلام): «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُوا أَرْجِي مِثْلَ مَا تَرْجُوا، فَإِنَّ مُوسَى بَنَ عِمْرَانَ خَرَجَ يَفْتَبِسُ نَارًا لِأَهْلِهِ فَكَلَّمَهُ اللَّهُ وَرَجَعَ نَبِيًّا(3).»...



حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: «ای انسان! به آنچه که امید نداری امیدوارتر باش از آنچه که نسبت به آن امیدواری! زیرا موسی بن عمران نیمه شب برای تهیه آتش رفت ولی خداوند متعال با او سخن گفت و به پیامبری مبعوثش کرد...»

1- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۰

2- اصول کافی ج ۱، ص ۳۲۰

3- وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۳

صفحه

۱۸۴

6- هر که در او طمع باشد، ایستگاه ندارد؛ یعنی انسان طماع با خود می گوید کسب فلان مقدار پول و یا ملک و یا ریاست بر این کافی است ولی وقتی به آنجا رسید، احساس می کند که طالب بالاتر و بیشتر از آن است.

قال رسول الله (صلي الله عليه وآله): «لَوْ كَانَ لِإِبْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ ذَهَبٍ لِأَبْتَيْهِ وَرَأَاهُمَا ثَالِثًا، وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابَ (1)»...

پیامبر گرامی فرمود: «اگر پسر آدم دو بیابان از طلا داشته باشد، باز دنبال بیابان سوّمی می گردد که مملوّ از طلا باشد. خلاصه این که: دل انسان را غیر از خاک چیزی پر نمی کند.»

گویند که اسکندر در کشور گشاییهایی که داشت، خانه ها و قریه ها و شهرها و زراعتها را پایمال کرد و خود را به سرزمین چین، که آن روز دورترین نقطه بود، رساند. «فغفور» سلطان آنجا یک میهمانی و دعوت از اسکندر و بزرگان لشکر به عمل آورد و در این میهمانی سفره ای گسترده که تمام ظروف نهاده شده در آن از طلا و جواهر بود اما هیچ غذا و خوراکی نداشت! و فغفور اصرار کرد که: بفرمایید از این اشیاء قیمتی میل کنید. اسکندر از این برخورد ناراحت شد و گفت: خوراکی بر سر سفره نیست، چه بخوریم؟ فغفور گفت: مگر شما چه می خورید؟ اسکندر گفت: مقداری نان. در این هنگام فغفور با جمله ای او را متنبّه ساخت و گفت: آیا در آن سوی دنیا لقمه نانی پیدا نمی شد که این همه راه را آمدی و این همه انسان را کشتی و این همه اموال را حیف و میل کردی؟

در خاتمه این بحث، به این روایت دقت کنید که می فرماید: طمع در

1- مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۶۳

صفحه

۱۸۵

هر کس که باشد او را از ایمان خارج می کند:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قُلْتُ لَهُ (مَا) الَّذِي يَثْبُتُ الْإِيمَانَ فِي الْعَبْدِ قَالَ: الْوَرَعُ وَالَّذِي يَخْرُجُهُ مِنْهُ؟ قَالَ الطَّمَعُ (1)».

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «آنچه ایمان را در انسان ثابت می دارد، ورع و تقواست و آنچه ایمان را از او خارج می کند، طمع و آز است.»

از خداوند تبارک و تعالی می خواهیم که ما را برای کسب مکارم اخلاق و ترک رذایل، هدایت و یاری فرماید.

#### خلاصه بحث

فقها کسب را به دو بخش «حلال» و «حرام» تقسیم کرده اند، از سوی دیگر خداوند ضامن رزق حلال بندگان است، البته طلب حلال مشکلاتی دارد و از این رو عبادت و بلکه مجاهدت محسوب شده است. پرهیزکاران در عبادت و انجام وظیفه با نشاط هستند و هرگز به خود کسالت راه نمی دهند. طمع یکی از امراض مهلک است و آثار شومی دربردارد و در روایات برخی از این آثار را مشاهده می کنیم که یکی از آنها سیر نشدن شخص طمّاع است.

1- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۰

صفحه

۱۸۶

#### سؤال و تمرین:

- 1- فقها مکاسب را چگونه تقسیم کرده اند؟
- 2- خداوند متعال چگونه رزقی برای ما مقدر فرموده است؟
- 3- تحصیل رزق حلال از دیدگاه روایات چه ثواب و اجری دارد؟
- 4- نشاط در راه حق یعنی چه؟
- 5- آثار شوم طمع را بشمارید.
- 6- دل شخص طمّاع با چند خصلت قرین می شود؟
- 7- خلاصه بحث را بیان کنید.

صفحه

۱۸۷

#### درس هیجدهم

قال الإمام عليه السلام: «يَعْمَلُ الْأَعْمَالُ الصَّالِحَةَ وَهُوَ عَلِيٌّ وَجَلُّ، يُمْنِي وَهَمُّهُ الشُّكْرُ وَيُصْبِحُ وَهَمُّهُ الذُّكْرُ.»

«مردان خدا به هیچ یک از کارهای نیک و شایسته خود، دل خوش نمی کنند، تا مبدا این اعمال آنها در روز قیامت مغشوش جلوه کند و یا در اثر بعضی از گناهان و ملکات زشت، تباه شود.»

#### شکرگزاری

تقوایندگان می کوشند تا بنده شکور و سپاسگزار حق باشند؛ زیرا مقام شکرگزاری مقام بسیار والایی است که قرآن مجید بعضی از انبیای عظام؛ مانند حضرت نوح(علیه السلام) را به این صفت معرفی می کند (1)

همچنین عامل بقای نعمت بلکه زیاد شدن آن روحیه شکرگزاری است و در مقابل، کفران نعمت، باعث خشم و غضب الهی می شود؛ {لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ، وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ(2)}.

1- «ذرية من حملنا مع نوح انه كان عبداً شكوراً»، اسراء: ۳

2- ابراهیم: ۷

صفحه

۱۸۸

شکرگزاری حالت تواضع و فروتنی در مقابل منعم است و شکرگزار هر چه در اطراف خویش می بیند از او می داند. بنابراین نعمتها را همان طور مصرف می کند که خواست و رضای اوست.

اگر خداوند متعال به او ثروت داده است، کاملاً مراعات حال فقیران، مستمندان و محرومان جامعه را می کند و چنانچه قدرت و ریاست به او داده شود، به نفع محتاجان و مستضعفان گام برمی دارد و در صورت رسیدن به علم و دانش، در مقام نشر و تعلیم آن برمی آید و با بیان و قلم خویش، دیگران را از جهل و گمراهی نجات می دهد. متقین اعضا و جوارح خود را از منعم می دانند و از آن به گونه ای استفاده می کنند که دستور خداست؛ همان گونه که بنده در مقابل مولای خویش مراعات ادب را می کند و اگر به بازار برود آنچه را که مولایش دستور داده است می خرد.

از این جا معلوم می شود که شکرگزاری از مقوله عمل است، نه از مقوله لفظ؛ یعنی ممکن است یک ثروتمند و یا عالم سر به سجده بگذارد و صرفاً صدمرتبه بگوید: «شکراً لله»، این ذکر است و ثواب دارد، ولی ممکن است در عمل هرگز شکر ثروت و علم را بجا نیاورد. و خلاصه یک شکر زبانی داریم؛ مثل گفتن «شکراً» و یک شکر عملی داریم که همان مصرف کردن نعمتها در جهت خواست مولا و منعم است. در اینجا توجه شما را به این حدیث شریف جلب می کنیم:

قال رسول الله(صلي الله عليه وآله): «زينة الدنيا ثلاثة، أئمال والولد والنساء و زينة الآخرة ثلاثة، العلم والورع والصدقة، وزينة البدن ثلاثة، قلة الكلام و قلة النوم و قلة الأكل، وزينة العقل ثلاثة الصبر والشكر والصمت.»

پیامبر گرامی(صلي الله عليه وآله) فرمود: زینت دنیا سه چیز است: مال، فرزند و زن .

صفحه

۱۸۹

زینت آخرت نیز سه چیز است: علم، احتراز از محرمات و شبهات و صدقه. زینت بدن سه چیز است: کم حرف زدن، کم خوابیدن، کم خوردن. همچنین زینت عقل (به عنوان عالی ترین مرحله وجودی انسان) سه چیز است: صبر و شکیبایی در ناملایمات، شکرگزاری نعمتها و سکوت از کلام باطل و لغو و بیهوده(1)».

مخفی نماند که تشکر از احسان مردم و زحمات آنان نیز لازم است و نباید به این دلیل که هر چه به ما می رسد از خداست نسبت به احسان آنان بی تفاوت باشیم. البته تمام امور به دست خداوند متعال است، اما فیوض الهی با واسطه و به دست افراد به بندگان می رسد و ما مأموریم که از این واسطه ها نیز تشکر کنیم.

از علی بن الحسین(علیه السلام) نقل شده که فرمود: «که شکرگزارترین شما نسبت به خدا، شاکرترین شما نسبت به مردم است (2)». «بنابراین نه چنان توجه به مردم پیدا کنیم که خدا را فراموش کنیم و نه این که نسبت به نیکیهای مردم بی تفاوت باشیم.

یاد خدا

پرهیزگاران با چشم بازکردن در روز و وارد شدن در میان جامعه و صحنه معاملات و معاشرتها، یک هدف اصیل دارند و آن عبارت از یاد خدا است. یکی از شارحان نهج البلاغه در مقام تفسیر جمله: «يُصْبِحُ وَهَمُّهُ الذِّكْرُ»؛ «هَمَّتْ مَتَّقِينَ فِي صَبْحِ الْبَلَدِ ذِكْرَ خَدَائِكَ» می فرماید: خصوصیت صبح این است که یاد کردن خدا در این وقت بیشتر تأکید شده است.

---

1- مواظب العدديه، ص ۸۱

2- اصول کافی، ج ۲، ص ۹۹

---

صفحه

۱۹۰

در مورد امام مجتبی(علیه السلام) نقل شده که پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب در مصلاهی خود می نشست و می فرمود: از رسول خدا شنیدم که می فرمود:

«مَنْ صَلَّى الْفَجْرَ ثُمَّ جَلَسَ فِي مَجْلِسِهِ يَذْكُرُ اللَّهَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ سَنَّهَ اللَّهِ مِنَ النَّارِ، سَنَّهَ اللَّهِ مِنَ النَّارِ، سَنَّهَ اللَّهِ مِنَ النَّارِ.»

«کسی که نماز صبح بخواند و در جای خویش بنشیند و مشغول ذکر باشد تا آفتاب طلوع کند، خدا او را از آتش حفظ می کند، خدا او را از آتش حفظ می کند، خدا او را از آتش حفظ می کند(1)».

دیگر این که ذکر در بین الطلوعین، برای جلب رزق بسیار مؤثر است، تا آنجا که این عمل از حرکت و مسافرت به این شهر و آن شهر برای کسب رزق مؤثرتر معرفی شده است:

عَنْ الصَّادِقِ(عَلَيْهِ السَّلَامُ): «قَالَ الْجُلُوسُ بَعْدَ صَلَاةِ الْغَدَاةِ فِي التَّعْقِيبِ وَالذَّعَاءُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، أْبْلَغُ فِي طَلْبِ الرِّزْقِ مِنَ الضَّرْبِ فِي الْأَرْضِ.»

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: نشستن بعد از نماز صبح و مشغول شدن به دعا و تعقیب نماز تا طلوع آفتاب در جذب رزق، بهتر از مسافرت کردن از این شهر به آن شهر و از این مکان به آن مکان است(2)».

گر چه این نکته که این عالم بزرگوار و شارح نهج البلاغه در زمینه ذکر خدا و دعا و تلاوت قرآن در صبحگاهان بیان کرده مطلبی است صحیح، لیکن به نظر می رسد که عبارت «وَيُصْبِحُ وَهَمُّهُ الذِّكْرُ» به این معنا است

---

1- منهاج البراعه، ج ۱۲، ص ۱۴۱

2- منهاج البراعه، ج ۱۲، ص ۱۴۱

---

صفحه

۱۹۱

که: همت آنها در حال بیداری در یک نقطه مصروف می شود که عبارت از یاد خداست و دیگر امور دنیوی و تمام زد و خوردهای روزمره در حاشیه کار آنها قرار می گیرد، چنانکه نظیر این جمله در موارد دیگر هم به همین معنا آمده است: مثل «مَنْ أَصْبَحَ وَهَمُّهُ الدُّنْيَا»؛ «کسی که صبح کند و هم و غمش تنها دنیا باشد»...

## خلاصه بحث

یکی از مقامات عالی انسان مقام شکرگزاری است؛ یعنی از ثروت خود به فقرا و از علم خود به نادانان برساند و اگر از سلامتی برخوردار است با عبادت، بنده شکور حق باشد و معلوم شد که شکر عملی است نه زبانی.

روایتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این باره نقل شد و در آخر گفتیم که تشکر از احسان مردم نیز لازم است. پرهیز کاران در تمام اوقات به ویژه صبحگاهان به یاد خدا هستند. در اهمیت ذکر صبحگاهی نیز دو روایت نقل شد.

## سؤال و تمرین:

- 1- مقام رفیع شکرگزاری و آثار آن را بیان کنید.
- 2- آیا شکرگزاری از مقوله قول و گفتار است یا از مقوله عمل و کردار؟
- 3- آیا تشکر از مردم نیکوکار لازم است یا خیر؟
- 4- چرا متقین در صبحگاهان با یاد خدا قرین هستند؟
- 5- برخی از خواص ذکر و تسبیح در بین الطلوعین را بیان فرمایید.
- 6- خلاصه بحث را بیان فرمایید.

صفحه

۱۹۲

صفحه

۱۹۳

## درس نوزدهم

قال الإمام عليه السلام: «بَيْبْتُ حَذْرًا وَ يُصْبِحُ فَرِحًا، حَذْرًا لِمَا حُذِرَ مِنَ الْعَقْلَةِ وَ فَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَ الرَّحْمَةِ، إِنْ اسْتَصَعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّرَ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ، فُرَّةٌ عَيْبُهُ فِيمَا لَا يَزُولُ، وَ زَهَادَةٌ فِيمَا لَا يَبْقَى، يَمَزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ.»

«تقوایپیشگان در حال خوف و ترس شب می کنند و مسرور و خوشحال وارد صبح می شوند. از این جهت در شب می ترسند که مبدا از وظیفه غفلت ورزیده باشند و در روز خوشحالند که با ادامه عمر، مشمول فضل و رحمت الهی شده اند. اگر نفس آنان در انجام وظیفه سرکشی کند آن راز آنچه مورد طبع و میلش هست باز می دارند. روشنایی چشم آنان در رسیدن به نعمتهای بی زوال اخروی استواری رغبتیشان در مسائل بی بقای دنیوی است و نیز حلم را با علم ممزوج و گفتار را با رفتار مقرون می سازند.»

شب ترسان و صبح فرحناک

در بحثهای گذشته در زمینه خوف و رجای پرهیزگاران سخن به میان

صفحه

۱۹۴

آمد لیکن در اینجا مطلب خاصی در نظر است و آن خوف و هراس از غفلت آنها مخصوصاً در شب یعنی در آن ساعاتی است که روشن ضمیران و دلباختگان حق، مشغول راز و نیازند. همچنین خوشحالند که خداوند

متعال آنها را مشمول رحمت و فضل خود قرار داده و به آنان توفیق داده است تا بتوانند در اثر بندگی، به خصوص خدمت به خلق در روز، خودشان را به مقامات عالی برسانند.

البته مؤمن باید از اعمال خوبی که از او صادر می شود و توفیقاتی که به او داده می شود، خوشحال و مسرور گردد؛ همان گونه که در صورت صدور عمل زشت، حتی اگر بسیار کوچک باشد متأثر و ناراحت می شود:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ (قَالَ: «سُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (عَنْ خِيَارِ الْعِبَادِ فَقَالَ: إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبْشَرُوا، وَإِذَا أَعْطُوا شَكَرُوا، وَإِذَا ابْتَلُوا صَبَرُوا، وَإِذَا غَضِبُوا غَفَرُوا(1)»).

امام باقر(علیه السلام) از رسول خدا چنین نقل می فرماید که: «از حضرت سؤال شد بهترین بندگان کدامند؟ پیامبر فرمود: آنان که وقتی کار خوب انجام می دهند خوشحالند و زمانی که عمل زشت از آنها صادر شود، استغفار می کنند و چنانچه به آنان نعمتی برسد شکرگزار می کنند و در مقابل بلا و مصیبت صابرند و در حال خشم و غضب از تقصیر و خطای دیگران می گذرند و آنان را می بخشند».

نفس سرکش را چگونه رام کنیم؟

«إِن اسْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ...». باطن انسان میدان رزم و صحنه جنگ است. از یک طرف لشکر عقل و از سوی دیگر لشکر جهل صف آرایی

---

1- منهاج البراعه، ج ۱۲، ص ۱۴۳

صفحه

۱۹۵

---

کرده اند. در روایت بسیار شریف در اصول کافی از امام صادق(علیه السلام) هفتاد و پنج لشکر برای عقل و همان تعداد برای جهل وارد شده است. بر اساس این روایت خیر و ایمان و تصدیق و رجا و عدل و... از جنود عقل، و شر و کفر و جحود و قنوط و جور و... از جنود جهل محسوب می شوند و این دو لشکر پیوسته در کار و زار و زد و خوردند.

قال أمير المؤمنين(عليه السلام): «العقلُ صاحب جيش الرحمن والهوى قائد جيش الشيطان والنفس مجازبة بينهما فأيهما غلب تحيّر(1)».

حضرت امیر(علیه السلام) فرمود: «عقل، رهبر لشکر رحمانی و هوا و هوس پیشوا و امام لشکر شیطانی است و نفس انسان هم میدان کارزار است و هر یک از این دو پیروز شوند، حاکم نفس آدمی خواهند شد».

چنین نیست که تنها، دو لشکر و دو فرمانده در باطن هر انسانی در مقابل هم صف آرایی کرده باشند، بلکه دو دستگاه تبلیغاتی بر علیه یکدیگر و رویاروی هم ایستاده اند و مشغول فعالیت می باشند:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (قَالَ: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلِقَلْبِهِ أُذُنَانِ فِي جَوْفِهِ، أُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْوَسْوَاسَ الْخَنَاسَ، وَأُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْمَلِكَ(2)»).

امام صادق(علیه السلام) فرمود: «در دل هر مؤمنی بدون استثنا دو گوش وجود دارد، یک گوش در اختیار شیطان است که وسوسه می کند و یک گوش در اختیار فرشتگان است که راهنمایی می کنند».

---

1- منقول از وسایل الشیعه.

بدین سان نفس آدمی همواره در معرض خطر است و عرصه دل او صحنه جنگ و مبارزات می باشد و این خوف همیشه وجود دارد که مبادا هوا و شیطان بر این مملکت حاکم و جنود جهل بر آن مسلط شود.

### خطر پیش روی پرهیزگاران

مسلماً تقوای پیشگان و کسانی که مراحل را طی کرده و خود را پاک نموده اند، از این خطر در امانند ولی نفس اماره هرگز به طور کلی رام و مطیع نمی شود و گه گاه برای این مردان خود ساخته مانع ایجاد می کند و بر اساس تمایلات باطل خویش از صاحب خود فرمانبرداری نمی کند، ولی متقین در همین موارد، نفس اماره خود را سرکوب می کنند و از بعضی خوراکیها و یا لذایذ حلال می پرهیزند، گویی به نفس بد کیش خود جواب متقابل می دهند و می گویند تو در فلان مورد اطاعت از من نکردی، من هم از این غذا و یا مسافرت و یا ملاقاتی که مورد علاقه تو است صرف نظر می کنم تا دیگر در مقابل حکم خدا و عقل، مقاومت نکنی و مرا به سوی خود نکشانی!

### معنای زهد

«فُرَّةٌ عَيْنُهُ فِيمَا لَا يَزُولُ»، متقین یک مطلوب دارند و آن هم نعمتهای اخروی و بهشت جاودان و - خلاصه - لقاءالله است و بس و به دنیا و متعلقات آن، به طور مجاز و عاریت نگاه می کنند و هرگز به آنها دل نمی بندند و خود را در تحصیل زرق و برق آن به تکلف نمی اندازند. از این رو، هم راحت زندگی می کنند و هم راحت می میرند.

گر تکلف نباشد خوش توان زیست \*\*\* چون تعلق نباشد خوش توان مرد

حقیقت زهد هم چیزی غیر از این نیست که انسان به امور مادی دلبستگی نداشته باشد. در بعضی از روایات به این مطلب و حقیقت تصریح شده است؛ مثل همین جا که فرموده است: «وَزَّهَادَةٌ فِيمَا لَا بَاقِي» ولی در بعضی از احادیث در مقام تعریف زهد به آثار این حقیقت اشاره شده است، از جمله این که:

«الزَّهَادَةُ قَصْرُ الْأَمَلِ وَالشُّكْرُ عِنْدَ النَّعْمِ وَالْوَرَعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ (1)».

«زهد کوتاه کردن آرزو و شکرگزاری موقع فرا رسیدن نعمت و خودداری از محرمات است».

در بعضی از روایات نیز آمده است که زهد در این دو کلمه جمع شده است: این که به «آنچه از دستت رفت تأسف نخوری» و «به خاطر آنچه که به تو می رسد خارج از حد متعارف خوشحال نشوی»؛ {لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيْكُمْ (2)}.

همان طور که گفتیم زهد دلبستگی نداشتن به امور دنیوی است و آثار آن آرزوی کوتاه و تأسف نخوردن بر اموری است که از دست ما رفته است و فاقد آنها شده ایم.

### بردباری عالمانه

«يَمْزُجُ الْجُمُ بِالْعِلْمِ»

در زمینه حلم و بردباري پرهيزگاران، در ذيل عبارت «أَمَّا التَّهَار

1- نهج البلاغه، خطبه ۸۰

2- حدید: ۲۲

صفحه

۱۹۸

فحلماًءُ علماًءُ» و نیز علاقه و اتصاف آنان به علم و دانش بیشتر سخن گفتیم ولي در اینجا به نکته ديگري اشاره شده و آن اين كه «حلم» را با «علم» ممزوج و مخلوط مي كنند؛ يعني حلم و بردباري آنان عالمانه است و اگر در موردی اغماض و يا سكوت مي كنند علم و عقل چنين حكم مي كنند، نه اين كه حلم جاهلانه و سفیهانه به كار بگيرند.

خلاصه در جاي خود داد مي زنند و چشمپوشي نمي كنند و در جاي خود بردباري و حلم ميورزند. سكوت و خموشي و حلم و بردباري در همه جا ستودني نيست.

دو چيز طيره عقل است؛ «دم فرو بستن به وقت گفتن» و «گفتن به وقت خاموشي.»

### گفتار توأم با عمل

گروهی اهل سخن و سجع و قافیه اند و در ادبیات قوی هستند و خوب حرف می زنند ولی در مقام عمل کاملاً عقب افتاده اند. چه بسا بعضی از افراد در اثر کلمات و سخنان این نوع گویندگان راه راست را بیابند و گلیم خویش را از آب بیرون بکشند و نجات پیدا کنند. ولی این نوع سخنان که پشتوانه عملی ندارد، نمی تواند چندان اثر بخش باشد؛ زیرا کلامی که از دل برخیزد به دل می نشیند و گوینده ای که مردم را امر به واجبات و یا ترک محرمات کند ولی خودش انجام وظیفه نکند در قرآن به شدت مذمت شده است؛ چرا که خدای متعال را دشمن خویش قرار داده است:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ(1).}

1- صف: ۳

صفحه

۱۹۹

«ای کسانی که ایمان آورده اید، چرا چیزی به زبان می گوئید که در مقام عمل خلاف آن می کنید و این کار (منافقانه) سخت خدا را به خشم و غضب در می آورد.»

بعضی از افراد جامعه به عکس گروه بالا هستند؛ یعنی اینها مرد کلام و گفتار نیستند، اما در عوض مرد عملند و مردم در اثر دیدن آن اعمال شایسته، تربیت می شوند و از آنها پیروی می کنند.

در روایات یکی از انواع دعوت به حق را دعوت با عمل معرفی می کند:

{كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِحَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ}; «مردم را از طریق عمل راهنمایی کنید.»



اشاره به این که اعمال نیک انسان در دیگران اثر بسزایی دارد اما پرهیزگاران و رجال الهی، هم با زبان و هم با عمل و کردار خویش - که عالیترین و بهترین راه ارشاد و هدایت مردم است - آنان را به سوی حق دعوت می کنند؛ همان گونه که انبیاي عظام، هم با زبان و هم با عمل قوم خود را دعوت می کردند، حضرت نوح(علیه السلام) فرمود:

{رَبِّ اِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا} (1); پروردگارا! من قوم خود را شب و روز دعوت کردم».

حضرت نوح(علیه السلام) آنقدر مردم را با زبان دعوت کرد که به او گفتند چقدر مجادله می کنی و می گویی عذاب می آید! اگر راست می گویی عذاب را بر سر ما فرود آور! معلوم می شود که حضرت نوح(علیه السلام) آنها را

---

1- نوح: ۵

صفحه

۲۰۰

زیاد با زبان دعوت می کرده است، پس عالیترین کیفیت تبلیغ همان راهی است که انبیا پیش گرفتند که هم می گفتند و هم خود عمل می کردند.

خلاصه بحث

همان طور که صدور عمل زشت از شخص با تقوا باعث ناراحتی و حزن او می شود، انجام کارهای نیک هم سبب سرور او می گردد.

همان طور که گفته شد دو لشکر عقل و جهل در باطن انسان صف آرایی کرده اند. رهبر گروه اول، «عقل» و رهبر گروه دوم، «هوا» است و صحنه معرکه هم «نفس» انسان است. هر یک از این دو لشکر تبلیغات مخصوص به خود را دارند و هر یک پیروز شوند، حاکم روح و روان انسان می گردند. پرهیزکاران برای غالب نشدن هوا و هوس، نفس خویش را از لذتهای مباح نیز محروم می سازند. در ادامه بحث، به معانی زهد در روایات اشاره شد و گفته شد که: زهد همان بی رغبتی به دنیاست و بس.

حلم و بردباری پرهیزکاران عالمانه است نه سفیهانه؛ یعنی آنجا که باید حلم بورزند حلم میورزند، نه همه جا. و مردان الهی با عمل و رفتار، مردم را به سوی حق دعوت می کنند همان گونه که انبیا نیز چنین بودند.

صفحه

۲۰۱

سؤال و تمرین:

1- مؤمن از انجام عمل خوب خوشحال می شود، لطفاً یک حدیث در این زمینه بیان کنید.

2- دل انسان چگونه صحنه جنگ و مبارزه است و دل انسان چند گوش دارد؟

3- پرهیزکاران برای رام کردن نفس اماره چه می کنند؟

4- زهد یعنی چه و آثار آن چیست؟

5- بردباري عالمانه با بردباري سفيهانۀ چه فرقي دارد؟

6- آيا گفتار بدون كردار اثر دارد؟

7- انبياي عظام چگونه تبليغ و تربيت مي كردند؟

8- خلاصه بحث را بيان كنيد.

صفحه

۲۰۲

صفحه

۲۰۳

درس بيستم

قال الإمام عليه السلام: «تراه قريباً أملاً، قليلاً زللاً، خاشعاً قلبه، قانعاً نفسه، منوراً أكلاً، سهلاً امره، حريزاً دينه، ميبته شهوته، مكظوماً غيظه.»

«پرهيزگاران را مي بيني در حالي كه آرزوها و آمالشان نزديك و کوتاه، لغزشپايشان اندك، دلپايشان متواضع، نفسشان قانع، خوراكشان اندك و امور آنها سهل و آسان است؛ پاسدار و حافظ دين و ايمان خودند، شهوات خود را از بين برده اند و آتش خشم و غضب خود را خاموش کرده اند.»

### آرزوهاي انسان

روشن است كه هر انساني به اميدي زندگي مي كند، چه آنها كه داراي اهداف عالي و مقدس هستند و چه آنها كه به دنبال رسيدن به مال و منال و شهوات خويشند و اگر چنانچه انسان را از تمام آرزوها و انتظارها تهی كنيم، موجودي بي تحرک و بي ثمر خواهد شد. در آيات و روايات، آرزوهاي طولاني سخت مذمت گشته و در مقابل، از جمله اوصاف مردان

صفحه

۲۰۴

بزرگ الهي و متقين، كوتاهي آمال و آرزوها دانسته شده است. بايد ببينيم كه اولاً مراد از آرزوهاي مذموم و ثانياً نقش اين آمال و آرزوها در انسان چيست.

اما در جواب سؤال اول (آرزوهاي مذموم چيست؟) مي گوييم كه آرزوهاي خطرناك براي يك سالك و رونده راه خدا عبارت است از انتظار كشيدن و آرزوي رسيدن به امري از امور دنيوي از قبيل ثروت، رياست، شهرت و... كه قهراً براي رسيدن به آنها مدت مديدي زمان لازم است. و چنين نيست كه به زودي و سريع برآورده شود؛ مثلاً شخصي با خود حساب مي كند كه اگر فلاني و فلاني فوت كنند طبعاً رياست و يا مرجعيت و يا فرماندهي به من خواهد رسيد! چه بسا در ضمن اين افكار پوچ و خيالات خام، با بعضي از افراد كه به تصور او حريفش خواهند بود در رياست و يا ثروت، جنگ و نزاع پيا مي كند و چون اين مطلوبها زودرس نيست اين شخص بيچاره، آسوده نمي شود. از سوي ديگر چون به آن امور علاقه دارد، طبعاً افكارش حولوحوش آنها مي گردد و تمام نيروي خود را در واصل شدن به آن مصرف مي كند و از تكاليف و انجام وظايف و اصولاً از امر آخرت غافل مي ماند؛ زيرا دنيا و آخرت در مقابل هم و دو امر متضادند كه دلبستگي به يكي از آنها ناگزير غفلت از ديگري را ايجاب مي كند. قرآن اين حقيقت را در ضمن اين آيه بيان فرموده است:

{فَذَرُهُمْ يَأْكُلُوا وَيَنْمَتُوا وَيُلْهَهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ(1)}

«ایشان (کفار) را رها کن تا بخورند و از امور دنیوی بهره برند و آرزوها آنها را به دنبال خود، به غفلت بگذرد، که به همین زودی به نتایج کارشان آگاه می شوند.»

1- حجر: ۳

صفحه  
۲۰۵

جواب سؤال دوم (تأثیر آمل و آرزوها در نفس انسان چیست؟) از معنای آرزوهای طولانی روشن می شود؛ زیرا معلوم شد که یکی از تأثیرات بارز و واضح متمرکز شدن ذهن در این خیالات، نسیان آخرت است که در روایات آمده است:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِيْتِنَان: إِيْتِبَاغُ الْهَوِيِّ وَ طَوْلُ الْأَمَلِ، فَأَمَّا إِيْتِبَاغُ الْهَوِيِّ فَيَصِدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طَوْلُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ (1)».

«ای مردم، از دو چیز بیشتر از همه برای شما می ترسم: متابعت از هوا و آرزوهای طولانی، اما متابعت هوا، انسان را از حق باز می دارد و اما درازی آرزوها، آخرت را به فراموشی می سپارد و انسان به فکر سفر آخرت نمی افتد.»

### یک قانون کلی

به طور کلی کسانی که به خیال فردا و فردها خوابیده اند و کارهای خود را به آینده حواله می دهند، به جایی نمی رسند و به کمالی دست نمی یابند و باید گفت که اینان دلشان را به خیال خوش کرده اند! باید گفت: آنان که - چه در امور دنیوی و چه در مسایل و مراحل معنوی - به مقصود خویش دست یافته اند، کسانی هستند که تابلو «الآن چه باید کرد» را جلو دیدگان خود می نهند و براساس آن فکر و جدیت و کوشش می کنند. چون در واقع برای دیروز که گذشت حسرت و تأسف، سودی ندارد و غیر از عدم چیز دیگری نیست، فردا هم که نیامده است و آن هم عدمی بیش نیست، آنچه موجود است و من از آن می توانم بهره برداری کنم الآن است و بس.

1- نهج البلاغه، خطبه ۴۲

صفحه  
۲۰۶

مَا مَضَى مَضَى وَ مَا سَيَأْتِيكَ فَآئِنَ \*\*\* فَمُ فَاعْتَنِمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ

«گذشته که گذشت و آینده هم کجاست؟ پس بر خیز و فرصت حال را که بین دو عدم است، غنیمت شمار.»

در روایات با «تسویف»؛ یعنی کارها را به تأخیر انداختن به شدت مخالفت شده و تحریص و ترغیب فراوانی نسبت به صرفه جویی و غنیمت شمردن فرصت و زمان شده است. در اینجا به توصیه ای از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) توجه فرمایید:

«یا اباذر! لَوْ نَظَرْتُ إِلَى الْأَجَلِ وَ مَصِيرِهِ لَأَبْغَضْتُ الْأَمَلَ وَ غُرُورَهُ يَا اباذر! إِذَا أَصْبَحْتَ لَا تَحْدِثْ نَفْسَكَ بِالْمَسَاءِ، وَ إِذَا أَمْسَيْتَ فَلَا تَحْدِثْ نَفْسَكَ بِالصَّبَاحِ، وَ خُذْ مِنْ صِحَّتِكَ قَبْلَ سَقَمِكَ وَ مِنْ حَيَاتِكَ قَبْلَ مَوْتِكَ، فَاتَّكُ لَا تَدْرِي مَا اسْمُكَ غَدًا (1)».

«ای اباندر! اگر نظری به اجل و آثار و نتایج آن بیفکنی، نسبت به آمال و آرزوهای خویش بدبین و دشمن می شوی، ای اباندر! اگر صبح کردی و وارد روز شدی، از شب سخن مگو و چنانچه شب کردی به صبح خود دل بستگی نداشته باش، آری در حال حاضر که صحت بدن داری، کاری برای خویش بکن که مبادا در ساعت بعد، این سلامتی از دست تو برود و مریض شوی و نیز از عمر خود بهره بگیر که ممکن است فردا بمیری، خلاصه این که تو نمی دانی فردا در چه حال و شرایطی هستی و نام تو در زمره چه کسانی است.»

---

1- منهاج البراعه، ج ۴، ص ۲۱۴

---

صفحه

۲۰۷

### لغزشهای مختصر

«قَلِيلًا زَلَلُهُ»؛ پاکان و معصومان جهان در طول تاریخ، افراد معدود و مخصوصی بوده اند و بقیه افراد، کم و بیش به لغزش و گناه آلوده شده اند. بعضی نسبت به این لغزشها بی اعتنا هستند و یا احياناً آن خطاها را توجیه می کنند و یا خدای ناکرده جری و لایبالی هستند، ولی افرادی هستند که بعد از صدور یک کلمه ناباب و یا یک کار خلاف شرع سر شرمندگی به زیر می افکنند و در مقام جبران، به توبه و گریه مشغول می شوند. مسلماً چنین افرادی که با این حالت و ترس نسبت به خطاها برخورد می کنند، هرگز صدور فعل زشت، در آنها قوس صعودی نمی پیماید، بلکه به عکس رو به نزول می گذارد، درست مثل کسی که به خطر میکروب آگاهی دارد و از برخورد با آن وحشت می کند.

### خشوع باطنی

«خَاشِعًا قَلْبُهُ»؛ تواضع پرهیزگاران در مقابل عظمت الهی و اوامر او، تنها صوری و ظاهری نیست، بلکه روح و باطن آنان هم خاشع و خاضع است چرا که اگر دل نرم شود و قلب رام گردد ظاهر انسان و جوارح او به طور قطع متواضع می شود.

قرآن مجید خطاب به افرادی که تسلیم نیستند و به دنبال هوا و هوس می روند می گوید: آیا زمان خاشع شدن قلبهای شما فرا نرسیده است؟ (1) معلوم می شود خشوع دل نقطه عطفی است که حرکت و مسیر انسان را عوض می کند و او را الهی می گرداند (2).

---

1- أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ. حدید: ۱۶

2- البته درباره «خشوع» پیش از این مقداری در ذیل جمله «خشوعاً فی عبادة» مطالبی آوردیم.

---

صفحه

۲۰۸

### قناعت و میانه روی

«قَانِعَةً نَفْسُهُ»؛ پیشتر در ذیل جمله «قَصْدًا فِي غِنَى» از قناعت و میانه روی صحبت شد، ولی در اینجا قناعت را به نفس و باطن ایشان نسبت می دهد و منظور این است که این حالت ارزنده با قلب و روح ایشان عجین گردیده و هرگز از قناعت رنج نمی برند.

کم خوری

«مَنْزُوراً أَكْلَهُ»: صاحبان تقوا معده های خود را پر از غذا نمی کنند و در نتیجه خود را به انواع مرضها و یا کسالت و تنبلی مبتلا نمی سازند؛ زیرا پرخوری منشأ خواب زیاد و امراض گوناگون می شود.

در روایت آمده است که چند لقمه مانده به سیر شدن کامل، از غذا دست بکشید. متأسفانه همان طور که همه می دانیم این کار در عمل انجام نمی شود و شهوت غذا نمی گذارد که به این دستور اسلامی و بهداشتی عمل کنیم.

کسانی که برای عبادت و بندگی کمر همت بسته اند از پرخوری، به ویژه در شب، احتراز کامل می کنند و کم خوری را یکی از عوامل ترقی و تکامل می شمارند. عالم کامل و عارف بزرگ مرحوم «ملا فتحعلی»، استاد بزرگ اخلاق در قرن اخیر که توانست شاگردانی را تربیت کند که هر یک از اساتید بزرگ اخلاق و مربی بسیاری از افراد مهیا شوند، برای یکی از شاگردانش؛ یعنی عالم و عارف جلیل القدر سید یحیی که یکی از زاهدان زمانه خویش و اهل امامزاده قاسم شمیران بود، طی نامه ای چنین نوشت:

{یا یحیی خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةِ}

صفحه

۲۰۹

صمت و جوع و سحر و عزلت و ذکر به دوام \*\*\* ناتمامان جهان را کند این پنج تمام

ناگفته نماند که این نوع دستورات شرح و معنایی دارد که باید همان مریبان حکیم برای ما بیان کنند؛ زیرا مثلاً عزلت در همه جا و همه وقت ممدوح نیست، گاهی وظیفه و تکلیف الهی، ما را به متن جامعه دعوت می کند. یا همین بحث فعلی که مسأله کم خوری است و در شعر با کلمه «جوع» به آن اشاره شد، منظور این نیست که احتیاجات بدن و جسم خود را فراموش کنیم و پس از چندی گرفتار زخم معده و روده و امراض دیگر شویم، بلکه اگر دقت کنیم همان است که قبلاً گفتیم: مقداری سر معده را خالی بگذار و به شهوت پرخوری جواب مثبت نده و یا اگر از سلامتی برخوردار با روزه های مستحبی - این عبادت بزرگ - مأیوس باش.

امور متقین آسان انجام می شود و دینشان محکم است

«سَهْلًا أَمْرُهُ، حَرِيرًا دِينُهُ»: در شرح این دو جمله، در ذیل جملات قبل؛ یعنی «حاجاتهم خفيفة» و «تري له قوة في دين»؛ مطالبی بیان شد، گرچه بین این دو عبارت تفاوت هست، آنجا سخن از خواسته و حاجات آنها بود و اینجا مثنوی و روششان را در زندگی بیان می کند و می گوید: امور آنان به آسانی انجام می گیرد، چون خود را اسیر زر و زیورها نکرده و پایبند قیود مادی نشده اند. نیز در عبارات قبل سخن از دین محکم و قوی آنان بود و اینجا از حفظ و حراست شدید آنها نسبت به دین و مکتب سخن به میان آمده است.

صفحه

۲۱۰

خلاصه بحث

انسان از آرزو خالی نیست، منتها باید توجه داشته باشد که در خود آرزوی طولانی پرورش ندهد؛ زیرا این گونه آرزوها انسان را دلبسته به دنیا و غافل از آخرت می کند و بلکه او را به خیال رسیدن به فلان مرتبه و یا مقام و امتیازات فلان شخص از حرکت باز می دارد و چه بسا به هلاکت و تباهی کشیده می شود. در روایت آمده است که چون وارد صبح شدی از شب سخن مگو! پرهیزگاران لغزشهایشان کم و خشوع قلبیشان فراوان است و آنها افراد قانعند و از پرخوری خودداری می کنند؛ زیرا پرخوری هم باعث مرضهای فراوانی می شود و هم انسان را از عبادت دور می سازد و در خاتمه به نامه یک عالم ربّانی به شاگرد بزرگوارش اشاره شد.

## سؤال و تمرین:

- 1- انسان بدون آرزو و انتظار به چه صورتی در می آید؟
- 2- طول امل که شدیداً مذمت شده است، یعنی چه؟
- 3- یک آیه و یک روایت درباره آثار شوم طول امل بیاورید.
- 4- چطور انسان بین دو عدم قرار گرفته است؟
- 5- توصیه پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) به اباندر چه بود؟
- 6- انسانها، در مقابل خطاها و لغزشها چه تفاوتی دارند؟
- 7- خشوع باطنی با خشوع صوری و ظاهری چه تفاوتی دارد؟
- 8- مضرات پرخوری چیست؟
- 9- چرا مردان خدا کم خوری را شعار خود قرار می دهند؟
- 10- مفاد نامه آن استاد بزرگ به شاگردش چه بود؟
- 11- معنای صحیح کم خوری کدام است؟
- 12- برخی از اوصاف متقین را که در اینجا بحث شد یاد آوری کنید.
- 13- خلاصه بحث را بیان کنید.

## درس بیست و یکم

قال الإمام عليه السلام: «مَبِيَّةٌ شَهْوَةٌ، مَكْظُومَةٌ غَيْظَةٌ، أَلْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ، إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ، كُتِبَ فِي الذَّاكِرِينَ وَإِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِينَ، لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ، يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَيُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ، وَيَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ.»

«پرهیزگاران کسانی هستند که شهوات را در خود از بین برده و خشم خویش را فرو خورده اند، در آنها امید انجام دادن خیر و خوبی هست و مردم از آزار و ضرر و زیان آنها در امان هستند، اگر در میان غافلان قرار بگیرند متذکر و متوجه خدا هستند و اگر در میان ذاکران قرار بگیرند، از غفلت زدگان نخواهند بود. از تقصیر کسانی که به آنان ستم کرده اند می گذرند و به کسانی که آنان را محروم ساخته اند عطا می کنند و با کسانی که از آنها دوری گزیده اند نزدیک می شوند و ارتباط برقرار می کنند.»

«مَيْتَةٌ شَهْوَةٌ»؛ شهوت به معنای تمایلات نفسانی نسبت به اموری

صفحه

۲۱۴

است که مطابق طبع انسان است (1). حال اگر در کسی شهوت طعام و شکم و شهوت جنسی و شهوت کلام و سایر تمایلات پیدا شود که با حدود شرع مقدس و احکام عقل سازش نداشته باشد، برای انسان و کمالات او خطرناک است. گاهی دیده می شود که یک لذت چند لحظه ای ندامتها به بار می آورد. جمله معروفی است که می گوید: «یک لحظه هوسرانی یک عمر پشیمانی.»

مولا امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید: شهوتها دردهای کشنده اند (2).

کسانی که طالب کمال و سعادت و نعمتهای بهشتی هستند، باید در مقابل شهوات خود بایستند و مبارزه ای پیوسته با خواسته های غیر مشروع نفس داشته باشند، در غیر این صورت به مراحل عالی و درجات کمال نخواهند رسید:

عَنْ امير المؤمنين (عليه السلام)، في وصيَّته لمحمد ابن الحنفية قال: «وَمَنْ لَمْ يُعْطِ نَفْسَهُ شَهْوَتَهَا أَصَابَ رَشْدَهُ» (3).

مولا علی بن ابی طالب (علیه السلام) در ضمن وصایای خود به فرزندش محمد حنفیه فرمود: «کسی که به شهوات نفسانی خود جواب مثبت ندهد، قطعاً به کمال و رشد خویش می رسد.»

### خشم، سم مهلک

«مَكْظُومًا غَيْظُهُ»: وجود خشم و غضب در انسان برای دفاع از جان و مال و مکتب خود حتمی و لازم است، منتها بسیاری این سلاح خطرناک

1- المنجد.

2- غرر الحکم: الشهوات اعلال قاتلات.

3- منهاج البراعه، ج ۱۲، ص ۱۴۶

صفحه

۲۱۵

را در مسائل جزئی و بیهوده به کار می گیرند و باعث دردسر دیگران و هلاکت خویش می شوند؛ مثلاً به خاطر شور شدن غذا و یا گرد و غبار بر نشستن روی کمد عصبانی می شوند و چنان خود را گم می کنند که چشم را بسته و دهان را می گشایند و چه بسا کلماتی که هرگز در حال عادی نمی زنند، به زبان می آورند و بالأخره کاسه و کوزه را به هم می زنند. اصولاً در حال خشم نیروی تعقل و تفکر بر انسان حاکم نیست و لازم است که با زحمت و ریاضت خود را طوری تربیت کنیم که در درجه اول بیهوده غضبناک و خشمگین نشویم و اگر هم شدیم پای از گلیم خود فراتر ننهیم.

اینک دو حدیث در این زمینه می آوریم:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَنْ أَحَبَّ السَّبِيلَ الَّذِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ جَرَعْتَانِ، جَرَعَةً غَيْظٌ تَرَدَّهَا بِحِلْمٍ، وَ جَرَعَةً مَصِيبَةٌ تَرَدَّهَا بِصَبْرٍ (1)».)

حضرت زین العابدین(علیه السلام) از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نقل فرموده که: «از بهترین و محبوبترین راهها به سوی خدا، دو جرعه است که باید همانند آبی که نوشیده می شود، فرو برده و محو گردد. اول خشم را که باید به وسیله حلم و بردباری مداوا کرد، دوم مصیبت را که باید با صبر و شکیبایی هموار نمود».

قَالَ إِبْلِيسُ لَنُوحٍ: «أَذْكُرُنِي فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنَ، فَإِنِّي أَقْرَبُ مَا أَكُونُ إِلَيَّ الْعَبْدُ إِذَا كَانَ فِي إِحْدِيهِنَّ، أذْكُرُنِي إِذَا غَضِبْتَ، وَ إِذَا حَكَمْتَ بَيْنَ الْإِثْنَيْنِ وَ إِذَا كُنْتَ مَعَ امْرَأَةٍ خَالِيًا لَيْسَ مَعَكُمَا أَحَدٌ (2)».

1- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۰

2- سفینه البحار.

صفحه

۲۱۶

ابلیس به حضرت نوح(علیه السلام) گفت: «در سه جا بسیار به فکر و سوسه های من باش که من در این سه جا از همه وقت به انسانها نزدیکترم: ۱ - به هنگام غضب و خشم، ۲ - موقع حکم و قضاوت بین دو نفر، ۳ - زمان خلوت با زن بیگانه».

آری غضب و خشم یکی از لشکرهای قدرتمند شیطان است اما پرهیزگاران به قدری خودساخته و توانا هستند که در چنین حالی بر خود مسلط و حاکمند و جلو خشم را می گیرند و نمی گذارند دیوانهوار حمله کند.

### توجه دل در تمام حالات

«إِنَّ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ...»؛ در بازار و خیابان و اداره و مراکز دادوستد که مردم از خدا غافلند گروهی متذکر حقتند و آبی از آن غفلت نمی کنند. در مقابل گروهی نیز آنقدر از خدا و معنویت دورند که اگر در مرکز ذکر و توجه به خدا؛ یعنی مثل مسجدالحرام و حرم حضرت رضا(علیه السلام) هم بروند، باز مشغول تماشای در و دیوارند و یا به چشمچرانی و یاوه گفتن گرفتار می شوند، ببینید فاصله این دو گروه از کجا تا به کجاست؟

میان ماه من تا ماه گردون \*\*\* تفاوت از زمین تا آسمان است

اما مردان الهی کسانی هستند که در جمع غفلت زدگان به یاد خدا هستند تا چه رسد در محفل افراد روشن ضمیر و آگاه. بعضی از شارحان نهج البلاغه جمله «وإن كان في الذَّاكِرِينَ لَمْ يَكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ» را اینگونه معنا کرده اند که اگر متقین در بین گروهی که با زبان ذکر می گویند ولی دل آنان مرتبط و متذکر به حق نیست قرار گیرند، با زبان و دل

صفحه

۲۱۷

متوجه اند؛ زیرا اگر زبان به ذکر خدا حرکت کند و دل متوجه نباشد باز غفلت از خداست.

شارح نهج البلاغه، علامه خوئی(رحمه الله) احتمال معنای دیگری را داده است و آن این که بعضی از افراد، عبادات و اذکار را بجا می آورند ولی نیت آنان خراب و بر پایه ریاست است مسلماً اعمال ریاکاران تباه می شود، درست مثل کسی که آن عمل و ذکر را اصلاً انجام نداده است و بلکه بدتر از او می باشند. بنابراین



در ظاهر ذاکر هستند و در واقع غافل، اما پرهیزکاران هرگز اعمال خویش را به وسیله ریا تباه نمی کنند و در صورت و سیرت ذاکر و به یاد خدا هستند. با توجه به معانی گذشته می توان گفت که این دو جمله؛ یعنی «ذاکر بودن در بین غافلان» و «غافل نبودن در محفل ذاکران» اشاره به این است که اینها در تمام حالات و جمیع محافل و اماکن به یاد حق متعال هستند و خود را همیشه در محضر ربوبی می بینند.

خوشا آنان که دایم در نمازند \*\*\* بهشت جاودان مأوایشان بی

### سه خصلت جوانمردانه

«يَعْتُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ»؛ در این سه جمله می خوانیم که پرهیزگاران از تقصیر ستمگر می گذرند و به آنان که ایشان را بر اساس غرضورزی از نعمتی محروم کرده اند احسان می کنند و با کسانی که با ایشان قطع ارتباط کرده و دوری گزیده اند، نزدیک می شوند. قبل از شرح این جملات باید توجه داشت که اسلام هرگز اجازه نمی دهد که ظالم پرور و یا متکبر ساز باشیم، به طوری که اگر شخصی با سیلی به صورت ما نواخت چیزی نگوییم تا جرأت کند مشت دیگری هم به سر ما بکوبد! و یا اگر شخصی

صفحه

۲۱۸

می خواهد تکبر بورزد، به او نزدیک شویم و با بزرگداشت او به تکبر و تیخترش بیفزاییم، بلکه دستورات مکتب جنبه تربیتی دارد؛ یعنی گاهی می بینیم که یک اختلاف دامنه دار بین دو برادر با یک ملاقات و بلکه با یک سلام از بین می رود و بعد هم با صلح و صفا با هم معاشرت می کنند. اینجاست که می گویند: «الْفُضْلُ لِمَنْ سَبَقَ»؛ «کسی فضیلت دارد که در رفع نزاع پیشی بگیرد».

### احترام متقابل

بیشتر مردم در برخورد با فامیل و دوستان، احترام متقابل می گذارند؛ یعنی به کسی سلام می دهند که به ایشان سلام دهد و به خانه فامیلی که به منزلشان آمده است می روند و خلاصه کاسه آش به در منزلی می برند که بشقاب پلو به منزلشان آورده است، اما کسانی که مانند مالک اشترها از سر تقصیر آن جوان بی ادب بگذرند و یا با رفتن به منزل یک فامیل، نزاع چندین ساله را از بین ببرند، اندکند. از این رو، این نوع کارها در روایات به جوانمردی تعبیر شده است:

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، «الْفُتُوَّةُ أَرْبَعَةٌ: التَّوَاضُعُ مَعَ الدَّوْلَةِ وَالْعَفْوُ مَعَ الْفُدْرَةِ، وَالنَّصِيحَةُ مَعَ الْعَدَاوَةِ، وَالْعَطِيَّةُ بِلَا مِئْتَةٍ (1)».

از حضرت علی(علیه السلام) نقل شده که می فرمایند: «جوانمردی در چهار چیز است: ۱ - با داشتن دولت و امکانات تواضع کنیم، ۲ - در حال قدرت عفو کنیم، ۳ - به دشمنان نصیحت کنیم، ۴ - در صورت عطا و احسان، منت نگذاریم».

1- ارشاد دیلمی.

صفحه

۲۱۹

آری این خصلتهای عالی و این لباسهای فاخر، به اندام پرهیزگاران پوشانده شده است و از خداوند متعال می خواهیم که این توفیقات را به ما هم عنایت فرماید.

خلاصه بحث:

شهوتهای باعث انحطاط و تباهی انسان می شود و مخالفت با آنها باعث رشد انسان خواهد شد. شهوت ریاست، خطرانی ایجاد می کند که حتی انسانهایی چون محمد حنفیه را هم تهدید می کند.

وجود خشم در انسان ضروری است منتها باید آن را در مسیر باطل قرار ندهد و در روایات فراوان از استعمال بی جای آن منع شده است. پرهیزگاران در تمام حالات متوجه حق متعال هستند و اگر دیگران کار نیک خود را با ریا و اغراض دیگر باطل می کنند، تقواییان کمال دقت را نسبت به نیت و سالم نگاه داشتن آن به عمل می آورند و سه خصلت مهم که دلیل بر جوانمردی آدمی می شود، در مردان خدا، یافت می شود.

صفحه

۲۲۰

### سؤال و تمرین:

- 1- شهوت به چه معنا است؟ چند نمونه از شهوات را نام ببرید.
- 2- چرا خشم و غضب، انسان را به هلاکت می افکند؟
- 3- ابلیس به حضرت نوح (علیه السلام) چه گفت؟
- 4- پرهیزگاران در محفل غافلان و ذاکران چگونه هستند؟
- 5- برای جمله «ان كان في الذاكرين لم يكتب من الغافلين» چند معنا ذکر شده است؟
- 6- آیا اسلام ظالم پرور و متکبر پرور است؟
- 7- معنای درست عفو از ظالم و نزدیک شدن به قاطع رحم چیست؟
- 8- معنای احترام متقابل چیست؟
- 9- یک روایت از علی (علیه السلام) در مورد کارهای جوانمردانه بیان فرمایید.

صفحه

۲۲۱

### درس بیست و دوم

قال الإمام (عليه السلام): «بَعِيداً فُحْشُهُ، لَيْئاً قَوْلُهُ، غَائِباً مُكْرَهُ، حَاضِراً مَعْرُوفُهُ، مُقْبِلاً خَيْرُهُ، مُدْبِراً شَرُّهُ، فِي الزَّلَازِلِ وَقُورٍ، وَ فِي الْمَكَارِهِ صُبُورٍ، وَ فِي الرِّخَاءِ شُكُورٍ.»

«پرهیزگاران با فحش و کلام زشت فاصله زیادی دارند، گفتار آنان نرم است، فعل حرام و غیر مشروع از آنها سر نمی زند، اعمال نیک و وظایف الهی را همیشه انجام می دهند، خیر ایشان به همگان می رسد و شر آنها به هیچ کس اصابت نمی کند. در حوادث تلخ و ناگوار صاحب وقار و آرامش و در مصایب شکیبایی و در هنگام رسیدن نعمت و گشایش سپاسگزارند.»

### بد زبانی

«بَعِيداً فُحْشُهُ»؛ پرهیزگاران در گفتار و کلمات خود کمال دقت را دارند؛ چون می دانند زبانی که به حال خود و آگذاشته شود، عضوی خطرناک و موجودی گزنده است و هرگز یک مؤمن و سالک الهی نمی تواند با چنین زبانی به مقامات و کمالات نایل شود، از این جهت

صفحه

۲۲۲

است که امیرمؤمنان(علیه السلام) در این خطبه اولین صفت متقین را سالم بودن زبان دانسته است، آنجا که می فرماید: «مَنْطَقَهُمُ الصَّوَابُ». کسانی که گفتار آنان بر اساس صواب و صحت باشد، فحش و کلمات زشت و ناروا از آنان فاصله می گیرد و چه بسا در طول عمر از آنها فحشی شنیده نمی شود.

آنچه به طور قطع از اخبار و آیات و روش پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و ائمه هدی(علیهم السلام) استفاده می شود، این است که فحش دادن کار بسیار بدی است و شخص فحاش محکوم است، اگر چه به ظالمی فحش بدهد؛ مثلاً اگر کسی به شمر، خولی، عبیدالله و یزید، فحاشی کند کار خوبی نکرده است البته نه از آن جهت که این افراد کثیف سزاوار اهانت نیستند، بلکه مؤمن، زبان و دهانش باید پاک و پاکیزه بماند و نباید شخصیت و الای خود را پایین بیاورد و آن را به انحطاط بکشد. از این رو پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله)، مسلمانان را از ناسزاگویی به مشرکان کشته شده در جنگ بدر، نهی کردند(1).

بدیهی است که اگر به کشتگان دشمن فحاشی کنیم، آنها هم به شهدای ما بد خواهند گفت.

قرآن دستور داده است که به بتها و معبودهای دروغین فحش ندهید که آنها هم به خدا ناسزا می گویند: {وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ(2)}.

پیامبر گرامی فرمود: از بزرگترین گناهان این است که انسان به پدر و مادر خود فحش دهد. به حضرت عرض شد: چطور شخصی حاضر می شود به والدین خود فحاشی کند؟ فرمود: او به پدر و مادر دیگری

1- محجة البيضاء، ج ۵، ص ۲۱۵

2- انعام: ۲۱۸

صفحه

۲۲۳

فحش می دهد و آن شخص هم به پدر و مادر او ناسزا می گوید(1).

فحاشی در نظر پیامبر خدا تا آن حد مطرود است که مرحوم فیض کاشانی(رحمه الله) می فرماید: گروهی با پیامبر در سفر بودند، ناگهان یکی از آنها به مرکب سواری خویش لعنت کرد و به حیوانی که بر آن سوار بود و مطابق میل او حرکت نمی کرد ناسزا گفت. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) (با حال خشم به او نگاه کرد و فرمود: نمی خواهد با حیوانی که لعنت شده است با ما حرکت کنی. اشاره به این که چرا به حیوان زبان بسته، ناروا و ناسزا گفتمی! در این زمینه به دو حدیث توجه کنید:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(عليه السلام) (قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله): «إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ لَا يُبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ، فَإِنَّهُ لِعَنَةٍ أَوْ شَرَكٍ شَيْطَانٍ(2)».

امام صادق(علیه السلام) (از رسول خدا)صلی الله علیه وآله (نقل می کند: شخصی که از گفتن و شنیدن هر حرفی باکی ندارد، یا زنا زاده است و یا شیطان در انعقاد نطفه او شرکت داشته است».

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ (قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (لِعَائِشَةَ: «يَا عَائِشَةُ! إِنَّ الْفُحْشَ لَوْ كَانَ مِثْلًا، لَكَانَ مِثْلَ سَوْءِ (3)).»

امام باقر(علیه السلام) از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نقل می کنند که حضرت به عایشه فرمود:  
«ای عایشه! چنانچه فحش مجسم شود، شکل و قیافه بدی خواهد داشت».

### سخن نرم

«لَيْنَا قَوْلُهُ»؛ کسانی که در مقام امر به معروف و نهی از منکر و یا

1- محجة البيضاء، ج ۵، ص ۲۱۸

2- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۳

3- همان، ص ۳۲۵.

صفحه

۲۲۴

موعظه و نصیحت و ارشاد، با زبان نرم با دیگران برخورد می کنند، از آنان که با کلمات درشت و حالت خشم با دیگران برخورد می کنند، به مراتب موفقترند. چه بسا هر دو یک حقیقت را بگویند، منتها کلام اولی اثر بخش می شود ولی کلام دیگری نه تنها اثر نمی کند، بلکه بازتاب بدی هم از خود بجای می گذارد.

ابراهیم خلیل الرحمان در مباحثه با ستاره پرستان، بانر می سخن می گوید تا آنجا که آنها را جذب و با فطرتشان آشنا می کند.

یوسف صدیق در زندان در مقام دعوت آن دو نفر زندانی، که غیر خدا را می پرستیدند، با زبانی نرم چنین می فرماید: ای دوستان من! آیا خداوند یگانه برای پرستش بهتر است یا این معبودهای متعدّد و از هم جدا؟ و بالأخره به موسی بن عمران دستور داده می شود که با فرعون نرم سخن بگو، چون در نرم سخن گفتن احتمال بازگشت او هست.

آیات قرآن گاهی با لطافت و ظرافت خاصی گمراهان را دعوت می کند؛ مثلاً می فرماید: ای بندگان من که زیاد گناه کرده اید از رحمت و مغفرت من مأیوس نشوید. خداوند نمی گوید: ای گنهکاران! بلکه خطاب می کند: ای بندگان من(1)!

همچنین می فرماید: آیا زمان خشوع دل ایمان آورندگان و توجه آنان به خدا و کلام او فرا نرسیده است؟(2)

خلاصه، طبیبان روحانی باید مردم گمراه و گنهکار را مریض بدانند تا در مقابل تمام بداخلاقیها و ترش روییها و سروصداهای آنان مدارا کنند و با سخن نرم با آنها رفتار کنند، همان گونه که پزشکان با بیماران خود چنین

1- «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ». زمر: ۵۳

2- «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ». حدید: ۱۶

صفحه

برخوردی دارند.

در امر به معروف و نهی از منکر اگر کلام نرم تأثیر نگذاشت و چهره عبوس اثر بهتری داشت، لازم است که چنین شود؛ زیرا آنچه که ما طالب آن هستیم هدایت مردم به راه راست است و چون بیشتر مردم با کلام نرم این نصیحت را می‌پذیرند ما هم مأموریم با آنان به نرمی صحبت کنیم و اگر فردی با عبوس کردن چهره اصلاح می‌شود، باید برای او چهره در هم کشیم؛ زیرا بعضی از نفوس مصداق این بیت شعرند که:

تا نباشد چوب تر \*\*\* فرمان نیابد گاو و خر

اما گاهی از پذیرش و هدایت شخص، به طور کلی مأیوس می‌شویم، همانند ابولهب که آنچنان مقابل رسول خدا از خود عناد و خیره سري نشان داد که خداوند متعال با کلمات وحی تمام شخصیت او را پایمال و لگدکوب کرد و فرمود: { تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ } ...

### فقط اعمال نیک

«غائِباً مُنْكَرُهُ، حَاضِراً مَعْرُوفُهُ»؛ اگر منکر را عبارت از گناه و حرام، و معروف را عبارت از واجبات و بلکه مستحبات بدانیم، معنای این دو جمله چنین می‌شود که تقواییان هرگز نزدیک گناه نمی‌شوند و فعل حرام از آنها صادر نمی‌شود و اعمال واجب و مستحب خود را انجام می‌دهند.

ممکن است منکر و معروف به معنای خوب و بد باشد، در این صورت مراد از این کلام همان است که در ذیل عبارات: «الْخَيْرُ مِنْهُ»

صفحه

۲۲۶

مَأْمُولٌ وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ» گذشت که از آنها چیزی غیر از خوبی و نیکی مشاهده نمی‌شود.

### وجود با برکت

«مُقْبِلًا خَيْرُهُ، مُدْبِرًا شَرُّهُ»؛ مردان الهی و شخصیت‌های روحانی، وجودی با برکت دارند. به این معنا که اگر مال دارند، در جهت منافع مردم به کار می‌گیرند و اگر توان دارند در مسیر کمک‌رسانی به ضعیفان هزینه می‌کنند و اگر امضا و آبرویی دارند، در رفع گرفتاری‌های مردم به کار می‌گیرند و بالأخره به هر نحوی در برآوردن حاجت محتاجان تلاش می‌کنند؛ هرگز اذیت و آزار آنها، به فردی از افراد نمی‌رسد و به همان مقدار که در خیررسانی به دیگران می‌کوشند، از آزار رساندن به دیگران هم می‌هراسند.

پیشتر در همین خطبه آمده بود: «و شَرُّهُمْ مَأْمُونَةٌ»، این تکرار و تأکید می‌رساند که چقدر آزار رسانی به دیگران، انسان را از عالم تقوا و ایمان و کمال دور می‌کند. در اینجا به جمله ای از علی (علیه السلام) درباره خودش اشاره می‌کنیم تا وظیفه شیعیان آن حضرت تا حدودی روشن شود:

«وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَتْ الْأَقَالِيمُ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتُ أَفْلَاجُهَا عَلِيٌّ أَنْ أُعْصِيَ اللَّهُ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جِلْبَ شَعِيرَةَ مَا فَعَلْتُهُ» (1). «...»

«به خدا قسم اگر هفت اقلیم و تمام آنچه در این افلاک موجود است به من داده شود تا بر خلاف حکم خدا پوست جوی را از یک مورچه بگیرم، هرگز چنین کاری نمی‌کنم.»

معلوم است که گرفتن پوست جوی از دهان مور، گناه نیست صرفاً

آزار رساندن به یک حیوان کوچک است، اما مولا علی(علیه السلام) حاضر نیست این کار را هم انجام دهد گرچه تمام ثروت دنیا را به او بدهند.

پس بر ما شیعیان حضرت لازم است که بکوشیم لااقل دل دیگران را نسوزانیم و به همسایه و خویشاوند و دوست آزار نرسانیم.

### استقامت مردان خدا

«في الزلازل و قُور...»؛ گاهی در زندگی مشکلات و سختیهای بزرگ پیش می آید و گاهی فرازونشیب بسیار وحشتناکی رخ می دهد که مانند زلزله همه را به ترس می افکند، اما پرهیزکاران وقار و آرامش خود را در این مواقع نیز کاملاً حفظ می کنند و در مقابل بلاها و مصایب صبر می کنند. ما این حقیقت را در طول انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، در برنامه های رهبر کبیر انقلاب حضرت امام خمینی(قدس سره) بارها مشاهده کردیم که در مواقع حساس مثل ورود ایشان به کشور - با وجود حکومت طاغوت - و استقرار ایشان در مدرسه رفاه، با آن که صدای مسلسلها به گوش ایشان می رسید و گاهی به ایشان می گفتند که احتمال حوادث ناگواری هست و ممکن است این منطقه را بمباران کنند، ایشان می فرمود که هیچ خبری نمی شود و با آرامش خودشان به دیگران هم آرامش می بخشیدند.

خلاصه بحث:

پرهیزکاران هرگز به کسی حتی به تبهکاران و ستمگران فحش نمی دهند؛ زیرا پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) می فرماید: به کشتگان مشرک جنگ بدر فحش ندهید. از این گذشته اگر ما به دیگران فحش دادیم آنها هم به ما فحش می دهند. حتی به حیوانات هم نباید فحش داد. در روایت، کسانی که

در گفتار لا ابالی هستند زنازاده و یا شیطانی معرفی شده اند. پرهیزکاران دارای زبانی نرم هستند و البته زبان نرم نتایج شیرینی دارد که بر کسی پوشیده نیست و اصولاً طبیبان روحی مانند پزشکان جسمی باید با مریضها نرم سخن بگویند، مگر موقعی که از هدایت آنها مطلقاً مأیوس شوند.

متقین از کار خوب دور نمی شوند و در محفل منکرات حاضر نمی شوند. خیر آنها به همگان رو می آورد و شر آنها از همه دور می شود. مولا علی(علیه السلام) می فرماید: اگر هفت اقلیم را به من بدهند حاضر نیستم به مورچه ای ظلم کنم و آن را آزار دهم. در خاتمه سخن از آرامش نفس آنها به میان آمد و مصداق بزرگ آن را در عصر حاضر، امام خمینی(قدس سره) معرفی کردیم.

### سؤال و تمرین:

1- اولین صفت متقین چیست؟

2- فحش دادن از دیدگاه روایات چگونه است؟

3- دو روایت از کتاب اصول کافی درباره فحش نقل کنید.

4- سخن نرم چه آثاری دارد؟

5- قرآن گناهکاران را به چه نام می خواند؟

6- معنای معروف و منکر چیست؟

7- آیا متقین به دیگران آزار می رسانند؟

8- جمله ای از علی(علیه السلام) درباره آزار رساندن به خلق پروردگار بخوانید.

9- یک مصداق در مورد استقامت مردان الهی نقل کنید.

10- خلاصه بحث را بیان کنید.

صفحه

۲۲۹

درس بیست و سوم

قال الإمام(علیه السلام): «لا یحیف علی من یبغض ولا یأثم فیمن یحب.»

«بر دشمنان خود ظلم نمی کند و به خاطر محبت و علاقه ای که به کسی یا چیزی دارد عصیان نمیورزد.»

### عدالت با دشمن

پرهیزکاران نه فقط نسبت به دوست و آشنایان، انصاف و عدالت دارند، بلکه با دشمنان خود و کسانی که بغض و عداوت آنان در دلشان قرار گرفته است نیز با عدالت و انصاف عمل می کنند و این بغض و عداوتی که باعث می شود انسان به دشمن خود ظلم کند، در پرهیزکاران هیچ گونه قدرت و حاکمیتی ندارد و بعبارت دیگر: حالت انتقام جوئی و درنده خوئی را از خود دور ساخته اند؛ زیرا متقین به مقام عدالت رسیده اند و صفات و ملکات عالی در نفس آنان رسوخ کرده است.

آیا معنای عدالت این است که انسان با هزاران رنج و تلاش گناه

صفحه

۲۳۰

نکند و اگر فکر و ذکرش حول و حوش گناه بود، با فشار خود را نگه دارد؟ یا عدالت این است که به طور خودکار از گناه پرهیز کند؟ مثلاً بعضی عادت کرده اند که راست بگویند و اگر هم بخواهند دروغ بگویند به اضطراب می افتند و یا بعضی به طور معمولی و عادی به زن نامحرم نگاه نمی کنند و از این گناه پرهیز دارند. آنچه از نظریات بزرگان بر می آید این است که عدالت عبارت از نفوذ کردن ملکات خوب در سراسر وجود انسان است. وقتی عدالت را چنین معنا کنیم، مسلماً قلب، روح و روان شخص عادل مانند عقربک قطب نما در هر زمان و مکانی به حق و عدل و انصاف رو می کند. پرهیزکاران به دشمن خود ظلم نمی کنند همان گونه که به دوست و محبوب خود ظلم روا نمی دارند. از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است:

«نَبِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ(1)»

«نیت مؤمن از عمل او بهتر است.»

در معنای این حدیث چندین نظر وجود دارد و یکی از آنها این است که اگر کسی نیت خود را بر خیر و خوبی استوار سازد، برای همیشه از او خیر و خوبی صادر می شود و اگر در یکی دو مورد خیر از او صادر نشود، اما مخزن اعمال صالح یا همان نیت خوب در او موجود است. اما کسی که نیت و فکر و همت او بر شر و فساد است، گرچه در یکی دو مورد هم عمل خوبی از او صادر شود، با این حال آن نیت، او را به سوی گناه و آلودگی می کشد.

معلوم می شود که آن نیت پاک، با این عمل خوبی که از شخصی با

---

1- جامع احادیث شیعه، ج ۱، ص ۳۶۶

---

صفحه  
۲۳۱

نیت ناپاک سرزده قابل قیاس نیست؛ زیرا صاحب نیت خیر در هر زمان و مکانی غیر از خیر و خوبی چیزی در ذهن خود خطور نمی دهد و حتی درباره دشمن خود، خیر و صلاح می خواهد و چون پرهیزکاران دارای چنین نیت پاک و همت والایی هستند، هرگز به دشمنان خود ظلم و ستم روا نمی دارند. قرآن مجید در این زمینه به همه مؤمنان دستور می دهد که:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا! كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يُجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰی أَلَّا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ(1). }

«ای کسانی که ایمان آورده اید، همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت گواهی دهید، مبادا دشمنی با گروهی، شما را به ترک عدالت بکشاند. عدالت کنید که به پرهیزکاری نزدیکتر است و از خدا بپرهیزید که از آنچه انجام می دهید آگاه است.»

### محبت زیادی از عوامل گناه است

یکی از عوامل بزرگ گناه و سقوط در منجلبه‌های عالم ظلمت و مادیت، زیاده روی در محبت و علاقه است؛ چه به مال و ریاست و شهرت و چه نسبت به زن و فرزند. و از آنجاکه افراد بسیاری گرفتار این موضوع هستند، لازم است شرح مختصری در این زمینه بیان کنیم:

مسلم است هر انسانی علاقه شدیدی به اموال و اولاد خویش دارد. این علاقه و محبت را حتی در حیوانات نسبت به آشیانه و جوجه های خود نیز مشاهده می کنیم، بنابراین نمی توان هیچ فردی از افراد رابه طور کلی از علاقه ورزیدن به اولاد یا مسکن و مال نهی کرد. در آیات و روایات هم

---

1- مانده: ۸

---

صفحه  
۲۳۲

نیامده است که نسبت به مال و فرزند خود بی تفاوت باشید، بلکه دستورات اسلامی به تمامی غرایز و امور فطری انسانها احترام گذارده و راه صحیحی برای رسیدن به غرایز ارائه کرده است.



با این حال باید دانست غرایز انسانی، سرکش است و چنانچه انسان در مقام تعدیل آن بر نیاید، چه بسا به جنگ با خدا و رسولش سوق دهد، پس هر فردی باید بکوشد تا غرایز و علاقه های خود را در اعتدال نگه دارد و آنها را با دستورات اسلامی منطبق کند. اگر محبت نسبت به فرزند و ثروت باعث شود که فرامین الهی پایمال شود، باید آن را کنار گذاشت. خلاصه محبت خدا در دل ما باید حاکم و مقدم بر تمام محبتها؛ از قبیل محبت به اولاد و اموال و همسر و خانه و کالا و فامیل و غیره باشد. در اینجا توجه شما را به دو آیه در این زمینه جلب می کنیم:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَائَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحْبَبُوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (1). }

«ای اهل ایمان، پدران و برادران خود را - در صورتی که کفر را بر ایمان ترجیح می دهند - دوست نداشته باشید. هر کدام از شما آنها را دوست بدارد، از ستمکاران و ظالمان خواهد بود. (ای رسول ما) به امت بگو اگر شما پدران و پسران و برادران و زنان و خویشاوندان و اموالی که

1- توبه: ۲۳ و ۲۴

صفحه  
۲۳۳

جمع آورده اید و کالاهای تجارتي که از کسادی آن بیمناکید و منزلی را که به آن دلخوش کرده اید، بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست بدارید، منتظر باشید تا فرمان الهی صادر شود و خداوند فاسقان و بدکاران را هدایت نخواهد کرد».

از این دو آیه استفاده می شود که:

**اولا:** نباید محبت نزدیکان و وابستگان و یا پول و خانه و تجارت، در ما قوی تر و بیشتر از محبت خدا و رسولش باشد که در این صورت مرتکب هزاران آلودگی خواهیم شد و خدا و دستوراتش را کم کم به دست فراموشی خواهیم سپرد.

**ثانیا:** اگر این محبتها بر محبت خدا و رسولش افزونتر شود، باید به انتظار عذاب دردناکی از جانب خداوند باشیم.

**ثالثا:** در صورتی که نزدیکترین افراد به ما، کفر را بر ایمان ترجیح دهند یا راه و روش کفار را بیشتر از راه و روش مسلمانان دوست بدارند، لازم است با آنها قطع رابطه کنیم و هیچ گونه دوستی با آنان برقرار نکنیم؛ زیرا کسانی که دست محبت به دشمنان خدا و رسولش می دهند، نه ایمان به خدا دارند و نه به آخرت. قرآن با صراحت این مطلب را بیان می کند:

{ لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَائَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ (1) } ...

«هرگز گروهی را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان آورده باشند و در عین حال با دشمنان خدا و رسولش رابطه دوستی برقرار کنند، هر چند که آن دشمنان خدا و رسول، پدران و فرزندان و برادران و

1- مجادله: ۲۲

خویشان آنها باشند، این مردم پایدارند که خدا بر دل‌هایشان نور ایمان نگاشته و آنها را به روح قدسی الهی مؤید و منصور کرده است»...

پس اگر روزی فرزند ما منحرف شد و راه و روش دشمنان اسلام را در پیش گرفت و با رفتار و کردارش به آیین اسلام و ملت مسلمان ضربه زد، باید با او قطع رابطه کنیم تا محبت و علاقه به چنین فرزندی، پدر و مادر را به خطر نکشاند، همان طوری که در انقلاب اسلامی ایران گروهی از مردان و زنان با ایمان از فرزندان و برادران خود گذشتند و از آنها بریدند، چون آنان را در مسیر منافقین و ضداسلام و انقلاب اسلامی مشاهده کردند.

فراموش نمی‌کنیم که در اوائل انقلاب، سیمای جمهوری اسلامی بانویی با ایمان را نشان داد که فرزند جوانش در مسیر نفاق قرار گرفته و به منافقین پیوسته بود. وی عذر فرزندش را خواسته و به او گفته بود: از خانه بیرون برو و دیگر باز نگرد. پس از چندی جوان به منزل آمده و گفته بود: مادر! از این پارچه برایم یک شلوار بدوز. مادر می‌گوید: پارچه را گرفتم و چند بار آوردم و پهن کردم و قیچی را برداشتم تا برش دهم اما به خود گفتم: برای چه کسی می‌خواهی شلوار بدوزی؟! و بالأخره پارچه را جمع کردم. روزی که جوان دوباره آمد پارچه را دادم و گفتم: من چنین کاری نخواهم کرد!

اما چه بسیار پدر و مادرها که به خاطر علاقه و محبت به فرزند در این مواقع بسیار حساس نه فقط آنها را از خود دور نکرده و راه و روش آنان را محکوم نمی‌کنند، بلکه از آنان دفاع هم می‌کنند و ایمان به دست آمده در طی پنجاه سال خود را یکجا از دست می‌دهند.

یکی از نمونه‌های بزرگ تاریخی برای این مطلب، زبیر است که دارای سوابق روشنی در اسلام بود و آن همه سابقه مبارزاتی در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و حتی دفاع از علی بن ابی طالب) علیه السلام (بعد از رحلت پیامبر اکرم) صلی الله علیه و آله (داشت تا آنجا که در مجلس شورا پس از مرگ عمر بن خطاب حق نامزدی خلافت خود را به مولا امیر المؤمنین علیه السلام (تفویض کرد، اما چه شد که بعد از خلافت و امامت علی بن ابی طالب) علیه السلام، در مقابل حضرت ایستاد و با کمک طلحه و عایشه جنگ جمل را بپا کرد؟!)

در روایتی که از امیر المؤمنین علیه السلام (رسیده (1) حضرت می‌فرماید: همیشه زبیر یاور ما بود تا این که پسرش عبدالله بزرگ شد. معلوم می‌شود که علاقه به اولاد، آن هم پسری که تمام وجودش را دشمنی علی بن ابی طالب علیه السلام (گرفته بود، بالأخره پدر را به چنین عاقبت و خیمی گرفتار کرد. تازه در چنین صورتی باید منتظر آن عذاب و امر نافذ خداوند بود که قرآن می‌فرماید: { فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ. }

متقین به خاطر محبت‌های نابجا، حق تعالی را نافرمانی نمی‌کنند و به خدای خویش محبت می‌ورزند؛ آن هم به گونه‌ای که محبت پروردگار در دل آنان از تمام محبت‌ها قوی‌تر و محکم‌تر است و طبیعی است که هر عاشقی در پی معشوق خود حرکت می‌کند و در مقام جلب رضایت معشوق خود بر می‌آید.

خلاصه بحث:

عدالت یکی از مقامات عالی انسانی است و باعث می‌شود انسان به خود و دیگری ستم نکند، بخش عظیمی از این عدالت در پرهیزکاران

موجود است که حتی به دشمنان هم بدی و ظلم نمی کنند. اصولاً اینها دارای نیت پاکي هستند که جز خوبی و خیر، از باطنشان بر نمی خیزد.

لازم است انسان محبت الهی را بر تمام محبتها ترجیح دهد؛ زیرا اگر علاقه انسان به مال و فرزند بیش از محبت او نسبت به خدا و رسولش باشد با هزاران خطر مواجه می شود و آیات قرآن هم در چنین موقعی، زنگ خطر را به صدا درآورده و به مؤمنان هشدار داده است. بهترین شاهد تاریخی در این مورد انحطاط زبیر است، که به خاطر علاقه به فرزندش عبدالله، از مسیر پیروی علی بن ابی طالب (علیه السلام) منحرف شد.

### سؤال و تمرین:

1- معنای عدالت چیست؟

2- یکی از معانی احتمالی «نِیَةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ» چیست؟

3- یک آیه از قرآن در زمینه عدالت ورزیدن با دشمنان ذکر کنید.

4- آیا محبت به مال و اولاد، در سرشت انسانهاست؟

5- اگر غرایز خود را تعدیل نکنیم، از کجا سر در می آورد؟

6- از دو آیه سوره مبارکه توبه مذکور در این درس چه استفاده ای می شود؟

7- آیه ۲۲ سوره مجادله چه مطلبی را گوشزد می کند؟

8- حکایت و سرگذشت عملکرد یک زن مسلمان را با فرزند خویش در تاریخ انقلاب اسلامی ایران بیان کنید.

9- چرا زبیر بعد از آن همه سوابق به هلاکت افتاد؟

10- برنامه متقین را در ارتباط با بحث شرح دهید.

11- خلاصه بحث را بیان کنید.

### درس بیست و چهارم

قال الإمام عليه السلام: «يَعْتَرَفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ، لَا يُضَيِّعُ مَا اسْتَحْفَظَ، وَلَا يَنْسِي مَا دُكِّرَ، وَلَا يُنَابِزُ بِالْأَلْقَابِ، وَلَا يُضَارُّ بِالْجَارِ وَلَا يَشْتُمُ بِالْمَصَانِبِ، وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ، وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ.»

«متقین قبل از این که بر علیه آنان شاهد اقامه شود حق را اعتراف می کنند. نسبت به اموری که حفاظتش را از آنها خواسته اند سهل انگاری و بی اعتنائی نمی کنند. آنچه را از آیات قرآن و کلمات بزرگان باعث یادآوری

است، به دست نسیان نمی سپارند. دیگران را در بلاها و مصایب سرزنش نمی کنند. در باطل داخل نمی شوند و از مسیر حق هم خارج نمی شوند».

### اعتراف به حق

یکی از امتیازات و خصایص پرهیزکاران این است که اعتراف به «حق» می کنند گرچه بر ضرر آنان تمام شود. البته دستور اسلام به تمام آحاد مسلمین این است که حق را بگویند حتی اگر بر ضدّ خودشان و

صفحه

۲۳۸

نزدیکانشان تمام شود. ولی می بینیم که مسلمانان در مقام عمل این گونه نیستند و کمتر اعتراف به حق می کنند، در حالی که حتی نباید در مقام توجیه کار باطل خود هم بر آیند. این مقام عالی از ویژگیهای متقین است که لازم نیست بر گفتار و کردار آنان شاهد بیاوریم، بلکه خودشان حقیقت را با صراحت تمام بیان می کنند.

### حفاظت کامل از چند امر

قرآن مجید حفاظت کامل از چند چیز را از مؤمنان خواسته است که در ذیل به چند مورد اشاره می شود:

1- پاکی دامن؛ که قرآن از آن به «حفظ فرج» تعبیر کرده و این امر را هم از مردان و هم از زنان مؤمن خواسته است، آنجا که می فرماید:

{قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ(1)}.

«به مردان مؤمن بگو که چشم خود را به نامحرم ندوزند و دامن خود را از آلودگی حفظ کنند».

و همین دستور را به زنان با ایمان داده و می فرماید:

{قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ(2)}.

و در جای دیگر در بیان اوصاف مؤمنان آمده است:

{وَالَّذِينَ هُمْ لِأُفْجَاهِهِمْ حَافِظُونَ(3)}.

1- نور: ۳۰

2- همان: ۳۱

3- مؤمنون: ۵

صفحه

۲۳۹

2- وفای به سوگند؛ اگر کسی سوگند خورد که فلان کار خوب را انجام دهد و یا فلان کار زشت را ترک کند، موظف است طبق پیمان خود عمل نماید و سوگند خویش را حفظ کند؛ زیرا قرآن مجید عمل به سوگندها را از ما طلب کرده و چنین فرمان داده است:

{وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ(1)}

«سوگندهای خود را حفظ کنید و نشکنید».

البته قسم در ابعاد مختلف دارای احکامی است؛ از جمله این که باید قسم در حال اختیار و اراده باشد و قسم خاص آن؛ یعنی با واژه های «والله» و «بالله» صادر شود و دیگر این که در حال شوخی ادا نشود بلکه جدی باشد و آنچه را که انسان قسم خورده است که انجام دهد یا ترک کند، باید از نظر شرع مقدس نیکو باشد و اگر کسی قسم خود را شکست باید کفاره بدهد که در رساله های عملیه، احکام آن آمده است.

مقصود در اینجا این است که مؤمن به مجرد بستن پیمان و معاهده، لازم است به آن پایبندی نشان دهد و از عهده آن برآید و اگر چنانچه پای این پیمان قسم هم خورده باشد، لازم است بر انجام وظیفه اش حفاظت بیشتر کند و هرگز سهل انگاری در آن روا ندارد.

3- نماز؛ قرآن در آیات متعددی حفاظت از نماز را از مؤمنان خواسته است و گاهی محافظت نسبت به نماز را از اوصاف مؤمنان شمرده و می فرماید:

{هُم عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ(2)} یا {وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى

1- مانده: ۸۹

2- انعام: ۹۲

صفحه

۲۴۰

{صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ(1)}

گاهی به صورت فرمان و دستور به تمام افراد چنین می گوید:

{حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى(2)}.

«تمام نمازها به ویژه نماز وسطی را محافظت کنید».

«محافظت نماز» مراعات احکام و شرایط و نیز انجام دادن آن در اول وقت و زمان فضیلت آن است.

4- تبلیغ دین بدون تحریف آن؛ یکی از وظایف سنگین دانشمندان دینی آن است که در برابر توفانهای اجتماعی و حوادث اطراف خود بی تفاوت نباشند، بلکه با بیانی قاطع مردم را به تکالیفشان آشنا سازند و با بدعتها و کج رویها، قاطعانه مبارزه کنند و از هیچ کس نهراسند؛ زیرا حفاظت کتاب خدا از آنها خواسته شده است و آنها هستند که شاهد و گواه بر کتاب آسمانیند:

{وَالرَّيَانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْا اللَّهَ وَلَا تَتَّبِعُوا  
بِآيَاتِي تَمَنَّا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ(3)}.

«حفاظت این کتاب الهی از علما و دانشمندان خواسته شده و این امانت به آنها سپرده شده است تا بر آن گواه باشند و بر اساس آن، داوری کنند، بنابراین از داوری کردن بر طبق آیات الهی از مردم نهراسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیز نفروشید و آنها که به احکام الهی حکم نمی کنند کافرند».

---

1- مؤمنون: ۹

2- بقره: ۲۳۸

3- مائده: ۴۴

---

صفحه

۲۴۱

### تذکر و عدم نسیان

موجبات تذکر و یادآوری خدا و قیبر و قیامت - از قبیل آیات، ندای علما، صالحان، مساجد، صدای اذان و مشاهده مشرفه - زیاد است، ولی متأسفانه گروهی با همه این تذکرات، راه خیر و ثواب را فراموش می کنند و با خدا و انبیا و قیبر و قیامت کاری ندارند. این نسیان به معنای فراموشی و پنهان شدن صورت شیء از صفحه ذهن نیست، بلکه این نسیان به معنای بی اعتنایی و سهل انگاری است، اما پرهیزکاران این طور نیستند و عوامل یادآور را فراموش نمی کنند.

### نامگذاریهای مغرضانه

اسلام دستور می دهد که مسلمانان به هنگام روبرو شدن و خطاب، به یکدیگر احترام بگذارند و اگر می خواهند کسی را با نام و لقبی صدا بزنند، طوری باشد که آن شخص ناراحت نشود. خطاب افراد با اسم و لقب بد و یا سبک و ناپسند، به طوری که آنان ناراحت شوند، ممنوع است و این کار را «تنباز به القاب» می گویند که در قرآن مجید صریحاً از آن نهی شده است، آنجا که می فرماید: {وَلَا تَنَابَزُوا بِالْألقَابِ(1)}.

مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان، چند نظر درباره معنای این جمله نقل می کند:

1- کسی را با اسمی که نام مشهور او نیست بخوانیم و او هم از این اسم ناراحت باشد.

2- خطاب به کسی بگوییم: ای فاسق، ای کافر!

---

1- حجرات: ۱۱

---

صفحه

۲۴۲

3- به شخصی که یهودی بوده و اسلام آورده است گفته شود: یهودی زاده!

4- فردی که پیش از این مرتکب گناهی مثل شرابخواری می شده و آن را ترک کرده و توبه نموده است، او را بدان نام و صفت بخوانیم مثلاً گفته شود: شراب الخمر! خلاصه ما حق نداریم کسی را که از کفر دست کشیده و مسلمان شده و یا از فسق توبه کرده و به لوازم ایمان متعهد شده است، با نام کفر و فسق خطاب کنیم که این کار بسیار زشت است و قرآن بعد از آن که فرموده «تنباز به القاب نکنید»، فرموده است:

{بئسَ الإسمُ الفسوقُ بَعْدَ الإیمان(1)}

«بعد از ایمان آوردن، نام کفر و فسق گذاردن بر افراد، بسیار بد است.»

از مجموع این اقوال و نظریات به دست می آید که نباید برای دیگران نامی گذاشت که از آن ناراحت می شوند.

افراد با این عمل زشت دنبال چه هستند و چه چیزی را می خواهند به دست آورند؟ اصولاً دشمن زمانی که دستش از همه جا کوتاه می شود، شروع به نامگذاری و برچسب زدن می کند که هم در زمان گذشته چنین بوده و هم امروز چنین است. گاهی مشاهده می شود که تمام فضایل و شخصیت والای یک انسان را با یک اسم گذاری از بین می برند و بر علیه او جو ناسالم ایجاد می کنند و چه بسا با این برچسب زدن به دیگران، کار خطا و اشتباه خود را توجیه می کنند، برای نمونه به این تاریخچه توجه فرمایید:

عمرو عاص برای کوبیدن علی (و توجیه اعمال زشت خود، در شام شایع کرد که علی علیه السلام (شخصی مزاح و شوخ و به عبارت دیگر

---

## 1- حجرات: ۱۱

صفحه

۲۴۳

خوشگزران است، گویی می خواست بگوید: بی جهت نبود که ما دنبال علی (و ترفییم و با معاویه بیعت کردیم و او را یاری نمودیم.

مخفی نماند که این نسبت ناروا و این برچسب بزرگ را قبل از عمرو عاص، خلیفه دوم به علی بن ابی طالب (علیه السلام) نسبت داده بود. به این ترتیب که در موقع مرگش گفت: آن کسی که می تواند بعد از تصدی خلافت، مردم را به صراط مستقیم وادارد، علی بن ابی طالب (علیه السلام) است اما او شوخی و مزاح می کند (1). و حال آن که ابن ابی الحدید معتزلی می گوید: کتب تاریخ و سیره هرگز نشان نمی دهد که حضرت در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و یا عمر بن خطاب به این وصف مشهور بوده و یا احدی به او چنین لقبی داده باشد و اصولاً کسی که در میدان جنگ تمام وجودش را مسایل مربوط به جنگ گرفته بود و در زمان فراغت از جنگ هم به روزه، شب زنده داری، دعا و مناجات و خدمت به خلق خدا اشتغال داشت، کی فرصت داشت در مجالس بزم و بگو و بخند شرکت کند؟! لقب «تلعابه» را عمر بن خطاب به هنگام مرگ در ارتباط با تشکیل شورا و افراد آن، به علی (علیه السلام) نسبت داد و بعد هم عمرو عاص با آب و تاب بیشتری در شام برای کوبیدن حضرت از این لقب نامناسب بهره برداری کرد و البته حضرت با یک خطبه جالب، (2) جواب عمرو عاص را داد. ولی آنچه که قابل توجه است این است که چگونه با نام و لقب و اسم گذاری، افراد را می کوبند و شخصیت آنان را زیر پرده و ابر نگه می دارند؟ آری این «تنباز به القاب» است که در اسلام از آن نهی شده است. مسلماً مولا علی (علیه السلام) آن غلظت و عبوسی عمر را نداشته و طبق روایات پیامبر (صلی الله علیه و آله) گاهی مزاح هم می کرده است، منتها مختصر.

---

1- شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۲۶

2- نهج البلاغه، خطبه ۸۳

صفحه

۲۴۴

علی (علیه السلام) گاهی مزاح می کرد و این عمل نه تنها خلاف شرع نیست، بلکه ادخال سرور در قلب مؤمنان است و ثواب فراوان دارد. ولی همین جمله را به رخ کشیدن و از تمام فضایل او چشم پوشیدن

بي انصافي بزرگي است و ما هم نبايد خدای ناکرده نسبت به همنوعانمان چنین باشیم، چه رسد به مسلمانان و برادران دینی خود.

### سبک نام بردن

در اینجا تذکر این نکته ضروری است که بعضی از افراد براساس عادت، نام دیگران را سبک به زبان می آورند؛ مثلاً می گویند حسن آمد، حسین رفت. یا مثلاً کسی که دارای شخصیتی علمی است و در جامعه همه او را به عنوان علامه و استاد می شناسند، به خاطر اینکه هم‌دوره من بوده و مقداری با او درس خوانده ام، حاضر نشوم لقب او را به زبان بیاورم، بلکه بگویم: آقای طباطبایی و یا آقای مطهری، یا حتی اسم کوچک آنها را برده و بگویم آقا سیدمحمدحسین و آقا شیخ مرتضی. این عمل اگر از حسادت باطنی و یا خودبینی سرچشمه گرفته باشد، بسیار خطرناک است و اگر هم از بی توجهی است کار صحیحی نیست؛ زیرا اگر همین شخصی که نام بزرگان را این چنین به زبان می راند، با نام کوچک صدایش بزنند آزرده و ناراحت می شود.

به گفته مرحوم طبرسی یکی از معانی آیه شریفه که می فرماید { وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ (1) } این

### 1- حجرات: ۳

صفحه

۲۴۵

است که پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) را آنگونه که بین خود همدیگر را صدا می زنید با اسم خطاب نکنید و نگویند: «یا محمد!» بلکه به حضرت خطاب کنید: «یا رسول الله!» و اگر نام رسول خدا را به گونه ای سبک به زبان آورید، اعمال خوب شما حبط و نابود می گردد، امید است که این تربیتهای اسلامی میان تمام اقشار جامعه مسلمین پیاده شود.

### به همسایگان آزار نرسانید

هیچ انسان با وجدانی نباید با اعمال و کردار خود، خانه و منزل دیگران را که محل استراحت و سکونت آنهاست، به محل ناآرامی تبدیل کند و آنها را در خانه و محل خود به وحشت و اضطراب بیفکند و خلاصه هیچ انسانی نباید به خود اجازه دهد که در منزل خویش، با اعمال و کردار خود و اهل و عیالش همسایه های خود را برنجاند و زندگی را برای آنان تلخ کند. در اخبار و احادیث درباره مراعات حال همسایگان و مخصوصاً لزوم نرساندن ضرر و آزار به آنها، توصیه های فراوانی شده است که ما در اینجا فقط به یک حدیث اکتفا می کنیم:

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) قَالَ: «مَنْ آذَى جَارَهُ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ رِيحَ الْجَنَّةِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمَ وَبُئْسَ الْمَصِيرُ، وَمَنْ ضَيَّعَ حَقَّ جَارِهِ فَلَيْسَ مِنَّا وَمَا زَالَ جِبْرَائِيلُ يُوَصِّيَنِ بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُورَثُهُ (1)»

از رسول خدا(صلي الله عليه وآله) نقل شده است که می فرماید: «کسی که همسایه خود را اذیت کند، خداوند متعال بوی بهشت را بر او حرام می کند و جایگاهش جهنم است که بسیار محل بدی است. کسی که حق

### 1- منهاج البراعه، ج ۱۲، ص ۱۵۳

صفحه



همسایگان را ضایع کند، از ما نیست. همیشه جبرئیل درباره همسایه به من سفارش می کرد تا آنجا که گمان بر دم همسایه از همسایه خود ارث می برد».

خلاصه بحث:

پرهیزکاران چند چیز را شعار خود قرار داده و به آنها عمل می کنند:

- 1- اعتراف به حق می کنند گر چه بر ضرر خودشان باشد.
- 2- به حفاظت کامل در پاک نگه داشتن دامن و عمل به سوگندها و مراعات شرایط و اوقات نماز و حفظ تبلیغات دینی از هر گونه تحریف پایبند هستند.
- 3- حتی المقدور خود را از غفلت دور نگه می دارند.
- 4- به کسی نسبت بد و یا لقب زشت نمی دهند که اصولاً مردم بی ایمان از این حربه زیاد استفاده می کنند، مانند عمرو عاص که به علی (علیه السلام) نسبت «شوخی کننده»، داد. اما صاحبان تقوا از سبک نام بردن دیگران اجتناب می کنند.

صفحه

۲۴۷

### سؤال و تمرین:

- 1- این که گفته می شود برای متقین «شاهد آوردن» لازم نیست یعنی چه؟
- 2- «حفظ فرج» به چه معنا است. یک آیه در این باره بیاورید.
- 3- «واحفظوا ایمانکم» یعنی چه؟ کمی در این زمینه شرح دهید.
- 4- محافظت از نماز را توضیح دهید.
- 5- معنای حفاظت آیات و کتب آسمانی چیست و آن را از چه کسانی خواسته اند؟
- 6- برخی از عوامل یادآوری خدا و قیامت را بشمارید.
- 7- «تتأبذ به القاب» یعنی چه و مرحوم طبرسی در معنای آن چند نظریه بیان کرده است؟
- 8- آثار شوم «تتأبذ به القاب» را بیان فرمایید.
- 9- عمرو عاص به علی (علیه السلام) چه نسبتی داد؟
- 10- عمرو عاص این نسبت را از چه کسی گرفته بود و منشأ پیدایش لقب «تلعابه» چه بود؟
- 11- آیا صحیح است اسم کوچک افراد را به زبان بیاوریم؟
- 12- یک حدیث درباره همسایگان بیان کنید.

### درس بیست و پنجم

قال الإمام عليه السلام: «وَلَا يَشْمَتُ بِالْمَصَائِبِ، وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ، وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ، إِنْ صَمَتَ لَمْ يَغْمَهُ صَمْتُهُ، وَإِنْ ضَحِكَ لَمْ يَعْزُ صَوْتُهُ.»

«شخص متقی دیگران را در سختی ها و دشواریها شماتت نمی کند. در باطل داخل نمی شود و از حق خارج نمی گردد، از سکوت محزون و دلگیر نمی شود و چنانچه بخندد، صدایش را به قهقهه بلند نمی کند».

### شماتت و سرزنش

شماتت و سرزنش دیگران در اسلام محکوم است و پیشتر هم اشاره کردیم که سرزنش دیگران حتی به خاطر گناهی که انجام داده اند جایز نیست. از آثار سوء این عمل غیرانسانی، آن است که سرزنش کننده در زمان حیاتش به همان گناه گرفتار می شود.

در این خطبه نیز یکی از اوصاف متقین، سرزنش نکردن دیگران شمرده شده است. سؤالی که در اینجا مطرح می شود این است که این عمل زشت (یعنی شماتت کردن دیگران در زمان بیچارگی آنان و وارد

شدنشان در بلا و مصیبت) را حتی افراد عادی و متعارف هم انجام نمی دهند و آنهایی که این خباثت را از خود نشان می دهند بسیار اندکند، حال چگونه است که نفی این عمل ناپسند، از اوصاف متقین شمرده شده است؟! در حالی که آنان حایز مراتب بسیار بلند و بالایی هستند که مضامین همین خطبه گویای آن است. در پاسخ این سؤال می توان گفت که گاهی انسان راه روشن و سعادت را به دیگران ارائه می کند و می گوید اگر در تحصیل مادیات یا امور معنوی از این راه بروی، موفق می شوی و چنانچه با این زن معلوم الحال ازدواج کنی و یا با این مرد حقه باز و دزد، شریک شوی، زندگیت تباہ می شود. با این همه، طرف مقابل گوش نمی کند و برخلاف راهنمایی ناصحان قدم برمی دارد و بالأخره در مهلکه قرار می گیرد و با خود می گوید: ای کاش حرف دلسوزان را پذیرفته بودم و به این روز نمی افتادم. اینجاست که پدر و مادر و برادر و دوست، همه و همه می گویند: رهاش کنید، چشمش کور، ما که گفتیم و گوش نکرد، حالا باید هم به این بلا گرفتار شود. چه بسا این شماتت را تحت عناوین مختلف در هر محفل و مجلسی مطرح کنند، بدون این که ببیندیشند حالا چه باید کرد. اما متقین این گونه نیستند؛ یعنی با این که آن شخص، حرف آنها را گوش نکرده و بی اعتنائی نموده است، پرهیزکاران با شماتت او خود را تنزیه نمی کنند و از فکر چاره جویی کناره نمی گیرند و این مقامی است که لایق پرهیزکاران است.

### همت بلند

اصولاً صاحبان تقوا و مردان الهی، با حق مأنوسند و از باطل بیزار. حرکت آنها بر محور حق است و از باطل به هر شکل و شیوه ای گریزانند.

گرچه ممکن است پرهیزکاران گاهی به طور ناخودآگاه در باطل قدم بگذارند، ولی اگر متوجه شوند که این کار باطل است، به سرعت خود را از آن گرداب خارج می کنند. این امر نشانه همت و الای آنان است که حق و باطل را ملاک جذب و دفع قرار می دهند و اسیر رنگ و بو و شکل و مسایل جزئی نمی شوند؛ زیرا اگر حق و باطل ملاک قرار گرفت، دفاع از شخص یا عمل بر اساس حق صورت می گیرد و اگر همان شخص از حق اعراض کرد، دفاع از او مبتدل به حمله می شود.

وقتی به مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفته شد: ای علی، آیا با طلحه و زبیر و عایشه می جنگید؟! حضرت فرمود: مردان را به وسیله حق باید شناخت نه حق را به واسطه مردان؛ یعنی اگر طلحه و زبیر و عایشه دارای شخصیت و شهرتی هستند، دلیل نمی شود که هر چه گفتند و هر چه کردند صحیح و مطابق با حق باشد، اگر شما حق را بشناسید خود به خود اهل آن را تشخیص می دهید.

آری باید همت بلند داشت و خود را اسیر تخیلات و جزئیات نکرد، در غیر این صورت به مقصد عالی و نهایی نخواهیم رسید. در اینجا جمله ارزنده ای را که حضرت علی (علیه السلام) در مورد جنگ و راه و رسم جنگیدن، به فرزندش محمد حنفیه، آنگاه که بیرق جنگ جمل را به او داد، نمونه می آورم که فرمود:

«تَرَوُلَ الْجِبَالِ وَلَا تَزُلُّ! عَضَّ عَلِي نَاجِزَكَ، أَعْرَ اللَّهُ جُمُجُمَتَكَ، تَدَّ فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ، إِرْمَ بِبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ، وَغَضَّ بِبَصْرِكَ وَإِعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ(1)».

«اگر کوهها لرزیدند تو نباید تزلزل پیدا کنی، دندانها را از خشم و حمیت

---

#### 1- نهج البلاغه، خطبه ۱۱

صفحه

۲۵۲

بر هم بفشار (که می گویند این عمل برای محکم شدن اعصاب مغز مفید است)، جمجمه ات را به خداوند متعال بسپار، پاهای خود را همچون میخ به زمین بکوب و چشم خود را به آخر لشکر دشمن بیفکن (یعنی هدف را شکست نهایی دشمن قرار ده) و چشمان خود را زیاد جولان نده که هم باعث پریشانی خاطر می شود و هم از حرکت باز می مانی. با تمام این امور، بدان که نصرت از جانب پروردگار متعال است.»

ملاحظه می شود که این جملات مولا چگونه سربازان اسلام را با همت‌های بالا تربیت می کند، مخصوصاً آنجا که می فرماید: چشم انداز خود را آخرین فرد لشکر دشمن قرار ده و آنجا را هدف بگیر!

درباره مقامات معنوی و رسیدن به کمالات انسانی، از یک فقره که در دعای قنوت نماز عیدفطر و قربان آمده معلوم می شود تا چه حدی باید کمر همت بست و سرمنزل مقصود را بالا دانست؛ زیرا در آن دعا چنین می خوانیم:

«اللَّهُمَّ اُدْخِلْنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ اُدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَاَلَّ مُحَمَّدًا، وَاُخْرِجْنِي مِنْ كُلِّ سَوْءٍ اُخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَاَلَّ مُحَمَّدًا».

«بارها! مرا داخل تمام خوبی‌هایی کن که محمد و آل محمد (علیهم السلام) را وارد آن کردی و از تمام بدیهایی که آنها را از آن دور گردانیدی، مرا هم خارج کن.»

#### سکوت طلاست

یکی از اوصاف پرهیزکاران این است که از سکوت، ملول و غمگین نمی شوند و به عبارت دیگر از سکوت کردن پشیمان نمی گردند.

روایات و احادیث فراوانی در نکوهش زیاد سخن گفتن و ستایش سکوت وارد شده است. به عنوان مثال، به چند مورد اشاره می شود:

قال ابوالحسن الرضا عليه السلام: «من علامات الفقه، الحلم والعلم والصمت، ان الصمت باب من أبواب الحكمة، ان الصمت يَكسب المحبة انه دليل علي كل خير(1)».

امام هشتم حضرت رضا(علیه السلام) فرمود: «از جمله نشانه های شخص فقیه و آگاه، بردباری و دانش و خاموشی است و هر آینه سکوت دري از درهاي حکمت است و جلب محبت مي کند و انسان را به هر خير و نيکي راهنمايي مي نمايد.»

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (قَالَ: «فِي حِكْمَةِ آلِ دَاوُدَ؛ عَلِيَّ الْعَاقِلِ أَنْ تُكُونَ عَارِفًا بِزَمَانِهِ، مُقْبِلًا عَلَيَّ شَائِهٍ، حَافِظًا لِلسَّائِهَةِ(2)».

از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «از جمله حکمتهای آل داود این است که شخص خردمند باید به زمان خود آشنا باشد و به مقدار شأنش گام بردارد و زبان خود را حفظ کند.»

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (قَالَ: قَالَ لِقَمَانَ لِابْنِهِ: «يَا بُنَيَّ! إِنْ كُنْتَ زَعَمْتَ إِنَّ الْكَلَامَ مِنْ فِضَّةٍ، فَإِنَّ السَّكُوتَ مِنْ ذَهَبٍ(3)».

امام صادق(علیه السلام) می فرماید که لقمان حکیم خطاب به فرزندش گفت: «پسر من! اگر گمان می کنی که کلام و سخنت ارزش و بهای نقره را دارد، بدان که سکوتت قطعاً بهای طلا را خواهد داشت.»

در نتیجه اگر در مجلسی سخن نگفتیم و محفل را قبضه سخنان

1- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۳

2- همان، ص ۱۱۶

3- همان، ص ۱۱۴

خویش نکردیم، نباید محزون و ناراحت باشیم، بلکه به عکس این سکوت را به خیر خود بدانیم. باید زحمت بکشیم تا در میان اجتماع با احتراز از پرحرفی و سخنان بیجا و بی مورد از این عامل انحطاط پرهیز کنیم.

### تبسم یا قهقهه

در آثار اسلامی آمده است که به هنگام خنده، صدا را به قهقهه بلند نکنید. حتی دستور داده شده است که اگر صدا به قهقهه بلند شد، به عنوان جبران آن گفته شود: «اللَّهُمَّ لَا تَمَقْتَنِي»؛ یعنی بارالها! بر من غضب نکن. معلوم می شود این عمل تا حدی مذموم است که احتمال غضب الهی در آن وجود دارد.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) از کنار عده ای جوان می گذشتند که مشغول قهقهه و خنده های صدادار بودند. حضرت فرمود: این گونه خندیدن را رها کنید. اگر کسی فریب آرزوهای دنیوی خود را خورده و از

اعمال خیر عقب مانده است، به قبرستان برود و از قبر و روز حشر عبرت بگیرد و اصولاً به یاد مرگ باشد تا جلو این نوع لذتها را بگیرد(1).

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: شخص باطلی (باطل و هرزه گو) در مدینه بود که مردم را می خندانند. هر چه کرد نتوانست امام سجاد(علیه السلام) را بخندانند و گفت: این آقا مرا خسته کرد! حضرت سجاد(علیه السلام) (به دیگران فرمود که به او بگویند: «إِنَّ اللَّهَ يَوْمًا يَخْسِرُ فِيهِ الْمُبْطِلُونَ»؛ «روزی در پیش داریم که در آن باطلگرایان زیانکارند(2)»).

1- منهاج البراعه، ج ۱۲، ص ۱۵۶

2- همان.

صفحه

۲۵۵

از این دو روایت بر می آید که محفل افراد خوشگذران و قهقهه کنندگان، محفل مغروران و غافلان است و با چنین محافلی نباید انس گرفت که انسان را از مقام قرب دور می سازد.

بعضی می پرسند چرا در نماز نمی توانیم حال حضور و نشاط داشته باشیم؟ امام زین العابدین(علیه السلام) در دعای معروف ابو حمزه ثمالی در مقام ریشه یابی این موضوع می فرماید: خدایا! هر وقت پیش خود گفتم که دیگر مهیا و مجهز شدم و در پیشگاهت به نماز ایستادم و یا به مناجات مشغول شدم چرتی را بر من مسلط کردی و آن حال نشاط و توجه را گرفتی. آنگاه حضرت در بیان علت این کسالت در نماز و مناجات می فرمایند:

«...أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَافِلِينَ فَمِنْ رَحْمَتِكَ أَيْسَّرْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي أَلْفَ مَجَالِسِ الْبَطَالِينِ فَبَيْنِي وَبَيْنَهُمْ خَلَيْتَنِي...»

«شاید ای خدای عزیز! مرا در میان گروه غفلت زدگان مشاهده کردی که از رحمتت دورم ساختی و شاید هم دیدی من به مجالس و محافل باطل پیشگان انس گرفته ام و مرا در میان آنها رها کردی...»

البته این بحث متوجه کسانی است که با این نوع مجالس و محافل انس گرفته اند و تمام تلاششان این است که دلکی پیدا کنند و بگویند و بخندند، والا مزاح و شوخی و ادخال سرور در قلب مؤمنان ثواب زیادی در اسلام دارد. البته لازم است که مزاح و خنده متقین هماهنگ با سایر اعمال و کردار آنها بوده و با وقار و عظمت آنان منافاتی نداشته باشد.

خلاصه بحث:

پرهیزکاران دیگران را شماتت نمی کنند، حتی اگر کسی را نصیحت

صفحه

۲۵۶

کنند و آنها گوش ندهند و دچار مخصه ای بشوند، باز به آنان نمی گویند: چشمتان کور ما گفتیم و گوش نکردید و حالا هم به این گرفتاری تن بدهید.

باید ملاک جذب و دفعها، حق و باطل باشد. علی(علیه السلام) (درباره طلحه و زبیر فرمودند: حق را بشناسید تا اهل آن را بشناسید و به عبارت دیگر رجال را با حق تشخیص بدهید، نه این که حق را با کردار آنان بشناسید.

همت عالی در انسان یکی از عوامل تکامل اوست، همت ما آنقدر باید بلند باشد که از خداوند متعال تمام خیرهایی را که به محمد و آل محمد (علیهم السلام) داده شده است خواستار باشیم.

تقوای پیشگان از سکوت خود پشیمان نیستند؛ زیرا همان گونه که در روایات آمده: سکوت از کلام بهتر و ارزنده تر است.

خنده با صدا و قهقهه، نشانه نوعی غفلت نسبت به خدا و قیامت است و انسان را در جمع باطل پیشگان داخل می کند که اگر کسی جزو این گروه و جمعیت شد از رحمت الهی و انس با مناجات حق دور می شود.

صفحه

۲۵۷

### سؤال و تمرین:

- 1- اثر وضعی شماتت و سرزنش چیست؟
- 2- آیا متقین حاضرند که دیگران را بر مصایب پیش آمده شماتت کنند؟
- 3- احتمال عقلانی در معنای جمله «لا یشمت بالمصائب» کدام است؟
- 4- محور تمام اعمال و کردار خود را باید چه قرار دهیم؟
- 5- (علی) علیه السلام (در جواب معترضان به جنگ با طلحه و زبیر چه فرمود؟
- 6- حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) (چه دستوری به فرزندش محمد حنفیه در مورد مسایل جنگی می دهد؟
- 7- در قنوت نماز عید فطر و قربان از خدا چه چیزی طلب می کنیم؟
- 8- حدیثی در مدح سکوت بیان کنید.
- 9- پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) (به جوانانی که مشغول قهقهه بودند چه فرمود؟
- 10- امام سجاد (علیه السلام) (برای آن شخص دلکچ چه پیغامی فرستاد؟
- 11- انس با مجالس بطالین چه اثری دارد؟
- 12- آیا در اسلام مزاح و شوخی مطلقاً ممنوع است؟
- 13- خلاصه بحث را بیان کنید.

صفحه

۲۵۸

صفحه

۲۵۹

قال الإمام عليه السلام: «وَأَنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبْرٌ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ، نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ، أَتَعَبَ نَفْسَهُ لِأَخْرَجَتْهُ، وَأَرَاخَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ.»

«اگر بر متقین ظلم شود، صبر و شکیبایی می کنند، تا خداوند متعال انتقام آنان را بگیرد. خود را به زحمت می افکنند، ولی مردم از دست آنها آسوده خاطرند، برای اصلاح آخرت خویش به زحمت می افتند و دیگران را از ضرر و زیانهای خود راحت می کنند.»

نه ستمگر باش و نه ستمکش!

همان طور که ظلم از نظر شرع و عقل قبیح و محکوم است، پذیرش ظلم هم زشت و ناپسنداست. قرآن مجید با یک جمله کوتاه و پرمغز می فرماید:

«لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» (1): «نه ستم کنید و نه ستمکش باشید!»

---

1- بقره: ۲۷۹

صفحه

۲۶۰

این جمله در حقیقت یک شعار وسیع و پرمایه اسلامی است و به همان نسبت که مسلمانان باید از ستمگری بپرهیزند، از تن دادن به ظلم و ستم نیز باید اجتناب ورزند.

اگر ستمکش نباشد ستمگر پیدا نمی شود و اگر مسلمانان آمادگی کافی برای دفاع از حقوق خود داشته باشند کسی نمی تواند به آنها ستم کند. خلاصه آن که لازم است پیش از آن که به ظالم گفته شود ستم مکن، به مظلوم گفته شود تن به ستم مده.

عجیب است که اسلام با این که برای حفظ آبروی مردم دستور اغماض و چشمپوشی از عیوب آنان را صادر نموده و غیبت و عیبجویی از آنان را حرام کرده و به هیچ وجه غیبت کردن و استماع آن را جایز ندانسته تا روح بدبینی در جامعه سایه نیفکند و همکاری آنان با یکدیگر مشکل نشود و بر آن تأکید فراوان نموده است، اما با این حال برای جلوگیری از ظلم ستمگران، به مسلمانان اجازه داده است که صدای خود را بلند کنند و بدیهایی ظالمان را به گوش دیگران برسانند و تأکید کرده است تا حق خود را نگیرند و دفع ستم نکنند، از پای ننشینند:

«لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ» (1). «خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود بدی ها را اظهار کند، مگر آن کسی که مورد ستم واقع شده است.»

**چگونگی عفو ظالم**

البته در آیات و روایات دستور عفو و گذشت از سر تقصیرات ستمگران داده شده است، منتها مورد عفو و گذشت، از مورد احقاق حق و

---

1- نسا: ۱۴۸

صفحه

۲۶۱

مبارزه با ظالم جداست. آنجاکه ظالم مشغول ظلم و توطئه است و مظلوم در زیر مشت و لگد او پایمال می شود، هرگز نباید گذشتی صورت گیرد بلکه باید با او به ستیز برخاست که قرآن می فرماید:

{فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ (1)}

«با ظالمان پیکار کنید تا به حکم خدا گردن نهند.»

حضرت در نهج البلاغه در ضمن وصیت به امام حسن و امام حسین (علیه السلام) می فرماید:

«كُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا»

«دشمن ظالم و یار و مددکار مظلوم باشید.»

عفو و بخشش ظالم هنگامی مطرح می شود که هیچ گونه احساس خطری از جانب او وجود نداشته باشد و در حقیقت مسلمانان در قدرت و پیروزی و دشمن در شکست نهایی باشد. در اینجا عفو و گذشت، نوعی اصلاح و تربیت محسوب می شود و دشمن را به تجدید نظر در مسیر خود وامی دارد، چنانچه در تاریخ اسلام این نوع عفو و بخشش زیاد به چشم می خورد؛ مثلاً در شأن نزول این آیه شریفه:

{وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (2)}

«هر گاه خواستید مجازات کنید تنها به مقداری که به شما تعدی شده کيفر دهید و اگر شکیبایی پیشه کنید این کار برای شکیبایان بهتر است.»

---

1- حجرات: ۹

2- نحل: ۱۲۶

صفحه

۲۶۲

---

گفته اند که پیامبر (صلي الله عليه وآله) در جنگ احد، هنگامی که وضع دردناک شهادت عمویش حمزه ابن عبدالمطلب (عليه السلام) را دید که دشمن به کشتن او قناعت نکرده، بلکه سینه و پهلویش را با قساوت عجیبی دریده و کبد یا قلب او را بیرون کشیده و گوش و بینی او را قطع کرده است، بسیار منقلب و ناراحت شد و فرمود:

«اللَّهُمَّ وَا لَكَ وَإِلَيْكَ الْمُشْتَكِي وَأَنْتَ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا أُرِي (1)»

«خدایا! حمد از آن توست، شکایت به تو می آورم و تو یار و مددکار ما در برابر آنچه می بینم هستی.»

سپس فرمود:

«لَنْ ظَفَرْتُ لَأَمْتَلَنَّ، وَأَمْتَلَنَّ، وَأَمْتَلَنَّ (2)»

«اگر من بر آنها چیره شدم آنها را مثله می کنم، آنها را مثله می کنم، آنها را مثله می کنم.»

و بر اساس روایات دیگری فرمود: هفتاد نفر آنها را مثله خواهم کرد (3).



در این هنگام آیه نازل شد که:

{وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ.}

بلافاصله حضرت عرض کرد: «أصبر، أصبر»؛ «خدایا! صبر می کنم، صبر می کنم (4)» با این که این لحظه شاید دردناکترین لحظه ای بود که در

---

1- المیزان، ج ۱۱، ص ۴۵۷

2- همان، ج ۱۲، ص ۴۰۴

3- همان.

4- همان.

---

صفحه

۲۶۳

تمام عمر بر پیامبر گذشت، ولی حضرت بر احساسات خود مسلط شد و راه دوم یعنی عفو و گذشت را انتخاب کرد و پس از فتح مکه فرمان عفو عمومی آن سنگدلان را صادر کرد. شاید تاکنون هیچ ملت پیروز و مسلطی با قوم شکست خورده، معامله پیامبر (صلی الله علیه وآله) (و مسلمانان را پس از پیروزی با مشرکان مکه آن هم آن مردم لجوج و قسی القلب، نکرده است، البته نتیجه این همه بزرگواری و عفو، آن شد که این ملت جاهل و بلکه دیگرانی که ناظر و شاهد گذشت مسلمین بودند، چنان تکان خوردند و بیدار شدند که به فرموده قرآن: {يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا(1)}؛

«گروه گروه در آیین خدا وارد شدند.» شاید بتوانیم بگوییم که مفاد آیه {وَإِنْ عَاقَبْتُمْ...} در مورد قصاص است؛ یعنی آنجایی که در دادگاه اسلامی حکم قصاص صادر شده و می توانیم شخصی را که دست ما را بریده و گوش ما را کنده، دست و گوشش را جدا کنیم، بگوییم: حال که مسلط شدیم اگر برای خدا عفو کنیم بهتر و با فضیلت تر است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«إِذَا قَدَرْتَ عَلَيَّ عَدُوَّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنَّهُ شُكْرًا لِلْفُدْرَةِ عَلَيْهِ(2).»

«هنگامی که بر دشمن پیروز شدی، گذشت را به عنوان شکرگزاری این پیروزی مد نظر قرار ده!»

از بحث گذشته که بی مناسبت با شرح جمله مورد نظر نبود، روشن شد که در کجا باید مبارزه کرد و در کجا می توان عفو و بخشش نمود ولی

---

1- نصر: ۲

2- نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۰

---

صفحه

۲۶۴

در جمله: «إِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبْرٌ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ»، سخن از عفو و بخشش نیست، بلکه پرهیزکاران در مقابل ظلمي که به آنها شده صبر مي کنند تا خداوند انتقام آنها را بگيرد. از کلمه صبر و شکیبایی هم تا حدودي استفاده مي شود که اينها گرچه مي توانند داد و فریاد کنند، ولي انتقام از ظالم را به خدا واگذار مي کنند.

گاهی به نظر مي رسد که اگر انسان در شرایط موجود صدایش را بلند کند، در میان مسلمین اختلاف مي افتد و به حکومت اسلامي هم ضربه وارد مي شود، بنابراین به خاطر حفظ مصالح مسلمانان و حکومت اسلام، از سروصدا کردن لب فرومي بندد و امر را به خدای متعال وامی گذارد. بهترین مصداق برای این نحوه صبر و شکیبایی، گوینده این خطبه؛ یعنی مولي الموالی حضرت امیرالمؤمنین علي ابن ابی طالب(علیه السلام) است که باید گفت در اسلام هم اولین و هم بزرگترین مظلوم است. او کسی است که هم قرآن و هم سنت رسول خدا از حق مسلمش سخن گفته اند و او کسی است که به حقانیت او هم عقل اعتراف مي کند و هم نقل، و کسی که از حق او هم دوست دفاع کرده است و هم دشمن. با این همه بیست و پنج سال او را منزوي کردند و اسلام را به دست افرادی دادند که به اعتراف بعضی از علمای اهل سنت، نسبت به علي ابن ابی طالب(علیه السلام) به مراتب پست تر و پایینتر بودند و بالأخره وضع اسلام و مسلمین در اندک زمان به آنجا کشید که مسلمین را روز چهارشنبه به نماز جمعه بردند و ضروریات اسلام را به باد مسخره گرفتند که در نتیجه آن امروز بلاهای گوناگون بر یک میلیارد مسلمان مي بارد. علي ابن ابی طالب(علیه السلام) دید که دشمنان داخلی و خارجی اسلام در کمین نشسته اند و از طرفی هم مردم مسلمان آگاهی کافی ندارند که در مدت مختصری حق را به حقدار برگردانند و صاحبان

صفحه

۲۶۵

حق را بر حکومت اسلام مستقر کنند. اینجا بود که علي بن ابی طالب(علیه السلام) سکوت کرد و این مصیبت عظمی (یعنی افتادن اسلام به دست

فرست طلبان) را تحمل نمود تا حداقل صورت اسلام محفوظ بماند. حضرت در خطبه «شقیقیه (1)» می فرماید: «... در انتخاب یکی از دو راه اندیشیدیم و دیدم یا می بایست با دست خالی به مخالفان حمله کنم و یا در برابر حادثه ای ظلمانی و پرابهام شکیبایی پیشه نمایم، چه حادثه ای! حادثه ای بس کوبنده، به طوری که بزرگسالان را فرتوت، کمسالان را پیر و انسانهای با ایمان را تا ملاقات با پروردگارشان (مرگ) در رنج و مشقت فرو می برد. به حکم عقل بر آن شدم که صبر کنم و صبر کردم اما صبر کسی که خس و خاشاک در چشمش فرو رفته و استخوان در گلویش گیر کرده باشد(2)». ...»

آری اغماض از ظالم و واگذاری او به حق متعال در چنین شرایطی، کار رجال الهی و مردان بزرگ با تقوا و با ایمان است و این نحو شکیبایی به مراتب از عفو که پیشتر گفته شد، با اهمیت تر و ارزنده تر است.

**حضرت سپس در دنباله اوصاف متقین می فرماید:**

«نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ، أَتَعَبَ نَفْسَهُ لِأَخْرِيَةِ وَأَرَاخَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ»؛ اینها خود را به زحمت می افکنند تا مردم به خاطر آنها دچار مشکلات نشوند و نیز خود را به فراهم ساختن زاد و توشه آخرت مشغول می کنند، در نتیجه دیگران از مزاحمت آنان آسوده

1- نهج البلاغه، خطبه ۳

2- «وطفقت أرتني بين أن أصول بيد جداء، أو أصبر علي طخية عمياء، يهرم فيها الكبير ويثيب فيها الصغیر، ويكدح فيها مؤمن حتي يلقي ربه، فرأيت أن الصبر علي هاتا أحجی، فصبرت وفي العين قدي وفي الحلق شجاً...»

صفحه

می شوند. این مطلب بی ارتباط با بحث گذشته؛ یعنی صبر و شکیبایی در مقابل ظالم برای حفظ اسلام نیست؛ زیرا چنین شخصی خود را به رنج و مشقت می افکند، تا مردم آسوده زندگی کنند و از طرف او ناراحتی به آنها نرسد و خود را کاملاً حفظ می کند تا جامعه مسلمین به انحطاط کشیده نشود. البته تحمل این ناراحتیها و رنجها بی ثمر نیست، بلکه ثوابهای اخروی دارد. چنین شخصی در واقع برای آخرت خویش زاد و توشه بر می دارد و مشغول مهیا شدن برای سفر آخرت است و این بزرگمردان عالم از یک سو حق را در نظر گرفته و از سوی دیگر به نفس خویش مسلط هستند و بنابراین مصالح خود و مصالح اسلام را فدای هوا و هوسهای شیطانی نمی کنند.

عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (قَالَ: «مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ إِذَا رَغِبَ وَإِذَا رَهَبَ، وَإِذَا اشْتَهَى وَإِذَا غَضِبَ، وَإِذَا رَضِيَ، حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ.»)

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «کسی که مالک نفس خویش شود، آن هم در زمانی که علاقه و میل به چیزی پیدا می کند و یا از چیزی خوف و ترس دارد و آنگاه که اشتها و جذبه در او زیاد است و زمانی که غضب و خشم نسبت به چیزی در او قوی است و یا رضایت او نسبت به امری تحقق یافته است، خداوند متعال بدن او را بر آتش جهنم حرام می کند(1)».

خلاصه بحث:

خلاصه بحث:

در اسلام ستم پذیری همچون ستمگری محکوم است و اگر با افشاگری ظلم ظالم، جلو ستمگر گرفته می شود، باید چنین کرد. ظالم را در

1- منهاج البراعه، ج ۱۲، ص ۱۵۷

صفحه

۲۶۷

حین ظلم نمی توان عفو کرد، اما اگر انسان بر او چیره شد و خواست از گذشته اش صرف نظر کند، مانعی ندارد. مانند عفو رسول خدا از قریش در فتح مکه و حال آن که همین افراد در احد فاجعه آفریده بودند. و مسلماً چنین عفو مردم را جذب می کند. گاهی به شخصی ظلم می شود که چنانچه بخواهد فریاد بزند بر ضرر اسلام تمام می شود، اینجا باید صبر کند، همان طوری که علی (علیه السلام) (پس از رحلت پیامبر) صلی الله علیه وآله (سکوت کرد و در خطبه شششنبه به این مطلب اشاره فرمود).

سؤال و تمرین:

1- این جمله قرآن «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» به ما چه می آموزد؟

2- در چه موقع می توان بدیهای مردم را با صدای بلند فاش کرد؟

3- با ظالم در موقع ظلم چه باید کرد؟

4- وصیت امیرالمؤمنین به فرزندانش امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) (چه بود؟)

5- عفو و بخشش در کجا خوب است؟

6- شأن نزول آیه ۱۲۶ سوره نحل را بیان کنید.

7- نتیجه عفو عمومی در فتح مکه چه بود؟

8- شکر قدرت و سلطه بر دشمن را چگونه بجا آوریم؟ لطفاً در این ارتباط حدیثی بیاورید.

9- تحمل ظلم برای حفظ حکومت اسلام صحیح است یا خیر؟

10- (علی) علیه السلام (چرا برای احقاق حق خود قیام نکرد؟

11- فرازی از خطبه شقشقیه را درباره صبر (علی) علیه السلام (بخوانید.

12- خلاصه بحث را بیان کنید.

صفحه

۲۶۸

صفحه

۲۶۹

درس بیست و هفتم

قال الإمام عليه السلام: «(وَدُّوهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِيْنٌ وَ رَحْمَةٌ، لَيْسَ تَبَاعُذُهُ بِكَبْرٍ وَ عَظْمَةٍ، وَلَا دُؤُوهُ بِمَكْرٍ وَ خَدِيْعَةٍ.»

«نزدیک شدن صاحبان تقوا به فردی یا گروهی او لا با نر می و گرمی و مهر و محبت انجام می گیرد و ثانیاً این نزدیکی برای آن فرد و یا گروه مفید و سود مند است و به طور کلی کناره گیری متقین از برخی افراد بر اساس خودخواهی و خود بزرگ بینی نیست همانگونه که نزدیک شدن او به بعضی دیگر بر اساس مکر و خدعه نمودن با او نمی باشد».

### پنج مطلب

از این جملات چند مطلب استفاده می شود:

**اول:** به خاطر زهد و پاکی خود لازم است از گروهی کناره گرفت.

**دوم:** متقابلاً لازم است با گروهی دیگر، گرم گرفته و با محبت تمام به آنها نزدیک شد.

**سوم:** نباید تکبر ورزید و خود را از دیگران بزرگتر و عالی تر پنداشت و از آنها دوری گزید

صفحه

۲۷۰

**چهارم:** برای سودجویی یا به خطر افکندن دیگران نباید با آنان رفاقت و دوستی کرد.

**پنجم:** لازم است به سیرت و واقعیات اعمال نظر افکند، نه به صورت و ظاهر: به عبارت دیگر، ارزش هر عملی بر اساس نیت عمل کننده است.

و اینک شرح مختصری درباره این پنج مطلب:

### یکی از علل سعادت‌ها و شقاوت‌ها

آنچه مورد قبول همگان است، این است که گاهی یک ازدواج، یا شرکت، یا همسایه، یا استاد و یا دوست باعث ترقی و سعادت انسان می‌شود و این ارتباط، زمینه ساز بسیاری از فضایل و کمالات او می‌گردد. همچنین بسیار دیده یا شنیده شده است که برخی از روابط اجتماعی موجب انحطاط و از دست دادن شرافت بلکه دیانت انسان شده و چون تمام این ارتباطها را می‌توان در تحت کلمه مصاحبت و رفاقت لحاظ کرد، به طور اختصار درباره رفاقتها و دوستیها و آثار مثبت و منفی آن سخن می‌گوییم:

### اولین گام

اولین گامی که توبه کننده باید بردارد، دور شدن از دوستان پیشین و ترک مجالس آنهاست و نیز اولین گامی که طالب کمال و فضیلت باید بردارد، دقت کامل نسبت به دوستان و رفیقان خویش است. هیچ کس نمی‌تواند به خود اعتماد کند و بگوید: من با هر کسی دوست شوم تغییری در عالم ایجاد نمی‌شود و بلکه او را جذب می‌کنم و به سمت خود می‌کشانم. چه بسا با تمام وجود در فساد و باطل غوطه‌ور شده و هنوز در این خیال باشد که من تغییر حال پیدا نکرده‌ام. طبع انسان مانند بادی می‌ماند که اگر از بازار عطارها عبور کند بوی خوش کسب می‌کند و اگر از زیاله‌ها بگذرد، متعفن می‌شود. شاهد این مطلب سخنان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است که انسانها را از همه بهتر می‌شناسد و درباره این موضوع (مجالستها و رفاقتها)، به دوستان خودشان هشدار داده‌اند.

### سه حدیث در زمینه مجالست

سلیمان ابن جعفر می‌گوید: شنیدم که امام هشتم (به پدرم می‌فرمود: چرا با عبدالرحمان ابن یعقوب رابطه داری و رفت و آمد می‌کنی؟ پدرم عرض کرد: او دایی من است. حضرت فرمود: او درباره خدا و اوصاف الهی حرفهای نادرستی می‌زند و حق متعال را محدود معرفی می‌کند، از این پس یا او را ترک کن یا مجالست ما را (1).

قالَ أميرُ المؤمنينَ (عليه السلام): (مجالسةُ الأشرارِ تُورثُ سُوءَ الظَّنِّ بالأخيارِ، ومُجالسةُ الأخيارِ تُلحقُ الأشرارَ بالأخيارِ، ومُجالسةُ الأبرارِ للفجارِ تُلحقُ الأبرارَ بالفجارِ، فمنِ اتَّبعَهُ عَلَيكُمْ امرُهُ وَلَمْ تُعْرِفُوا دينَهُ فانظروا الي خَلطائِهِ فانِ كانوا أَهلَ دينِ الله خَلطائِهِ فانِ كانوا عَلَي غيرِ دينِ الله فلا حظَ لَهُ مِنْ دينِ الله) (2).

علي (عليه السلام) فرمود: «نشست و برخاست با بدان باعث می‌شود که به نیکان گمان بد ببریم، به عکس اگر اشرار با اخیار رفت و آمد کنند کم کم به نیکان ملحق می‌شوند و چنانچه نیکان به مجلس و محفل بدان خو کنند و با آنها ارتباط برقرار کنند به فجار و بدکاران ملحق می‌شوند. به طور کلی اگر حال فردی برایت مشتبه شد و ندانستی که متدین است یا نه، به دوستانش نگاه کن، اگر آنها متشرع و متدین بودند، او هم هست، و الا، در او هم دین الهی رسوخ نکرده است.»

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلي الله عليه وآله) (المرءُ عَلَي دينِ خَليلِهِ) (3).

رسول خدا (صلي الله عليه وآله) (می‌فرماید: «انسان بر دین دوست و مصاحب خویش است.»)

عجیب است که مرحوم طبرسی در ذیل آیه: { محمدٌ رَسُولُ اللهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَي الكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ } (4); پیامبر (صلي الله عليه وآله) و اصحاب او با کفار سخت و شدید بودند و با مؤمنان رحیم و دلسوز و مهربان «چنین نقل می‌کند: اصحاب پیامبر تا آنجا از کفار احتراز می‌کردند که حتی خود را به لباس و بدن آنها نزدیک نمی‌کردند و متقابلاً به هر مؤمنی که برمی‌خورند مصافحه و معافه می‌کردند. آری چه بسا که تخم مرغ دزد شتر دزد شده و سلام و علیکهای مختصر به رفاقتهای مستحکمی، مبدل گردیده است.

قرآن چه زیبا می فرماید: { لَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ } (5); { به بدیها نزدیک نشوید }، بدین معنا که در مجالس گناه و در جمع افراد گناهکار حضور نیابید؛ زیرا همین نزدیکیها انسان را به فساد و آلودگی می کشاند.

وقتی که ناصرالدین شاه در راه سفر مشهد به سبزوار رسید و تمام طبقات به دیدن شاه رفتند، حکیم فیلسوف و عارف معروف حاج ملاهادی سبزواری به دیدن شاه نرفت. شاه که مشتاق ملاقات این حکیم بزرگ بود، خود به خانه وی رفت و هرچه کرد که ایشان چیزی از شاه بخواهد زیر بار نرفت (6). باید هم به این مارهایی خطرناک و سمی نزدیک نشد چرا که جز هلاکت و تباهی دین چیز دیگری در پی نخواهد داشت.

صدر المتألهین (7) می گوید: هیچ فتنه ای در دین واقع نشد و هیچ خللی در عقاید مسلمین وارد نگشت، مگر این که منشأ آن ارتباط علما و دانشمندان به کمال نرسیده، با حکام و سلاطین روزگار بوده است.

### همه باید توجه کنند

پس لازم است همه افراد از کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان و عالم و جاهل کمال دقت را نسبت به مجالستها و حتی ملاقاتهای خود داشته باشیم تا مبدا حادثه شوم غیر قابل جبرانی رخ دهد و خدای ناکرده موقعی متوجه شویم که دستمان از دنیا کوتاه شده است و هرچه فریاد می زنیم نتیجه ای نمی دهد، همان طور که قرآن از این ناله و فریادها چنین یاد می کند:

{يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يَا وَيْلَتِي لَئِنِّي لَمُ اتَّخَذْتُ فَلَانًا خَلِيلًا، لَقَدْ اضْلَمْنَا عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَدُولًا (8). }

«روز قیامت ظالم دست حسرت می گزد و می گوید: ای کاش راه رسول خدا را پیش می گرفتم و ای کاش فلانی را به عنوان دوست و رفیق انتخاب نمی کردم، زیرا او مرا از قرآن و توجه به خدا گمراه ساخت و شیطان همیشه در فکر گمراهی انسان است.»

از مجموع گفتار گذشته معلوم شد که گاهی برای حفظ دین و ایمان و بلکه برای حفظ شرافت و فضیلت و مقامات خود لازم است از بعضی افراد و محافل دوری کنیم و در مقابل با اخبار و نیکان و مؤمنان ارتباط برقرار سازیم و با آنها گرم و مهربان باشیم، همان گونه که حضرت در اوصاف متقین فرمود: دوریهای آنان از افراد بر اساس زهد و پاکی است و نزدیکی آنها به گروه دیگر بر اساس رحمت و مهربانی است؛ یعنی برای حفظ مقامات و ایمان و تقوای خود مجبورند از گروهی دور شوند و به جمع گروهی دیگر بپیوندند.

### کبریایی، مخصوص خداوند متعال است

اما راجع به مطلب سوم که دوری از تکبر است، به طور اجمال باید بدانیم که سیر الی الله و رسیدن به لقاءالله، با صفات زشت و به خصوص با خوی کبریایی جمع نمی شود. برای درک این مانع بزرگ و این که این صفت تا چه حد انسان را از کمالات و فضایل دور می کند، دو حدیث زیر را یادآور می شویم:

عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ (قَالَ): «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مَثَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ (9)».

«زراره از امام باقر و نیز از امام صادق (علیه السلام) (چنین نقل می کند که این دو بزرگوار فرمودند: «کسی که ذره ای کبر در دل داشته باشد داخل بهشت نمی شود.»

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (إِنَّ الْمُتَكَبِّرِينَ يَجْعَلُونَ فِي صُورِ النَّارِ، يَتَوَطَّأُهُمُ النَّاسُ حَتَّى يَفْرَغَ اللَّهُ مِنْ الْحِسَابِ (10)).

از امام صادق (علیه السلام) (چنین نقل شده است که فرمودند: «متکبران در روز قیامت به صورت مورچگان ریز در می آیند و مردم آنها را زیر پا لگدمال می کنند تا زمانی که خداوند متعال از حساب خلائق فارغ شود.»

سخن در مسایل مربوط به کبر و امور متعلق به آن؛ از قبیل منشأ کبر، علاج آن و... فراوان است، مقصود ما این است که اولاً بکوشیم تا این صفت زشت و خطرناک را از خود دور سازیم، زیرا اصلاح و آبادی دنیا و آخرت ما تا حدودی مرهون این امر است و ثانیاً باید ملاک دوری و نزدیکی ما نسبت به دیگران تولا و تبراً باشد، نه این که گروهی را کوچک بشماریم و خود را بزرگ ببینیم و در نتیجه از این گروه دوری بجوییم و از آنها کنار بگیریم؛ زیرا همه انسانها از یک ماده یعنی نطفه خلق شده اند و همگی ضعیف و فقیر و محتاجند و تنها کسی که از انسانها و بلکه از همه ممکنات و مخلوقات جداست، وجود اقدس الهی است و کبریایی از آن اوست و بس. هیچ کس نمی تواند در کبریایی، خود را شبیه خداوند متعال گرداند. در کتاب کافی چندین روایت به این مضمون وارد شده است که ما به نقل یک روایت اکتفا می کنیم:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (قَالَ): «الْكِبْرُ رِءَاءَ اللَّهِ فَمَنْ نَزَعَ اللَّهُ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ أَكْبَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ (11)».

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «کبر ردا و شأن الهی است و کسی که با تکبر ورزیدن خود را در رداي الهی وارد سازد، با خداوند در این امر به نزاع برخاسته و پروردگار متعال او را به جهنم خواهد افکند».

### مکر و خدعه

اما درباره مطلب چهارم (وَ لَا تُؤْهِ بِمَكْرٍ وَ خَدِيعَةٍ)، ابتدا به معنای واژه های «مکر» و «خدعه» می پردازیم: این دو واژه که از نظر معنا نزدیک به هم هستند، در مورد کاری گفته می شود که فاعل و انجام دهنده آن در باطن، خلاف ظاهر را ارائه کرده باشد و با این ظاهر سازی دیگران را بفریبد و گول بزند و آنها را در دام و چاله بیفکند (12). مکر و خدعه را می توان در تمام مسایل اجتماعی اعمال کرد، چه در کسب و تجارت، چه در رفاقت و معاشرت و یا سایر امور. همچنان که حکام و زمامداران خودکامه در طول تاریخ تکیه به چماق آهنین مکر و خدعه زدند و از این راه به مقاصد شوم خودشان رسیدند؛ مثلاً معاویه قرآن را سر نیزه کرد و خواستار حکمیت قرآن شد و رضاخان هم گل به سر مالید و جلو دسته های عزاداران حسینی به راه افتاد و فرزند بدتر از خودش، محمدرضا پهلوی برای امام حسین (علیه السلام) مجلس عزا بپا کرد و در حال احرام عکس گرفت و پخش کرد و قرآن چاپ نمود و در گوشه و کنار این مملکت منتشر ساخت. امروز هم می بینیم که حکام به اصطلاح مدافع حقوق بشر و ابرقدرتهای به اصطلاح صلح طلب دست محبت به هم داده اند و در حالی که در میان دست آنها خون کیوتر صلح به زمین ریخته می شود، نعره صلح و حقوق بشر سر می دهند و از این راه به بدترین مقاصد خود می رسند! اما تقوایی پیشگان هرگز نمی توانند از مکر و خدعه استفاده کنند، نه این که از راه و روش مکر اطلاعی نداشته باشند، بلکه ایمان و شرافت و پاکی آنها اجازه نمی دهد که چنین کارهایی را مرتکب شوند. امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید: اگر مکر و خدعه در جهنم جای نداشت، من مگارتین افراد بودم (13). پرهیزکاران حتی در مسائل جزئی هم از این حربه خطرناک استفاده نمی کنند؛ زیرا از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده که شخص مگار از زمره مسلمین و اهل بیت (علیهم السلام) خارج است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (قَالَ): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): «لَيْسَ مِنْ مَّا كَرَّ مُسْلِمًا (14)».

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «کسی که با مسلمانی مکر و حيله کند از ما نیست».

### «نیت»، روح اعمال است

از مطالب گذشته معلوم شد که ارزش و بهای اعمال را نیت مشخص می کند؛ زیرا نزدیکی و دوری از افراد گاهی برای حفظ دین و مکتب انجام می شود و رنگ الهی به خود می گیرد و باعث کمالات آدمی می گردد و گاهی رنگ شیطانی می گیرد و باعث انحطاط انسان می شود. از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده (15) است که می فرمایند:

«إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَ لِكُلِّ أَمْرٍ مَا تَوَي.»

«اعمال هر فردی بی تردید با اساس نیت او سنجیده می شود و برای هر شخصی همان در نظر گرفته می شود که نیت کرده است».

خداوند متعال هم به باطن و نيات توجه مي كند؛ «اللَّهُمَّ اجْعَلْ نِيَّاتَنَا أَحْسَنَ النِّيَّاتِ، وَاَعْمَالَنَا أَحْسَنَ الْأَعْمَالِ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَطْهَارِ.»

خلاصه بحث:

خلاصه بحث:

بي شك يكي از عوامل بزرگ سعادت و شقاوت انسان، رفاقت و مصاحبتهاي اوست. اگر كسي توبه كرد بايد درباره دوستانش تجديد نظر كند. در روايات نسبت به اين موضوع بسيار گوشزد شده است. فيلسوف بزرگ مرحوم سبزواري حاضر نشد لحظه اي به ديدن شاه برود. روز قيامت از دوستيهايي كه در دنيا کرده ايم ناراحتيم.

تكبر يكي از صفات زشت و مانع دخول در بهشت است و بايد منشأ آن را از خود دور سازيم؛ زيرا كبريائي تنها زيبنده حق متعال است و بس و دوري و نزديكي ما به ديگران فقط بايد براساس تولا و تبرا باشد.

مكر و خدعه در وجود متقين نيست و اين كار معاويه ها و ظالمان و زشت سيرتان عالم است.

در خاتمه، سخن از نيّت به ميان آمد كه روح اعمال است و ارزش هر عملي را بايد با «نيّت» سنجيد.

سؤال و تمرين:

- 1- از جملات حضرت چند نکته استفاده مي شود؟
- 2- يكي از علل شقاوتها و سعادتهاي انسان را بيان كنيد.
- 3- اولين گام براي توبه كردن و يا كسب كمالات چيست؟
- 4- يك حديث در ارتباط با مجالست نقل كنيد.
- 5- مرحوم طبرسي در ذيل آيه ۲۸ سوره فتح، چه نقل کرده است؟
- 6- چرا در آيه ۱۵۰ سوره انعام گفته شده: { لَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ }؟
- 7- حاج ملاهادي سبزواري چرا به ملاقات شاه نرفت و چرا از او چيزي نخواست؟
- 8- معنای آيه ۲۷ سوره فرقان چيست؟
- 9- «كبر» انسان را به كجا رهسپار مي كند؟
- 10- كبريائي مخصوص كيست؟ در اين باره حديثي نقل كنيد.
- 11- حكام خودكامه بر چه نوع چماقي تكيه مي كنند؟
- 12- آيا صاحبان تقوا توانايي مكر ندارند؟
- 13- رسول خدا(صلي الله عليه وآله) درباره شخص مگار چه فرموده است؟
- 14- خداوند متعال به نيّت توجه مي كند يا به عمل؟
- 15- روايتي درباره نيّت بياوريد.



فَصَعِقَ هَمَامٌ صَعَقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «(أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ - ثُمَّ قَالَ - : هَكَذَا تُصْنَعُ الْمَوَاعِظُ بِالْبَالِغَةِ بِأَهْلِهَا.»

همام پس از شنیدن اوصاف متقین ناله ای زد و بیهوش افتاد و در همان حال جان به جان آفرین تسلیم کرد، حضرت فرمود: «من چنین احتمالی را می دادم، آری مواظ، این گونه به افراد آماده اثر می بخشد».

### تفاوت انسانها در پذیرش موعظه

گاهی انسانها را به معادن تشبیه می کنند و می گویند: همان گونه که بعضی از معادن مثل معدن طلا با بعضی دیگر مانند معدن نقره تفاوت دارد، انسانها هم با یکدیگر متفاوتند(16).

و نیز گاهی انسانها را به قطعات زمین تشبیه می کنند و می گویند: همان طور که بعضی از زمینها آماده کشت و زراعت هستند و هر درخت ثمربخشی در آنجا به عمل می آید و به عکس بعضی دیگر از اراضی شوره زار و کویر و سنگلاخند و چیزی غیر از خار و خاشاک از آنها نمی روید، (17) افراد بشر نیز چنین هستند؛ یعنی بعضی افراد برای جامعه مفید و ثمربخش هستند و بعضی دیگر مانند بیابان کویر دیگران را به هلاکت می رسانند و با خار و خاشاک خود دل دیگران را مجروح می سازند. منتها تفاوت میان معادن و زمینها بر اساس اصل خلقت است و خالق متعال برای ایجاد یک نظام احسن موجودات را چنین کنار یکدیگر چیده است که هر کدام در جای خویش نیکوست، اما تفاوت بین افراد انسان بر اساس اختیار و انتخاب خودشان است و این خود انسان است که بعد از هدایت الهی، راه شاکران، یا راه کافران را پیش می گیرد.

کمیل می گوید: مولا امیرالمؤمنین(علیه السلام) دست مرا گرفت و به قبرستان برد و سپس از آنجا به صحرا رهسپار شدیم، آنگاه حضرت نفس عمیقی کشید و فرمود:

«انّ هذه القلوب اوعية فخيرها اوعاها(18)»

«ای کمیل، این دلها خزینه هایی برای علم و معرفت و پذیرش حق اند و بهترین دلها، دلی است که گنجایش بیشتری داشته باشد».

بعضی آنچنان در مقابل آیات و روایات متواضع هستند که گویی خود مخاطب خداوند متعال و یا ائمه اطهار(علیهم السلام) بوده و این کلمات را شنیده اند و این جملات برای آنها صادر شده است. در مقابل، بعضی سالهای متمادی با شخص رسول الله(صلی الله علیه و آله) و یا مولی الموحدين امیرالمؤمنین(علیه السلام) مصاحبت کرده اند و روز و شب و در سفر و حضر، در خدمت حضرت بوده اند اما حتی یک گام به سوی کمال و تسلیم و توحید، برنداشته اند!

### خود را بی نیاز می دانند

قرآن درباره افرادی که از نور انبیا و اولیا(علیهم السلام) استفاده نمی کنند، می گوید:

«اینها خود را از رهبران الهی بی نیاز می پندارند و پشت به آنها می کنند و اصولاً دلمرده اند و در مقابل آیات الهی کور و کورند و تو (ای رسول خدا) نمی توانی اینها را هدایت کنی(19)».

اما کسی که خوف و ترسی از خداوند متعال در دل دارد و خود را محتاج به تعالیم انبیا می بیند، گرچه از نظر اعمال آلوده هم باشد، لیکن بالأخره خود را به طیبیان آسمانی می رساند و از نور آنها بهره مند می شود. چه بسا مردان چرخه نوشی که در طول تاریخ با یک خروش به منزل رسیده اند. بنابراین اگر دل آماده و اعمال هم بدون آلودگی باشد و گرد و غباری روی صفحه دل ننشیند، مسلماً انسان به مقامات بسیار عالی خواهد رسید و از آیات و کلمات اولیای الهی کمال بهره برداری را خواهد داشت. همام نیز از جمله

بزرگمردانی بود که از جهات مختلف آماده تکامل بود و آنقدر جذب معانی و اوصاف مزبور شد که بالاخره قالب تهی کرد و جان به جان آفرین سپرد.

### به علی ابن ابی طالب (علیه السلام) اعتراض می شود

شگفت است که در همین مجلس و با سخنان همین گوینده پاک؛ یعنی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) کسی چون همام به سرمنزل مقصود می رسد و بهترین بهره برداریها را می کند، اما دیگری به آن حضرت اشکال می کند که اگر موعظه با قلبهای آماده این گونه عمل می کند که با همام کرد، پس چرا خود شما قالب تهی نکردی و از دنیا نرفتی؟ این بیچاره گمان می کند که کلمات مولا اجل و مرگ همام را فراخوانده و به جایی این که از حضرت دلیل مرگ همام را جویا شود، به امام (علیه السلام) حمله و اعتراض می کند که چرا تو خود چنین نیستی؟ آری باران که در لطافت طبعش جای هیچگونه سخن و کلامی نیست، موجب می شود که در باغ لاله روید و در شوره زار خس.

اینک به گفتوگوی مختصری درباره این اشکال و جواب آن می پردازیم:

اجل هر انسانی در زمان و با سبب مخصوص فرا می رسد

حضرت در جواب معترض فرمودند:

«وَيَحْكُ إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتًا لَا يَعْدُوهُ وَ سَبَبًا لَا يَتَجَاوَزُهُ، فَمَهْلًا، لَا تَعْدُ لِمَثَلِهَا، فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَيَّ لِسَانَكَ»

«وای بر تو! اجل هر فردی زمان مخصوصی دارد که از آن تجاوز نمی کند و نیز علت و سبب معینی دارد که تغییر نخواهد کرد، ساکت باش و چنین سخنی را تکرار نکن، که شیطان این سخن را بر زبان تو دمیده است.»

برای روشن شدن مطلب به چند نکته اشاره می شود:

### الف - مرگ برای همه

قلاده مرگ به گردن همه انسان ها می افتد و احدی از آن رهایی ندارد:

{إِنَّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ(20)} ...

«هرجا که باشید، مرگ به سراغ شما خواهد آمد؛ اگر چه در دژهای محکم باشید...»

مرگ چیزی نیست که کسی بتواند آن را انکار کند؛ زیرا هر روز و هر شب در مقابل چشمان ما، دوستان، عزیزان و یا هموعانی از دستمان می روند و این حرکت جسمی و مادی بدن یک ثانیه نه به قهقرا بر می گردد و نه توقف می کند، بلکه پیوسته به سیر خود ادامه می دهد تا آنجا که به حالت اولیه خود یعنی خاک برگردد، همان طور که قرآن هم این مطلب را بیان فرموده است:

{مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى(21)}

«شما را از زمین خلق کردیم و به آن برمی گردانیم و بار دیگر از همان زمین بیرون می آوریم.»

این کوزه گر دهر چنین جام لطیف \*\*\* می سازد و باز بر زمین می زندش

### ب - اجل دو نوع است

بسیاری از موجودات، از نظر ساختمان طبیعی، استعداد و قابلیت بقا برای مدت طولانی دارند ولی در اثنای این مدت ممکن است موانعی ایجاد شود که آنها را از رسیدن به حد اکثر عمر طبیعی باز دارد؛ مثلاً ممکن

است یک چراغ نفت سوز با توجه به مخزن نفت آن، بیست ساعت استعداد روشنایی داشته باشد، اما وزش یک باد شدید، یا ریزش باران سبب می شود که عمر آن کوتاه گردد. چنین چراغی اگر با هیچ مانعی برخورد نکند و نفت آن تا آخرین قطره بسوزد و سپس خاموش شود، به اجل حتمی (که از آن به اجل محتوم و اجل مسمی نیز تعبیر می شود) رسیده است و اگر مانعی پیش از تمام شدن نفت، باعث خاموشی چراغ شود به چنین خاموشی و مرگی، اجل غیر حتمی (که از آن به اجل مشروط و معلق و موقوف نیز تعبیر شده) اطلاق می گردد. در مورد انسان نیز چنین است، اگر تمام شرایط بقای او جمع و موانع برطرف شود، ساختمان و استعداد او ایجاب می کند که تا زمان طولانی اما محدود، عمر کند. با این حال ممکن است بر اثر سوء تغذیه یا مبتلا شدن به اعتیادهای مختلف و یا خودکشی و... خیلی زودتر از آن مدت بمیرد. مرگ در صورت اول را «اجل حتمی» و مرگ به حالت دوم را «اجل غیر حتمی» می نامند.

### به دو نکته توجه شود

البته موانعی که جلو اجل طبیعی را می گیرد؛ اولاً: لازم نیست که حتماً از سنخ گناه و اعتیاد و خودکشی و افعال زشت باشد، بلکه گاهی از خودگذشتگیها و ایثارها و رفتن به خط اول جبهه های حق علیه باطل و یا ریاضتهای شرعی و رفتن دنبال چیزی که عقل و نقل آن را تأیید می کند، مثل گوش فرادادن به موعظه یا آشنایی با اوصافوچهره پرهیزکاران اجل را نزدیک می کند، همان طوری که همام بر اثر شنیدن حقایق و صفات اهل تقوا جان به جان آفرین سپرد، منتها نمی دانست توان و ظرفیت شنیدن آن را ندارد.

ثانیاً: از روایات فراوانی به دست می آید که این موانع قابل تغییر است و چه بسا اتفاق می افتد که اجل غیر حتمی انسان فرا رسیده است منتها او کار خیری انجام داده که اثر وضعی آن عمل، طول عمر است. از این رو در روایات، صلح رحم و یا صدقه را باعث طول عمر شمرده اند. این که اجل لحظه ای جلو و عقب نمی شود مربوط به اجل حتمی است، اما در مورد اجلهای غیر حتمی جلو و عقب شدن و محو و اثبات در آنها راه دارد. حضرت علی(علیه السلام) (از رسول خدا) صلی الله علیه و آله (از معنای این آیه شریفه: {يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ} (22)؛ خداوند متعال هر چه بخواهد محو و هر چه را بخواهد اثبات می کند، ولی با وجود این تغییر و تبدیلهای، حکم حتمی در نزد اوست که تغییر نمی کند» پرسید و حضرت در پاسخ فرمود:

«لَأَقْرَنَّ عَيْنِيكَ بِتَفْسِيرِهَا، وَأَقْرَنَّ عَيْنَ أُمَّتِي بَعْدِي بِتَفْسِيرِهَا، الصَّدَقَةُ عَلَيَّ وَجَهَهَا، وَبِرَّ الْوَالِدَيْنِ، وَأَصْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ، يُحَوِّلُ الشَّقَاءَ سَعَادَةً، وَيَزِيدُ فِي الْعُمُرِ، وَيَقِي مَصَارِعَ السُّوءِ» (23)

«با تفسیر این آیه شریفه چشم تو و چشم پیروانم را که بعد از من می آیند، روشن می سازم. صدقه ای که در محل مناسب داده شود و یا نیکوکاری به پدر و مادر و انجام دادن کار خوب باعث می شود که انسان را از شقاوت به سعادت بکشاند و عمر آدمی را زیاد گرداند و او را از مرگهای زشت حفظ کند».

حضرت مسیح(علیه السلام) (درباره نوع عروسی خیر داد که در شب زفاف می میرد ولی عروس نمرد. از حضرتش سؤال شد که چرا نمرد؟ فرمود: آیا صدقه ای داده اید؟ گفتند: آری، فرمود: صدقه بلاها را دفع می کند(24).

### ج - اجل به دست خداست

اجل حتمی و اجل غیر حتمی، هر دو به دست خداوند متعال است؛ یعنی اوست که اجل حتمی را مقرر فرموده است و نیز اوست که در صورت تحقق شرایط و موانع، اجل غیر حتمی را مشخص می کند. در قرآن به این مطلب اشاره شده است آنجا که می فرماید:

{هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَى أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ(25)}

«او کسی است که شما را از گل آفرید سپس مدتی مقرر داشت و اجل حتمی نزد اوست، با این همه قدرت نمایی، شما مشرکان درباره او تردید می کنید؟»

بعضی از مفسران؛ مانند علامه طباطبایی می گویند: مراد از اجل اول همان مرگ غیر حتمی است و اجل مسمی، همان اجل حتمی غیر قابل تغییر است. بنابراین، این خداوند است که مرگهای غیر حتمی و زودرس را

بر اساس شرایط و موانع برای افراد مختلف مقدر فرموده است، منتها این ما هستیم که آن شرط و یا مانع را ایجاد می‌کنیم و چنانچه ایجاد آن مانع و یا شرط، کار حرام و گناهی باشد، آن شخص مؤاخذه می‌شود، اما اگر کار خوب و نیکو باشد مأجور خواهد بود.

#### د - انسان و لحظات آخر عمر

نکته قابل توجهی که از منابع اسلامی به دست می‌آید این است که حالات و افعال انسان در لحظات آخر عمر، نقش عظیمی برای او دارد. آیا آدمی در آن لحظات مشغول لهو و لعب است یا مشغول عبادت، آیا سرگرم امور مادی و شهوانی است و یا محو عالم معنی و روحانیت و خلاصه در آن حال دل انسان مشغول دنیاست یا متوجه الله؟

مردی در حضور امام صادق(علیه السلام) عرض کرد: گاهی که در خانه ام داخل مستراح می‌شوم، صدای ساز و آواز از خانه همسایه به گوشم می‌رسد و این باعث می‌شود که بیشتر طول بدهم تا لحظاتی آن را گوش کنم. امام فرمود: چنین نکن. آن شخص گفت: به خدا قسم من پیش آنها نمی‌روم و در مجلس آنها شرکت نمی‌کنم، فقط به صدای آنها گوش می‌دهم، حضرت فرمود: مگر این آیه قرآن به گوشت نخورده است:

{إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا(26).}

«هر یک از گوش و چشم و دل به سهم خود، مورد بازخواست قرار می‌گیرند.»

آن مرد گفت: به خدا قسم، گویی تا به حال، این آیه به گوشم نخورده بود، از هم اکنون توبه می‌کنم و از خدا می‌خواهم که مرا بیامرزد و توفیق دهد که دیگر به چنین کاری برنگردم. امام فرمود: برخیز و غسل کن و مقداری که می‌توانی نماز بخوان و از خدا بخواه که توبه ات را بپذیرد:

«فإِنَّكَ كُنْتَ عَلِيٍّ عَظِيمٍ، مَا كَانَ أَسْوَأَ حَالِكَ لَوْ مَتَّ عَلِيٌّ ذَلِكَ»

«زیرا تو در گناه بزرگی افتاده بودی و چه بدبخت و تیره روز بودی اگر در همان حال می‌مردی.»

سپس حضرت فرمود: شکر خدا کن که توفیق توبه یافتی. کار زشت را به اهلس و اگذار و بدان هرکاری اهلی دارد(27).

همان گونه که مشاهده می‌شود در این حدیث شریف، توجه کامل به لحظات آخر عمر انسان شده است و می‌فرماید: اگر در آن حال لهو و لعب و سرگرمی به گناه و شهوات از دنیا رفته بودی چه می‌کردی؟

می‌نگریم که قرآن اجر و پاداش کسانی را که برای خدا از خانه بیرون رفته و در همان حال مرگ به سراغشان آمده است، بر عهده حق متعال می‌گذارد و می‌فرماید:

{وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ(28).}

«کسی که برای رفتن به سوی خدا و پیامبر از منزل خارج شود و در آن حال مرگش فرا رسد، اجر و پاداش او بر عهده خداست.»

#### تحقیقی از فیض کاشانی

مرحوم فیض کاشانی(رحمه الله) می‌فرماید: (29) این که شهید به آن مراتب و مراحل عالی نایل می‌شود، به جهت آن است که قلب خود را از محبت مال، فرزند، خانه، پول، تجارت، ریاست و... خالی کرده و تنها محبت و عشق خدا را در وجودش حاکم ساخته است که وارد میدان جنگ می‌شود و برای خدا جان عزیزش را فدا می‌کند و چون در آن لحظات آخر عمر، در قلبش غیر از خدا چیز دیگری نیست و با چنین حالت روحانی، با پروردگار خویش ملاقات می‌کند حق متعال هم آنچه را که شایسته اوست به وی عطا می‌کند و اگر کسی به قصد رسیدن به مال و منال، به میدان جنگ برود، هیچگاه آن اجر و پاداش شهید را نخواهد داشت، چون موقع

مرگ آن حالت الهی در وجودش حاکم نبوده است. حتی اگر شخصی بتواند حالت معنوی و انقطاع از امور دنیوی و مادی را، که برای شهید در جبهه حاصل می شود، در شهر و دیار خویش برای خود ایجاد کند و با همان حالت توجه به خدا از دنیا برود، بسیار برایش مفید و سودمند خواهد بود. از این حالت به «حسن خاتمت» تعبیر شده است؛ چنانکه از حالات حیوانی و ظلمانی، که در آخر عمر بر انسان مسلط می شود، به «سوء خاتمت» تعبیر کرده اند.

#### به این حدیث شریف توجه فرمایید:

كَتَبَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الِي بَعْضِ النَّاسِ): «إِنْ أَرَدْتَ أَنْ يَخْتَمَ بِخَيْرٍ عَمَلُكَ حَتَّى تَقْبِضَ وَأَنْتَ فِي أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ، فَعَظُمَ اللَّهُ حَقَّهُ، أَنْ تُبَدِّلَ نِعْمَانَهُ فِي مَعَاصِيهِ، وَأَنْ تَغْتَرَّ بِحَلْمِهِ عُنْكَ، وَأَكْرَمَ كُلَّ مَنْ وَجَدْتَهُ يَذْكُرُنَا أَوْ يَنْتَحِلُ مَوَدَّتَنَا، ثُمَّ لَيْسَ عَلَيْكَ، صَادِقًا كَانَ أَوْ كَاذِبًا، إِذَا لَكَ نَيْتٌ وَعَلَيْهِ كِذْبُهُ(30)».

«امام صادق(علیه السلام) (طی نامه ای به بعضی از افراد نوشت: «اگر می خواهید عمرتان با بهترین عمل پایان پذیرد و قبض روحتان در اثنای عالیترین کردار انجام گیرد، حق الهی را بزرگ بشمارید؛ یعنی نعمتهای الهی را در مسیر مخالفت با او مصرف نکنید و نسبت به فرامین او مطیع باشید و حلم و بردباری پروردگار نسبت به شما، مغرورتان نکنند و به هر کس که به یاد ما اهل بیت عصمت و طهارت است و یا خودش را به مودت ما بسته است، احترام بگذارید و گرامیش دارید و کاری نداشته باشید که در این ادعا صادق است یا خیر؛ زیرا شما در اثر احسان و اکرام به او به اجر و پاداش خودتان می رسید، چون نیت شما این است که یکی از دوستان اهل بیت را اکرام کنید و قطعاً طبق این نیت به پاداش خودتان نایل خواهید شد.»

#### همام در چه حالی درگذشت؟

با در نظر گرفتن مطالب چهارگانه فوق، جایی برای اشکال و اعتراض باقی نمی ماند. چرا که اجل همام، اگر همان اجل حتمی بود، به طور قطع واقع می شد، چه این خطبه را می شنید و چه نمی شنید. و چنانچه مرگ او زودرس بود و بر اثر شنیدن این خطبه غراً و این کلمات شیوا و جذاب واقع شد، در جواب باید گفت که اولاً معلوم شد که اجل غیر حتمی هم به دست خداوند متعال است و اوست که آن را مقدر می فرماید و ثانیاً عواملی که باعث اجلهای زودرس می شوند، اگر الهی و شرعی باشند (مثل جهاد فی سبیل الله) کمال افتخار است. در این حادثه مورد بحث هم تقاضای بیان اوصاف پرهیزکاران از سوی خود همام بود و نشان دادن چهره زیبای انسانهای پاک از طرف مولی الموالی امیر المؤمنین(علیه السلام) (انجام گرفت که هر یک از این دو؛ یعنی تقاضا و اجابت، امری الهی و شرعی بود. همچنان که اگر شخصی در اثنای کار خوب به حادثه ناگواری برخورد؛ مثلاً پیرمرد ضعیفی را سوار ماشین کرد تا به مقصد برساند، اما در مسیر دیواری خراب شد و روی ماشین ریخت و آن پیرمرد درگذشت، در این مورد نه فقط بر صاحب ماشین اعتراضی وارد نیست، بلکه کارش همچنان ستایش برانگیز است؛ زیرا او غیر از خوبی و احسان، کاری نکرده است و بر افراد نیکوکار اعتراض وارد نیست و قرآن می فرماید: { مَا عَلِيَ الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ(31) }

ثانیاً: همام در اثر شنیدن این کلمات گهربار، در یکی از بهترین حالات معنوی و نیز در کمال انقطاع از عالم دنیا و امور مادی جان به جان آفرین سپرد، که چنین حسن خاتمه ای، برای کمتر افرادی اتفاق می افتد. با توجه به کلام عالم ربانی ملامحسن فیض کاشانی(رحمه الله) (که درباره شهید بیان فرمود و آیه شریفه { وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ... } و روایت منقول از امام صادق(علیه السلام)، روشن می شود که چه توفیق بزرگی برای همام فراهم شد و او با پروردگار خود ملاقات کرد در حالی که غیر از خدا و عشق به کمال در قلبش چیز دیگری یافت نمی شد و روح او در بهترین حالات به عالم ملکوت پرواز کرد.

#### خلاصه بحث:

اصولاً افراد انسان همچون معدنها متفاوتند، با این تفاوت که انسانها بر اساس اختیار خویش راههای مختلف را انتخاب می کنند. (علی(علیه السلام) (به کمیل می فرماید: مردم سه دسته هستند...؛ گاهی دیده می شود که گروهی خود را از رسولان الهی بی نیاز می بینند، این حالت یکی از موانع بزرگ برای رسیدن به کمال است. در مقابل بعضی دارای روحی باصفا و دلی نرم می باشند و همام یکی از آنها بود که در اثر شنیدن این خطبه شریف جان داد و از دنیا رفت.

اگر اشکال گرفته شود که چرا علی(علیه السلام) چنین جملاتی را فرمود که منجر به مرگ یک انسان وارسته شد می‌گوییم: توجه به چند نکته جواب اشکال را برای ما روشن می‌سازد؛ الف: بدون استثنا مرگ برای همگان وجود دارد. ب: اجل دو نوع است: حتمی و غیر حتمی که طبق روایات اجل غیر حتمی قابل کم و زیاد شدن است. ج: اجل حتمی و اجل غیر حتمی هر دو به دست حق متعال است. د: لحظات آخر عمر هر انسانی، برایش نقش عظیمی دارد. آیا در آن لحظه همچون رزمندگان در جبهه به یاد خدا بوده یا مشغول لهو و لعب بوده است؟

در روایات برای حسن خاتمت بر سه چیز تأکید شده است. با توجه به این مطالب، اشکال مرتفع است؛ زیرا اگر مرگ هم‌ام بر اساس اجل حتمی بوده جایی برای اشکال باقی نمی‌ماند و اگر غیر حتمی بوده و به خاطر موعظه علی(علیه السلام) رخ داده، زهی سعادت که در بهترین حالات جان سپرده است. از همه اینها گذشته مولا علی(علیه السلام) کاری غیر از احسان نکرده است و قرآن محسنان را از هر گونه انتقادی دور می‌داند.

### سؤال و تمرین:

- 1- افراد انسان از جهت تفاوت با یکدیگر به چه چیزی تشبیه شده اند؟
- 2- حضرت علی(علیه السلام) به کمال چه فرمود؟
- 3- چه افرادی قابلیت هدایت را از دست می‌دهند؟
- 4- هم‌ام چگونه از دنیا رفت؟
- 5- اعتراض به علی ابن ابی طالب(علیه السلام) چه بود؟
- 6- در مورد این که قلاده مرگ بر گردن همگان می‌افتد توضیح دهید.
- 7- فرق اجل حتمی و اجل غیر حتمی چیست؟
- 8- آیا عوامل خوب؛ از قبیل از خودگذشتگی و ایثار هم موجب مرگهای زودرس می‌شود؟
- 9- از آیه {یمحو الله ما یشاء و ینبت...} چه استفاده ای شد؟
- 10- اجل غیر حتمی به دست کیست؟ موانع و شرایطی که باعث مرگ زودرس می‌شود به دست کیست؟
- 11- حدیث امام صادق(علیه السلام) در مورد استماع موسیقی و لهو و لعب را بیان فرمایید.
- 12- از آیه ۱۰۰ سوره نساء چه استفاده ای می‌شود؟
- 13- ملامحسن فیض، در ارتباط با مقام رفیع شهید چه می‌گوید؟
- 14- یک حدیث از امام صادق(علیه السلام) در مورد حسن خاتمت بیان کنید؟
- 15- درباره آیه: {ما علی المحسنین من سبیل} مختصری شرح دهید.

اللهم بلغ بایمانی أكمل الإیمان، وأجعل یقینی أفضل الیقین، وائتھ بنیّتی إلی أحسن النیّات، وبعملی إلی أحسن الأعمال.

ربّنا! هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرّة أعین، وأجعلنا للمتّقین إماماً، السّلام علی جمیع أنبیاء الله ورسله  
وملائکته، السّلام علینا وعلی جمیع عباد الله الصّالحین، والحمد لله ربّ العالمین.

- 
- 1- سفينة البحار، ماده جلس.
  - 2- همان.
  - 3- سفينة البحار، ماده جلس.
  - 4- فتح: ۲۸
  - 5- انعام: ۱۵۰
  - 6- داستان راستان، ج ۲، ص ۶۸
  - 7- تفسیر سوره سجده، ص ۱۳
  - 8- فرقان: ۲۷ و ۲۸
  - 9- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۰ لازم به تذکر است که در ذیل همین صفحه از کافی، کبری را که ذرة المثقالش مانع رفتن بهشت می شود، به عناد تفسیر شده.
  - 10- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۱
  - 11- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۰
  - 12- البته «مکر» ممدوح هم داریم که فعل خداوند متعال است و ارتباطی به بحث ما ندارد و بنابراین وارد آن معنا نمی شویم.
  - 13- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳۶
  - 14- همان، ص ۳۳۷
  - 15- وسایل الشیعه، ج ۱، ص ۳۵
  - 16- «الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة.»
  - 17- «والبالد الطیب یخرج نباته باذن ربّه و الذي خبث لا یخرج إلا نکدا، كذلك نصرّف الآيات لقوم یشکرون.» اعراف: ۵۸
  - 18- نهج البلاغه، حکمت ۱۴۶
  - 19- «أما من استغني فأنت له تصدي» عبس: ۵؛ «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الموتي وَلَا تسمع الصمّ الدعاء إذا ولّوا مُدبرين.» نحل: ۸۰ و روم: ۵۲
  - 20- نساء: ۷۸
  - 21- طه: ۵۵
  - 22- رعد: ۴۱

- 23- الميزان، ج ١١، ص ٤١٩
- 24- تفسير نمونه، ج ١٠، ص ٢٤٧
- 25- انعام: ٢
- 26- اسراء: ٣٨
- 27- كتاب قساوت، تأليف عالم جليل القدر جناب آقاي ضياء آبادي «مدظله»، ص ٦٨
- 28- نساء: ١٠٠
- 29- محجة البيضاء، ج ٧، ص ٣٠٢
- 30- سفينة البحار، ج ١، ص ٣٧٦
- 31- توبه: ٩١